

استقرار دیکتاتوری رضاخان

در ایران

ترجمه سیروس ایزدی

ا. س. ملیکف





شرکت سهامی کتابهای جیبی
با همکاری مؤسسه انتشارات امیرکبیر

ملیکف، ا. س

استقرار دیکتاتوری (ضاحان در ایران)

ترجمه سیروس ایزدی

چاپ اول: ۱۳۵۸

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است. ۶

فهرست

۵	از مترجم
۹	سرسخن نگارنده
۱۳	پیشگفتار
۲۷	کودتای سوم حوت
۴۵	موضع گیری نیروهای ارتجاع و تشدید ستیز برای حکومت
۷۳	«نهضت جمهوریخواهی» سال ۱۹۲۴
۹۳	سیاست مرکزیت دولت
۱۰۲	خلع قاجار به و سلطنت رضاشاه پهلوی
۱۱۶	پسگفتار
۱۲۵	ضمیمه: ترکیب کابینه‌ها (۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵)

از مترجم

کتابی که در دست دارید نزدیک به بیست سال پیش، روزگاری که مناسبات حکومت‌های آن روز شوروی و ایران تا اندازه‌ای به سردی گرائیده بود، به چاپ رسید. چنین کتابهایی برعکس سالهای پس از آن از ویژگیهای آن دوران بود.

مترجم برآن بود که کتابهایی از این دست برای چاپ در خارج به فارسی گردانند که نخستینش همین کتاب بود. گروهی از دانشجویان ایرانی در برلین غربی مرا در ترجمه یاری می‌کردند. یعنی هنگام فراغت نزد من می‌آمدند تا من دیکته کنم و آنها بنویسند و در ترجمه این کتاب جواداسدیان بیرجند دانشجوی دانشگاه برلین باختری مرا یاری کرد. ترجمه کتاب بیش از یک سال پیش به پایان رسید و هرکس آن را می‌خواند می‌گفت این کتاب باید در ایران چاپ شود و چنین شد. نخستین مرحله انقلاب به پیروزی انجامید و به گفته زنده یاد محمدعلی افراشته شاعر طنزگوی توده:

شاهکاری که کار شه را کرد	پدر از خائنین بدر آورد
بهجت آور خبر برای بسی	«چون نگه می‌کنم نمانده کسی»
قبله عالم و کس و کارش	دورقاب سبزی چین دربارش
واعظ و عامل ثناگوش	مدح ارواحنا فداگوش
اطلاعاتی چاخانچی او	رادیبوباشی یالانچی او
زاهدی، بختیار و شعبانش	از آژان بنگی و دایی جاناش
هم غیاب حضور، امین حضور	شد یه هو زرت کلهم قمصور
کله پاگشت قبله عالم	از سیه مهره‌ها یکی شد کم
نه ز ارواحنا فدا اثری	نه هم از سایه خدا خبری
.

۱. به ترکی یعنی دروغگو

یه هو یکم ملت از اسیری رست
 آن همه خرج و آن همه جاسوس
 کند و زنجیرهای ظلم شکست
 با یک اردنگ خلق شد فانوس
 شد زمستان تمام در هر حال
 روسیاهی بماند بهر زغال^۲

مترجم هم، سنگ غربت از دامن فرو انداخت، ترجمه را به‌میهن آورد، تا شاید خدمتی کوچک به کتابدوستان و علاقه‌مندان به تاریخ نوین ایران باشد. چون مترجم تخصصی در تاریخ ندارد داوری درباره این اثر پژوهشی را به خوانندگان می‌گذارد. اما، یادآوری چند نکته ضروری است:

۱. مترجم واژه‌نامه‌ای نداشت تا چه رسد به‌ماخذ فارسی که مؤلف به‌آنها استناد کرده است. از این رونقل قولها که به‌روسی ترجمه شده بود، دوباره از روسی به‌فارسی گردانیده شده است.

۲. پانویس‌های مترجم هم به‌همین سبب با استناد به‌ماخذ نبوده و تنها با بهره‌گیری از حافظه— که از آنهم چیزی نمانده است— نوشته شده و در ضمن زمان نوشتنش از آن یکسال پیش است.

۳. در کتاب آمده است که حزب کمونیست سخت به‌کار مخفی فروشد. شاید برخی از خوانندگان ندانند که روزگاری در ایران حزب کمونیست هم بوده است. حزب کمونیست ایران ۵۹ سال پیش، در سال ۱۹۲۰ میلادی تشکیل گردید و خواسته‌های اساسی‌اش همانا مبارزه در راه استقلال ملی و تحولات دموکراتیک در کشور بود. پس از آنکه رضاخان پالانی در سال ۱۹۲۵ رضاشاه پهلوی گردید، به‌سرمداران ملاکان و بورژوازی کمپرادور (بورژوازی دلال بیگانه) تکیه کرد و بخاطر مصالح همین سرمداران بود که حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری سخت زیر پیگرد قرار گرفتند و جنبشهای کارگران و دهقانان و جنبشهای دموکراتیک بی‌رحمانه سرکوب شدند. سران و فعالان حزب به‌نخستین دولت کارگران و دهقانان پناهنده شدند و چون در نخستین سالهای پس از انقلاب در جمهوریهای ماوراء قفقاز و آسیای میانه شوروی، کادرهای کمونیست انگشت‌شمار بودند، از اینان

۲. این بیتها از چکامه‌ای گرفته شده که افزاشته آن را در سال ۱۹۵۸ میلادی به‌مناسبت قیام ژنرال عبدالکریم قاسم در عراق زیرعنوان «تله‌موش» سروده بود و نمایانگر آن چیزی است که می‌خواست در میهنش ببیند.

بویده در مناطق فارسی‌زبان و ترکی‌زبان شوروی بهره‌گیری بسیار شد و خدمات صادقانه بزرگی در همه رشته‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی کردند. اما در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ همه رهبران حزب کمونیست ایران از جمله نیکین (دبیر اول) و ذره و دکتر حسامی و سلطان‌زاده و جز اینها (اعضای کمیته مرکزی) و گروه بزرگی از فعالان در کشور میزبان تیرباران شدند و دیگر اعضای حزب به زندانهای درازمدت محکوم گردیدند که انگشت‌شماری از آنان چون دراج، دیلمی و بیژنی^۲ پس از پانزده سال زندان در مناطق قطعی از میان صدها کمونیست ایرانی، با تنی بیمار و رنجور جان به سلامت بردند. حزب کمونیست ایران بدین‌سان

۳. دراج از اعضای سازمان جوانان حزب کمونیست ایران و کارگری حرفه‌چین بود که برای تحصیل در مدرسه انترنلسیونال کمونیستی خاور به اتحاد شوروی فرستاده شد و پس از تحصیل او را همانجا برای کار نگه داشتند. و در سال ۱۹۳۷ هنگامی که درجه سروانی ارتش را داشت دستگیر و به دهمسال زندان محکوم گردید و پس از پایان زندان نیز چون دیگر «دشمنان خلق» چندسال دیگر هم در زندان بسر برد.

قاسم دیلمی هم در دوران جمهوری گیلان برای تحصیل به همان مدرسه فرستاده شد و سپس به تاجیکستان رفت و در جنگ علیه دشمنان حکومت شوروی شرکتی فعال داشت. عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست و هیئت رئیسه شورای عالی تاجیکستان بود و در سال ۱۹۳۷ دستگیر و به دهمسال زندان محکوم گردید، پسرش هم که چون فرزند «دشمن خلق» بود از تحصیل در دبیرستان محروم شد و در سالهای بعد خودکشی کرد. در ضمن معرف ابوالقاسم لاهوتی برای عضویت در حزب کمونیست اتحاد شوروی هم همین دیلمی بوده است.

اما، بیژنی جوانی بود از بیرجند که در سال ۱۹۱۴ به عشق‌آباد (اشک‌آباد) برای کار رفته بود و در آنجا خشتالی می‌کرد. پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر به ارتش سرخ پیوست و کاردانی و دلاوری خود را نشان داد، در تصرف بخارا قشی بزرگ داشت و ایرانیان درون شهر را که به غلامان مشهور و از نسل سربازان پادگان ایرانی مرو در دوران ناصرالدین شاه قاجار بودند، شوراید و تصرف شهر را آسان کرد و در جنگ علیه مارشال پیلوسدسکی لهستانی نیز که در آغاز حکومت شوروی به آن کشور حمله کرده بود، آجودان مارشال بودینی فرمانده ارتش هشتم سوار بود و یک دست خود را هم از دست داد تا اینکه روشن شد «دشمن خلق» بوده است و با همان یکلست روانه بریدن درختهای مناطق قطعی شد.

از شگفتیها آن است که دستگیری و اعدام صدها مبارز کمونیست ایران هنگام پناهندگی در اتحاد شوروی با دستگیری دکتر تقی‌ارانی و یارانش به دست پلیس رضاشاه همزمان بوده است.

یکسره از میان رفت. اتهام همهٔ اینان «دشمنی با خلق» بوده است، اما تذکر داده نشده است که دشمن کدام خلق. جای آن دارد روزی که در ایران حزب پیشاهنگ طبقهٔ کارگر سازمان یابد، پروندهٔ صدها کمونیست ایرانی تیرباران شده در شوروی را بخواهند تا هم در نگارش تاریخ حزب کمونیست ایران و سببهای از میان رفتن این حزب از آن بهره‌گیری شود و هم یادی از این قهرمانان مظلوم شده باشد که بعمد می‌خواهند یادشان به فراموشی سپرده شود. در پس عبارت «سخت به کار مخفی فرود» ، همین ماجرای نابودی اعضای حزب کمونیست نهفته است.

س. ایزدی

اسفندماه ۱۳۵۷

سرمه‌خن نگارنده

این کتابی است درباره یکی از مهمترین دوره‌های تاریخ ایران و روزگاری که ستیز قشرهای گوناگون طبقات استثمارگر کشور به‌استقرار دیکتاتوری رضاخان پهلوی انجامید.

رویدادهایی که می‌آید، آنچنان که بسیاری از مؤلفان کنونی ایران آگاهانه و ناآگاهانه مدعی هستند، پی‌آمد «تلاش‌های قهرمانانه» یک‌فرد (رضاخان) نبوده است؛ این رویدادها زائیده شرایطی است چندین ساله، که در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی در ایران پدید آمده بود.

شکست سیاسی داخلی و خارجی رضاشاه در سال ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰)، «آبروی» شاه و نظامی را که در ایران بود بر باد داد. هنگام جنگ دوم جهانی، و بویژه دوران پس از آن، ناخرسندی از فشار سنگین اقتصادی و سیاست تجاوزکارانه خارجی ایران که از شرکت در پیمان‌های جنگی و دریافت «یاری» نظامی آمریکا سرچشمه می‌گرفت، در کشور اوج یافت.

چنین می‌نماید که آشنایی با گذشته نه‌چندان دور ایران کنونی، به شناخت اوضاع درونی و بیرونی ایران یاری خواهد کرد. باید بگویم که نگارنده نمی‌خواهد در این کتاب بر همه مسئله‌هایی که از دید زمانی و یا بی‌پیوست به این روزگار مربوط است و یا بی‌میانجی به‌موضوع بررسی وابستگی دارد، بتفصیل اشاره کند. چنانکه، جنبش‌رهای بخش ایران پس از انقلاب اکتبر و مسئله‌های وابسته به‌مناسبات اجتماعی و اقتصادی سال‌های قرن بیستم، در عبارت‌هایی کلی و تاجایی بازگو شده است که بتواند به‌شناخت اوضاع داخلی کشور یاری کند.

در نگارش کتاب از روزنامه‌های ایران بهره‌گیری بسیار شده است. اما بایستی به‌نوشته‌های روزنامه‌های ایران با احتیاطی درخور نزدیک شد، زیرا بسیاری از روزنامه‌های آن روز، بیش از همیشه، مطلب‌های بی‌پایه و

شایعه‌هایی را چاپ کرده‌اند که به هیچ روی بازتاب افکار اجتماعی کشور نبوده است. گذشته از این بسیاری از روزنامه‌ها بلندگوی زرخرد سفارتخانه-های بیگانه بودند. با آنکه واژه‌هایی چون: «اصلاحات، مردم، پیشرفت و بزرگی ایران» و جزاینها از صفحه روزنامه‌ها دور نمی‌شد، بیشتر آنها هواخواه نگاهداری اصول فرمودت پشین بودند و با خشم و اتهام کارهای انقلابی توده‌های مردم را به دشنام می‌گرفتند.

بهره‌گیری از روزنامه‌های پیشرو اندک بوده است، زیرا این روزنامه‌ها به سبب پیگرد همیشگی پلیس، انتشاری پایایی نداشته‌اند.

ادبیات تاریخ‌نویسی ایران، برای این دوران چندان عمری ندارد (آغاز پیدایی آن از سال‌های چهارم است). نگارنده بر آن است، که کارهای حسین مکی—یکی از بزرگترین تاریخ‌نویسان ایران امروز—و بویژه اثر او «تاریخ بیست‌ساله ایران» پربهاترین کارها از این‌گونه است. این کتاب بزرگ و پرارزش که به پایان هم نرسیده است، با مدارک بسیاری که دارد اهمیت ویژه می‌یابد. باید از کتاب «تاریخ مختصر احزاب سلسی ایران» نوشته ملک‌الشعراى بهار و دو کتاب علی‌آذری «قیام کلنل محمدتقی‌خان-پسیان در خراسان» و «قیام شیخ محمدخیا بانی در تبریز» نیز یاد کنیم که بویژه در کتاب دوم بسیاری از رخدادهای پراهمیت ایران ارزیابی انتقادی شده است.

بهره‌گیری از سرچشمه‌هایی که بزبان انگلیسی در دسترس است، از جمله روزنامه «تایمز» از این رو بیشتر درخور نگرش است که این سرچشمه‌ها انباشته از اسناد هستند. در عین حال، نوشته‌هایی از این دست، به روشن ساختن ماهیت سیاست امپریالیستی بریتانیا در ایران، چنانکه بوده و هست یاری می‌رساند.

کتاب بالفور، در میان این نوشته‌ها درخور نگرش فزون‌تری است. مؤلف این کتاب در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ در ایران بوده است. بالفور علیه ماهیت سیاست انگلستان در ایران برنخلسته، اما او از آن گروه مردمی است که می‌دانستند اجرای سیاست استعماری در آن روزگار باشیوه‌های کهن ناممکن بوده است.

نگارنده از آثار خاورشناسان شوروی (تاریخ‌نویسان و اقتصاددانان)

بهره‌ای بسیار گرفته است. مبارزه سیاسی در راه رسیدن به قدرت میان گروه‌های گوناگون طبقات استثمارگر ایران در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ چنانکه باید و شاید در ادبیات تاریخ‌نویسی ما نیامده است. اما ناگفته نماند، این رویدادها در روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های سال ۱۹۲۵ بازتابی گسترده داشته است. چنانکه در هفته‌نامه «نووی‌واستوک» [خاورنوین] مباحثه‌ی دربارهٔ مسألهٔ ماهیت کودتای ۱۹۲۵، یعنی برسرکار آمدن حکومت خاندان پهلوی، ترتیب داده شد. اما در آن روزگار برخی از نکته‌های پراهمیت این مبارزه، چنانکه بایسته است، باز نتابیده بود. این اواخر در آثار مربوط به تاریخ ایران (م. س. ایوانف، م. و. پاپوف، آ. و. باشکیروف و دیگران) از دوران مورد بررسی، ارزیابی درستی شده است. با این همه، روند مبارزه، دوره‌های آن و نیروهایی که در آن دست‌اندرکار بودند هنوز پژوهش نشده‌اند.

نگارنده دین خود می‌داند از همهٔ رفقای که در انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم شوروی او را راهنمایی و باوی مشورت کرده‌اند و بویژه از راهنمایی‌های پرارزش بانو م. ن. ایوانوا، دکتر در علوم تاریخ که در نگارش این کتاب مؤثر بوده است، سپاسگزاری کند.

پیشگفتار

سرکوبی انقلاب سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ (انقلاب مشروطیت) ایران و اشغال بخش بزرگی از کشور بدست نیروهای مسلح انگلستان و روسیه تزاری و بر سرکار آمدن نوکران سرسپرده امپریالیست‌ها و خودسری ارتجاع که پی‌آمد سرکوب انقلاب مشروطیت بود، به‌آن انجامید که استقلال کشور در آستانه سال ۱۹۱۴ یکسره بریاد رود.

سال ۱۹۱۴ خاک ایران به جولانگه نبرد ترکیه عثمانی و نیروهای آنتانت (انگلستان، روسیه تزاری و متحدان آنها) بدل گردید.

بخش‌های شمال‌غربی و جنوب‌غربی ایران در کام جنگ فرورفت و در سال‌های ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ جنگ تقریباً سراسر ایران را فراگرفت. تنها، سپاهیان بیگانه در حال جنگ نبودند، بلکه خود ایرانیان هم تا اندازه‌ای در عملیات جنگی شرکت داشتند: برای حمله به خطوط ارتباطی و ساختن استحکامات و جز اینها از ایرانیان نیروهای نامنظمی تشکیل شده بود. حکومت موقت ملی هم تلاش داشت برای مبارزه با نیروهای مسلح انگلستان و روسیه تزاری سپاهانی گرد آورد!

آن هنگام که توان دولت مرکزی سخت کاهش یافته بود، خان‌ها، فنودال‌ها و ملاکان بزرگ بتقریب استقلالی کامل یافته بودند. راهزنی حتی بخش‌های پهناور مناطقی را هم که از جنگ به‌دور مانده بود، فرا گرفته بود.

همه اینها رویهم رفته زیان‌های بزرگی برای ایران همراه داشت. صدها ده و بسیاری از شهرها ویران شده و مردم ترک دیارگرفته بودند.

۱. سال ۱۹۱۶، عناصر طرفدار آلمانیها در قم «کمیته دفاع ملی» و سپس در کرمانشاه حکومتی بنام حکومت موقت ملی تشکیل دادند.

چندسال پس از جنگ، میلسپوی امریکایی که سالها همه کاره امور مالی ایران بود، نوشت: «تنها در یکی از ولایات شمال ایران از ۲۴۱ دهکده، ۱۰۱ دهکده از میان رفته است.»^۲ بر دیگر بخش های ایران نیز همین رفته بود. صدها هزار تن در سال های جنگ از گرسنگی، بیماری های همه گیر و عملیات جنگی به هلاکت رسیدند.

سستی ارتباط بازرگانی خارجی در دوران جنگ به آن انجامید که داد و ستد ایران با دیگر دولت ها سخت زیان بیند. از این رو ایران که سال های پیاپی چون زائنه فراورده های کشاورزی و مواد خام و بازاری فروش دولت های امپریالیستی رشد یافته بود، سخت دچار ورشکستگی اقتصادی گردید. چنانکه صدور پنبه به روسیه در سال ۱۹۱۸ نسبت به صدور پنبه در سال های پیش از جنگ، بیش از ده بار کاهش یافته بود.^۳ دیگر فراورده های کشاورزی وضعی بهتر از این نداشتند.

صنایع پیشه وری به تباهی و ورشکستگی می رفت. فراورده های قالی- بافی- مهمترین رشته این صنایع- که در آن نزدیک دویست هزار تن به کار مشغول بودند، درون کشور خریدار نداشت و میزان صدور آن به خارج هم سخت کاسته شده بود. کاهش شدید فراورده های صنعتی وارداتی، سبب کمبود کالاهای مصرفی و افزایش سرسام آور بهای آنها گردید.

در اثر جنگ، وابستگی اقتصادی ناچیز بخش های دور افتاده با مرکز سست تر شد. فئودال ها، ملاکان، خان های عشایر و بیگانگان پشتیبان آنان، فرمانروایان لجام گسیخته ولایات شده بودند. روزنامه «ستاره ایران»، پس از جنگ، در شماره ۶ سپتامبر ۱۹۲۴ هنگام تفسیر وضع رقت بار اقتصاد خوزستان که در چنگ انگلیسی ها و ثروتمندان به سرکردگی مکرم الدوله و شیخ خزعل، می نالید، نوشته بود: «خوانندگان عزیز تصورش راحتی نمی- تواند داشته باشند که این سرزمین نفرین شده، چه روزگار دهشتناکی دارد.»

همه فشار جنگ و ویرانی بردوش کشاورزان، پیشه وران، کارگران و

2. A. Milspagh, *The American Task in Persia*, p. 251

۳. ن. بوینن، ایران، وضع اقتصادی و بازرگانی خارجی آن در سال های ۱۹۰۱ تا ۱۹۲۳، ص ۲۶۸.

بازرگانان خرد بود. بورژوازی میانه‌حال بازرگان و مالکان خرد و میانه‌حال هم، زیان‌های بزرگی از جنگ دیدند.

مردم ایران نمی‌خواستند با چنین وضعی سازش کنند. هنگام جنگ، می‌توان گفت که همه‌جا گروه‌های پارتیزانی تشکیل شده بود. ناگفته نماند، بارها چنان شده بود که نمایندگان طبقت استعمارگر در رأس این گروه‌ها جای می‌گرفتند و تلاش می‌کردند از آنها به‌سود خویش و هم به‌سود یکی از جناح‌های درگیر جنگ که ارباب آنان بودند، بهره‌گیرند.

سازمان یافته‌ترین جنبش پارتیزانی، نهضت جنگل بود که شمال ایران و بویژه گیلان را دربرداشت. در آستانه سال ۱۹۱۷ این جنبش چنان نیرو گرفت که بخش بزرگی از گیلان بدست پارتیزانها افتاد. افراد نهضت جنگل به املاک فئودال‌ها و ملاکان بزرگ حمله برده و غله و دام‌های آنان را می‌ستاندند. نهضت جنگل برجوشش انقلابی شدت بخشید و زمینه را برای گسترش جنبش خلقی ضدامپریالیستی و ضد فئودالی آماده ساخت.

نخستین خبرهای انقلاب فوری روسیه، اثری بزرگ بر اوضاع سیاسی ایران داشت. سرنگون شدن حکومت تزاری به‌خلاق‌های ایران نشان داد که پیکار کامیابانه با ارتجاع و امپریالیسم امکان‌پذیر است. سربازان روسی که هنگام نخستین جنگ جهانی در خاک ایران بودند، پیش از دیگران آرمان‌های انقلابی را، بی‌میانجی به‌آنجا آوردند. بویژه پدید آمدن شوراهای نمایندگان سربازان در یگان‌های ارتش روسیه تأثیری بزرگ بر مردم ایران داشت. مردم تبریز، کرمانشاه، رشت، انزلی و دیگر شهرهای کشور با گرفتن سرمشق از این شوراهای سربازان روسیه، به‌پدید آوردن شوراهای محلی خود—انجمن‌ها—پرداختند. انجمن‌ها در میان مردم به‌کار تبلیغاتی دست می‌زدند و میتینگ و برآمدها برپا داشته، شبنامه و اعلامیه چاپ می‌کردند.

اما، تنها انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر بود که راه مبارزه گسترده را در راه استقلال ملی، برای زحمتکشان ایران هموار کرد. به‌جای روسیه تزاری—این دشمن خلق‌های مستعمرات و سرزمین‌های وابسته—دولت شورواها پدید آمد که یار همه خلق‌های ستمدیده بود.

علی‌آذری، تاریخ‌نویس ایرانی درباره اهمیت انقلاب اکبر می‌نویسد:

در آن روزها که پایانی برای جنگ نبود و جبهه‌ها وضع روشنی نداشتند، جهانیان ندایی شنیدند که به‌پیکار برای نابودی آشیان ستمگران دعوت می‌کرد. ندایی که نیرومندتر از غرّش توپ و جنگ افزارهای دیگر بود. ندایی که به‌گوش همه ستمکشان و محرومان رسید. این ندا از سرزمینی برخاست که سیرتکامل سرتاسر جهان و همه تاریخ را دیگر کرده بود.^۴ نوشته یک مؤلف دیگر ایرانی نیز که کتابش در سال‌های رژیم پلیسی رضاشاه، یعنی در سال ۱۹۳۳ چاپ شده بود، درخور نگرش است: انقلاب ۱۹۱۷ روسیه که به‌روزگار فرمانروایی تزارهای خونخوار پایان داد، نه تنها جنگ جهانی را به‌فرجام خود نزدیکتر ساخت و ضربت قاطعی برسیاست استعماری دولت‌های باختری زد، بلکه تأثیر بسیار بزرگی نیز بر همه خاور زمین و بویژه بر ایران داشت.^۵

دولت شوروی در همان نخستین گام‌های خود به‌خلق‌های کشورهای خاور زمین نشان داد که در راه آزادی و استقلال همه مردم ستمدیده پیکار می‌کند. پس از پیروزی انقلاب اکتبر، کنگره شوراها بیدرنگ فرمان صلح را تصویب کرد. در این فرمان لغو همه پیمان‌های نابرابر اعلام شده بود. ۲۴ نوامبر ۱۹۱۷ شورای کمیسرها، ملی، پیامی به‌زحمتکشان مسلمان روسیه و خاور زمین فرستاد که در آن گفته شده بود: «قرارداد تقسیم ایران (سخن درباره قرارداد ۱۹۰۷ انگلستان و روسیه تزاری است) پاره، پاره و نابود شده است. همینکه عملیات جنگی پایان یابد، سپاهیان از ایران فراخوانده می‌شوند و حق آزادانه تعیین سرنوشت برای ایرانیان تأمین خواهد شد.»^۶

دولت شوروی با آنکه با جنگ داخلی و دخالت مسلحانه بیگانگان روبرو بود، در استقرار مناسبات دیپلماسی با ایران درنگ نکرد. تابستان سال ۱۹۱۸ بدستور و ای. لینن، ای. ا. کالامیتسف چون نخستین سفیر روسیه شوروی به ایران فرستاده شد و او با دشواریهای بسیار خود را به تهران رسانید. اما، حکومت ارتجاعی وثوق‌الدوله—نوکر انگلستان—به این دستاویز که گویا اختیارات کالامیتسف «از دید موازین حقوق بین‌المللی، آنچنان

۴. علی آذری، لیاق کلنل محمدتقی‌خان پسیان در ایران، تهران، ۱۳۲۹، ص ۱۵۶.

۵. مدیر حلاج، کتاب تاریخ نهضت (ایران)، تهران، ۱۳۱۲، ص ۱۰۹.

۶. مناسبات ایران و شوروی در پیمان‌ها، معاهده‌ها و قراردادها (چاپ روسی)، ص ۶۰.

که باید و شاید، نیست»، از پذیرفتن سفیر خودداری کرد. در آن روزگار در خاک ایران دیپلمات‌های پیشین تزاری و افراد گارد سفید دست‌اندرکار بودند. ۳ نوامبر ۱۹۱۸ گروهی از قزاق‌های ایرانی و افسران گارد سفید، در حالی که روشن بود سران کشور بر همه چیز آگاهند، بمسافرت شوروی یورش برده و آنجا را چپاول کردند. همه کارمندان سفارت را، جز، کالامیتسفی‌یه انگلیسی‌ها سپردند (در آخرین دم او توانست پنهان شود) و آنان همه کارمندان را به همدان و از آنجا به بغداد فرستادند. بزودی کنسول‌های شوروی در دیگر شهرهای ایران هم بازداشت شدند.^۷ حکومت ارتجاعی و ثوق‌الدوله کوشید از این راه استقرار مناسبات دیپلماسی را با شوروی برهم زند. تابستان ۱۹۱۹، حکومت و ثوق‌الدوله گام ننگین‌تری برداشت و با یاری انگلیسی‌ها، قتل کالامیتسفی را سازمان داد.^{۸*} با این همه، گذشته از توده‌های زحمتکش—گسترده‌ترین قشرهای مردم—بخش بزرگ بورژوازی بازرگان و ملاکان خرد و میانه‌حال سرتاسر شمال ایران هم خواستار استقرار مناسبات عادی سیاسی و اقتصادی با روسیه شوروی بودند.

در زیر فشار اینان بود که دولت ایران در ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ ناگزیر به امضاء قرارداد با روسیه شوروی گردید و این قرارداد را مجلس در روز پانزدهم دسامبر به اتفاق تصویب کرد.^۹ این نخستین قرارداد برابر حقوقی بود که ایران با کشوری دیگر داشت. بنا بر این قرارداد، دولت شوروی به سود مردم ایران از همه اموال روسیه تزاری در ایران (به ارزش ۶۰۰ میلیون روبل طلا)، از بازپرداخت همه وام‌های ایران به روسیه و از امتیازات سیاسی و اقتصادی چشم پوشید. بدروستی، همین قرارداد و رعایت اکید آن از جانب اتحاد شوروی بود که امکان داد پس از چندسال رژیم کاپیتولاسیون باطل شود.

بدین‌سان، در پرتو سیاست صلح‌جویانه روسیه شوروی و در زیر فشار توده‌های گسترده مردم ایران بود که به‌رغم واکنش محافل ارتجاعی، میان

* برای توضیح بیشتر درباره ماجرای قتل کالامیتسفی بنگرید: انقراض لاجاره (به ترجمه همین قلم که بزودی منتشر خواهد شد).

۷. روزنامه ایروستیا، ۱۱ آوریل ۱۹۱۹.

۸. روزنامه پروادا، ۴ ژانویه ۱۹۲۲.

دو کشور مناسبات دیپلماسی برقرار گردید.

پیروزی انقلاب اکبر و پیدایش دولت شوروی، آن عوامل سترگی بودند که بدل گردیدن ایران را به مستعمره امپریالیسم بریتانیا ناممکن ساختند. این نکته که روسیه شوروی هستی یافته بود به زحمتکشان ایران در پیکار با ارتجاع درونی و امپریالیسم الهام می‌بخشید. اما انگلستان بر آن نبود که از نقشه‌های فرمانبردار ساختن نهایی ایران دست بردارد. یکی از مهم‌ترین هدف‌های مداخله نظامی بریتانیا در ایران، همانا پدید آوردن میدانی برای یورش به شمال، یعنی به سوی ماوراء قفقاز و آسیای میانه بود.

ایران را سپاهیان انگلیسی و هندی اشغال کردند و در این کار از یگان‌های نظامی بومی نیز که به دست افسران انگلیسی سازمان یافته بود، بهره‌گرفتند. یکی از این یگان‌ها، سپاه تیراندازان جنوب ایران-پلیس جنوب-زیر فرماندهی ژنرال پرسی سایکس انگلیسی بود. حتی حکومت وثوق‌الدوله، که نوکر انگلستان بود، جسارت قانونی شناختن این یگان را نداشت. قائم‌مقام که به هیچ روی نمی‌توان او را نویسنده‌ای بی‌نظر و بی‌غرض ایرانی دانست، نوشته است: تشکیل پلیس جنوب نه تنها مایه اعتراض دولت بلکه انگیزه اعتراض محافل اجتماعی، مطبوعات و احزاب، بر انگلیسی‌ها گردید، زیرا همه، این کار را سرآغاز اشغال نظامی ایران می‌دانستند!

روزنامه «تایمز» با پرده‌پوشی هدف‌های واقعی فرستادن یگان‌های تازه انگلیسی به ایران نوشته بود: «سپاهیان بریتانیا از کوهستان‌های بین-النهرین و از راه ایران به سوی خزر فرستاده شدند تا بتوانند از خطر هجوم بلشویک‌ها پیشگیری کنند.»^۹ روزنامه‌های بورژوازی انگلستان با چنین تبلیغات بهتان‌آمیز می‌کوشیدند افکار محافل اجتماعی جهان را منحرف کنند و هدف خود را که اشغال ایران و ماوراء قفقاز بود، پنهان سازند.

در آستانه سال ۱۹۱۸ سپاهیان ویژه نیروهای مسلح بریتانیا به فرماندهی ژنرال دنسترویل که دستور داشتند باکو و دیگر شهرهای ماوراء قفقاز را

۹. قائم‌مقام، تاریخ تحولات سیاسی نظامی ایران، تهران ۱۳۲۱، ص ۲۱۲.

۱۰. روزنامه تایمز، ۱۶ اوت ۱۹۱۹.

بگیرند، به ایران سرازیر شدند و تا رشت و انزلی پیش آمدند. اما در پرتو واکنش جنگلی‌ها و شورا‌های محلی مردم، ژنرال دنسترویل نتوانست بیشتر برود و به قزوین عقب نشست.

تابستان سال ۱۹۱۸، سپاهیان بریتانیا دوباره به سوی شمال رفتند. در همان زمان از هندوستان (از راه افغانستان) سپاهیان زیرفرماندهی ژنرال مالسون به خراسان و از آنجا به آسیای میانه آمدند. در ژوئن و ژوئیه ۱۹۱۸ انگلیسی‌ها رشت و انزلی و شهرهای دیگر را تصرف کردند.

نایبگیری برخی از رهبران نهضت جنگل و بویژه میرزا کوچک‌خان، اشغال گیلان را برای انگلیسی‌ها آسان‌تر کرد. ۱۲ اوت ۱۹۱۸، کوچک‌خان پیمانی با دنسترویل بست و به او وعده داد که سپاهیان می‌توانند باسانی از راه گیلان به ماوراء قفقاز بروند. گذشته از این کوچک‌خان تأمین خواربار و سیورسات اردوی انگلیس را هم به گردن گرفت. لنتسوفسکی، مؤلف امریکایی اشاره می‌کند که انگلیسی‌ها در عوض: «حکومت او (میرزا کوچک‌خان) در گیلان و نیز حق‌گزینش حاکم رشت را برای وی به رسمیت شناختند...». لنتسوفسکی سپس می‌نویسد: «این سازش برای انگلیسی‌ها بسیار سودمند بود، چون راه‌های ارتباطی آنها را از بین‌النهرین تا دریای خزر تأمین می‌کرد.»^{۱۱} اما پس از چندماه، انگلیسی‌ها که کوچک‌خان تلاش داشت بر آنها تکیه کند، به مبارزه‌ای آشکار با او پرداختند. در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ آنها (انگلیسی‌ها) نقش بزرگی در سرکوبی جنبش‌های بخش‌خلفی در ایالت‌های شمال ایران داشتند.

بدین‌سان، می‌توان گفت در میانه سال ۱۹۱۸ همه ایران به‌چنگ امپریالیسم انگلستان افتاده بود. تلاش آنها برای فرمانبردار ساختن نهایی ایران، در قرارداد ۱۹۱۹ که انگلستان با حکومت وثوق‌الدوله بسته بود، بروشنی نمایان است. گفتگو درباره امضاء این قرارداد در پاییز ۱۹۱۸ آغاز گردید. در پایان تابستان ۱۹۱۹ گفتگو به پایان رسید و روز ۹ اوت قرارداد را وثوق‌الدوله و پرسی کاکس سفیر بریتانیا در تهران امضاء کردند. اجرای این قرارداد ایران را به سرزمینی زیر قیمومیت و یا مستعمره انگلستان بدل می‌کرد. امپریالیست‌های بریتانیا در زیرپوشش بازسازی نیروهای

مسلح، مالیّه و ساختمان راه‌های آهن و شوسه، اقتصاد ایران را زیر کنترل گرفتند. به‌جای همهٔ اینها، ایران وامی به مبلغ دو میلیون لیرهٔ استرلینگ با بهرهٔ غارتگرانهٔ ۷٪ در سال دریافت می‌کرد. تضمین بهرهٔ وام، از درآمد گمرکات بود.^{۱۲} در نتیجه، بنابر معاهدهٔ گمرکی انگلیس و ایران عوارض گمرکی کالاهای شوروی، سه تا پنج درصد بیش از کالاهای انگلیسی تعیین شد. کانلی، مؤلف انگلیسی، این کار را «گامی بی‌میانجی که هدفش پدید آوردن زمینه‌ای پربهره برای کالاهای انگلیس در ایران بود»، نامیده است.^{۱۳}

امضه قرارداد ۱۹۱۹، وطن‌فروشی و خیانت به مصالح ملی ایران بود. همینکه متن قرارداد آشکار گردید، در تهران و ایالات تظاهرات سازمان یافتهٔ ضدانگلیسی و ضد دولتی آغاز شد. این جنبش بزودی چنان دامنه گرفت که دیگر کسی جسارت نمی‌کرد در دفاع از قرارداد سخن گوید، مگر حکومت که برای تصویب و اجرای آن پافشاری می‌کرد. همهٔ تاریخ‌نویسان ایران قرارداد ۱۹۱۹ را به‌مانند تلاشی برای برده ساختن ایران ارزیابی و اشاره کرده‌اند که وثوق الدوله خود را به انگلیسی‌ها فروخته بود. ابوالفضل قاسمی، تاریخ‌نویس معاصر ایرانی، حتی امکان تفسیر این قرارداد را همچون تلاش وثوق الدوله برای پیشرفت ایران با بهره‌گیری از پشتیبانی انگلستان، نمی‌پذیرد. بنابر نوشتهٔ قاسمی، امیدوار بودن به یاری انگلستان، درست به مانند بوسه گرفتن از مار و چشم داشت محبت از کژدم است.^{۱۴}

دیپلماسی بریتانیا، که از سیاست استعماری در ایران پیروی می‌کرد، ریاکارانه و در زیر لفاظیهٔ سخنانی آراسته، پیرامون دفاع از مصالح ایران برده‌پوشی شده بود. چنانکه کرزون در یکی از سخنرانی‌های خود، لرد مآبانه گفته بود: «انگلستان نیز درست همانند خود ایران در استقلال ایران ذینفع

۱۲. روزنامهٔ تایمز، ۱۶ اوت ۱۹۱۹. متن کامل قرارداد و یادداشت‌های دولت انگلستان را به‌همین مناسبت بنگرید در:

“Agreement Between His Britannic Majesty’s Government and the Persian Government”

13. V. Conolly, *Soviet Economic Policy in the East*, p. 58.

۱۴. ابوالفضل قاسمی، تاریخ سپاه با حکومت خانواده‌ها در ایران، کتاب اول، خانوادهٔ توأم الملک.

است... آنچه ما اصولاً از ایران می‌خواهیم، همانا داشتن استقلال است». کرزون در پاسخ حملات روزنامه‌های خارجی و از جمله روزنامه‌های فرانسه و امریکا که آنها هم برای «استقلال» ایران غمخواری می‌کردند، ریاکارانه افزود: «این ادعا که بریتانیای کبیر، با پرده‌پوشی، قیومیت خود را بر ایران مستقر ساخته است، چیزی نیست جز تحریف نیات ما و توهین به احساسات میهن‌پرستانه و لیاقت شخصیت دولتی ایران (وثوق‌الدوله)، که همواره پاسدار حق حاکمیت ممالک محرومه شاهنشاهی بوده است.»^{۱۵}

بدیهی است، انگلیسی‌ها چنان می‌نمودند که کارهایشان از نیات دوستانه‌ای سرچشمه می‌گیرد. اما به‌گواهی بالفور، تاریخ‌نویس انگلیسی، در ایران همه‌چیز را آنچنان که بود درک می‌کردند. بالفور می‌نویسد: «پس از سخنرانی کرزون در ماه ژوئیه پیرامون امور ایران، موفقیت انگلستان در ایران به هیچ روی بهتر نگردیده است. بویژه، گفته کرزون در این باره که او چهل سال دوست ایران بوده است، انگیزه انزجار ایرانیان شد و بسنده اینکه گفته او را به ریشخند گرفتند.»^{۱۶}

نویسندگان پیشرو انگلیسی می‌نویسند، هدف این قرارداد همانا برده ساختن ایران بوده است و بس. الولساتن، می‌نویسد: «دولت ایران نمی‌توانست قرارداد را نپذیرد. اگر این قرارداد را مجلس شورای ملی تصویب می‌کرد، ایران وضعی بهتر از سرزمینی تحت‌الحمایه، آنهم بدون کنترل جامعه ملل نداشت.»^{۱۷}

اما دولت‌های بزرگ امپریالیستی دیگر و از جمله ایالات متحده امریکا چه واکنشی در قبال امضاء این قرارداد، داشتند؟ آنها به قرارداد روی خوش نشان ندادند، زیرا فرمانبرداری ایران از انگلستان، برای مصالح آنان زیان‌آور بود. بدیهی است، درباره «بی‌شائبه بودن» یاری ایالات متحده امریکا، چنانکه کیانفر و نیزمگی و دیگر مؤلفان ایرانی می‌نویسند، جای سخنی هم نمی‌تواند باشد.

۱۵. روزنامه تايمز، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۹.

16. J. Balfour *Recent Happening in Persia*, p. 273.

17. L. Elwell - Sutton, *Modern Iran*, p. 67.

اعتراض دولت ایالات متحده آمریکا به قرارداد ۱۹۱۹ می‌بایست زمینه مساعدی برای رخنه سریع‌تر سرمایه انحصاری به ایران فراهم سازد. سیاست بعدی ایالات متحده آمریکا در ایران (مطالبه استقرار اصل «درهای باز» در سال ۱۹۲۲ و مبارزه برای نفت شمال) یکسره این اندیشه را تأیید می‌کند. به رغم فشار مستقیم انگلستان و وطن‌فروشی سردمداران هیئت حاکمه ایران، باز هم قرارداد ۱۹۱۹ تصویب نشد. این قرارداد، در عمل، نه‌اینکه از بالا (بدست سیدضیاءالدین به سال ۱۹۲۱) بلکه از پائین و بدست توده مردم ایران باطل گردید. سیاست استوار و پیگیر دولت شوروی به رهبری لنین بزرگ، علیه نیرنگ‌های انگلستان در ایران، در لغو این قرارداد نقش پراهمیتی داشت. حزب کمونیست ایران در اعلامیه خود نوشته بود: «قرارداد سال ۱۹۱۹ انگلستان و ایران می‌بایست به اشغال ایران جنبه رسمی می‌داد، اما کوشش و تحکیم قدرت دولت شوروی از یک سو و گسترش بیشتر جنبش انقلابی خلقی در ایران از سوی دیگر دولت انگلستان را بر آن داشت که از نیات خود (غصب‌فوری و آشکار) دست بکشد و راه‌هایی دیگر برای رسیدن به هدف‌های خود جستجو کند.»^{۱۸}

حکومت مشیرالدوله و سپهدار دیگر یارای آن نداشتند که مستقیماً از قرارداد دفاع کنند و می‌گفتند تصمیم نهایی پیرامون این مسئله با مجلس است. دولت بریتانیا دیر زمانی نمی‌توانست باور کند، طعمه‌ای که چنین آسان به دامش افتاده بود، از چنگالش بگریزد. خبرنگار «تایمز» در تابستان ۱۹۲۰ درباره تشکیل کابینه مشیرالدوله نوشته بود: «کابینه تازه مجلس را فرا می‌خواند و قرارداد انگلیس و ایران را به آن پیشنهاد می‌کند.»^{۱۹} اما بزودی انگلیسی‌ها، ناچار به پذیرش عقیم ماندن این نقشه شدند. در آغاز سال ۱۹۲۱ اندکی پیش از کودتای سیدضیاءالدین، همین خبرنگار روزنامه «تایمز» نوشت: «قرارداد انگلیس و ایران به‌گور رفته است.»^{۲۰}

با آنکه قرارداد ۱۹۱۹ با شکست روبرو شد، امپریالیست‌های بریتانیا

۱۸. کنگره دوم فرقه کمونیست ایران، ص ۱.

۱۹. روزنامه تایمز، ۶ ژوئیه ۱۹۲۰.

۲۰. روزنامه تایمز، ۱۹ ژانویه ۱۹۲۱.

پس از آن کوشیدند، همان سیاست را اما به گونه‌ای دیگر به کار بندند. آغاز سال ۱۹۲۰ بود که هیئت‌های نمایندگی مالی و نظامی انگلستان به ایران آمدند و نقشه تجدید سازمان ارتش ایران و متحد کردن یگان‌های گوناگون (قزاق، ژاندارم و جز اینها) را طرح کردند. اما نیروهای مسلح بریتانیا چشم براه تجدید سازمان ارتش ایران ننشستند و مستقیماً در پیکار با جنبش‌رهایایی بخش خلقی، بویژه در نیمه‌دوم سال ۱۹۲۰ و همه سال ۱۹۲۱ در گیلان، با وحشیگری بیشتری شرکت جستند. خطا نیست اگر بگوییم هیئت حاکمه ارتجاعی ایران نمی‌توانست بی‌یاری انگلیسی‌ها نهضت‌رهایایی بخش خلق را به این آسانی سرکوب کند. بهار، هنگامی که از پیشروی جنگلی‌ها به سوی تهران سخن می‌گوید می‌نویسد: «باید بگوییم که اگر نیروهای مسلح انگلستان نبودند، قزاق‌ها نمی‌توانستند در برابر انقلابیون پایداری کنند و افراد نهضت جنگل بی‌هیچ گفتگو تهران را گرفته بودند.»^{۲۱}

امپریالیست‌های بریتانیا بویژه از نظر تکنیک جنگی به ارتجاع ایران کمک‌شایانی کردند؛ هواپیماهای انگلیسی شهرهایی را که در دست افراد جنگل بود، گلوله‌باران و بمباران می‌کردند.^{۲۲} سپاهیان بریتانیا در خراسان به فرماندهی ژنرال لسلی که به‌جای مالسون آمده بود، در یگان‌های کوچک در سراسر ایالت پراکنده بودند^{۲۳} و این، در پیشگیری از گسترش جنبش خلقی خراسان در سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ نقشی بسزا داشت.

دخالت آشکار و گستاخانه نظامی انگلستان در ایران تا پایان سال ۱۹۲۲ دوام داشت. اما در این زمان وظیفه سپاهیان انگلیسی دیگر شده بود: هدف نخست که همانا فرمانبردار ساختن کامل ایران بود جای خود را به هدفی داد که عبارت بود از یاری به هیئت حاکمه ارتجاعی در سرکوبی جنبش‌رهایایی بخش خلقی و دمکراتیک و برسرکار آوردن دارودسته‌ای که نوکر بی‌چون و چرای انگلستان باشد.

۲۱. م. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، تهران ۱۳۲۷، ص ۱۲۳.

۲۲. روزنامه تاهمز، ۳ نوامبر ۱۹۲۰.

۲۳. روزنامه نوبهار، ۱۵ مارس ۱۹۲۰؛ ۱۱ مه ۱۹۲۰؛ ۷ ژوئن ۱۹۲۰.

* * *

جنبش‌رهایی‌بخش‌خلق‌های‌ایران‌که‌پس‌از‌پیروزی‌انقلاب‌کبیرسوسیالیستی‌اکتبر‌نیرومندتر‌شده‌بود،‌بویژه‌در‌بهار‌سال‌۱۹۲۰‌دامنه‌ای‌گسترده‌تر‌یافت.‌عوامل‌گوناگون‌به‌این‌کار‌یاری‌رسانیدند‌که‌بزرگترین‌آنها،‌پایان‌پیروزمندانه‌جنگ‌داخلی‌در‌روسیه،‌تحکیم‌دولت‌نوبنیاد‌شوراها‌و‌فزونی‌اعتبار‌بین‌المللی‌آن‌بود.‌پیکار‌کامیابانه‌زحمتکشان‌ماوراء‌قفقاز‌علیه‌ضد‌انقلابیون‌داخلی،‌گاردسفید‌و‌مداخله‌گران‌یگانه‌نیز‌برتقویت‌روحیه‌انقلابی‌در‌ایران‌تأثیری‌بس‌بزرگ‌داشت.‌بویژه‌پس‌از‌استقرار‌حکومت‌شوروی‌در‌آذربایجان‌(آذربایجان‌شوروی)،‌این‌تأثیر‌افزایش‌یافت.

گفتیم،‌پس‌از‌انقلاب‌فوریه‌و‌بویژه‌پس‌از‌انقلاب‌اکتبر‌در‌روسیه،‌مردم‌ایران‌(بیشتر‌در‌بخش‌های‌شمالی)‌بی‌درنگ‌به‌پیکار‌با‌امپریالیسم‌انگلیستان‌و‌هیئت‌حاکمه‌ایران‌که‌از‌پشتیبانی‌انگلیستان‌برخوردار‌بود،‌برخاستند،‌اما‌در‌نخستین‌مرحله‌این‌مبارزه‌(سال‌های‌۱۹۱۸‌و‌۱۹۱۹)،‌پیکار‌مسلحانه‌آشکار‌توده‌های‌مردم‌کمتر‌به‌چشم‌می‌خورد.‌مردم‌گیلان،‌آذربایجان،‌خراسان‌و‌دیگر‌ایالت‌ها‌بیزاری‌خود‌را‌از‌استعمارگران‌انگلیسی‌و‌حکومت‌وطن‌فروش‌شاه‌در‌میتینگ‌ها‌و‌تظاهرات‌می‌نمایاندند.‌تنها‌در‌برخی‌ایالت‌ها،‌چنانکه‌در‌گیلان،‌مردم‌برای‌پیکار‌با‌مداخله‌گران‌دست‌به‌اسلحه‌بردند.‌اما‌از‌بهار‌۱۹۲۰‌این‌جنبش‌همه‌گیر‌شد‌و‌بخش‌بزرگی‌از‌آذربایجان،‌همه‌گیلان،‌و‌بخش‌هایی‌از‌مازندران‌و‌خراسان‌را‌فرا‌گرفت.

حکومت‌و‌ثوق‌الدوله‌برای‌نیل‌به‌اجرای‌قرارداد‌۱۹۱۹‌و‌سرکوبی‌جنبش‌فزاینده‌خلقی‌به‌یاری‌سرنیزه‌های‌انگلیسی،‌در‌آغاز‌سال‌۱۹۲۰‌برآن‌شد‌که‌«آرامش‌و‌امنیت»‌را‌در‌آذربایجان‌و‌بویژه‌در‌تبریز‌برقرار‌کند.‌پیکار‌خستگی‌ناپذیر‌زحمتکشان‌آن‌سامان‌علیه‌قرارداد‌۱۹۱۹‌مانع‌بزرگی‌در‌راه‌اجرای‌آن‌بود.‌حکومت‌و‌ثوق‌الدوله‌تلاش‌کرد‌با‌مفسده‌جویی‌در‌تبریز‌هرج‌ومرج‌راه‌بیندازد‌و‌همه‌سازمان‌های‌دمکراتیک‌را‌درهم‌کوبد.‌اما‌پی‌آمد‌این‌تلاش‌نه‌آن‌شد‌که‌می‌خواست:‌۷‌تا‌۹‌آوریل‌در‌پرتو‌قیام‌همگانی‌حکومت‌شهر‌بدست‌دمکراتهای‌بورژوازی‌افتاد‌که‌رهبری‌آنها‌را‌خیابانی‌به‌عهده‌داشت.

در همان هنگام قیام آشکاری دیگر، در یک ایالت شمالی دیگر ایران پدید آمد. در بهار سال ۱۹۲۰ افراد مسلح جنگل در پرتو بهبود اوضاع دوباره به پیکار مسلحانه با اشغالگران انگلیسی و حکومت شاه برخاستند. جنبش کشاورزان دامنه‌ای گسترده‌تر یافت. پرولتاریای جوان ایران پا به میدان مبارزهٔ سلیسی گذاشت. با آنکه پرولتاریا پراکنده و کم‌شمار بود، باز هم شرکت فعالانه‌ای در جنبش رهایی‌بخش خلقی در سال‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ داشت.

شکست مداخله‌گران انگلیسی در ماوراء قفقاز و پابرجا شدن حکومت شوروی در آذربایجان (آذربایجان شوروی) به‌گسترش جنبش ضدامپریالیستی در ایران یاری رسانید. در تابستان سال ۱۹۲۰ هنگامی که سپاهیان شوروی در تعقیب گارد سفید و اشغالگران بریتانیایی در انزلی پیاده شدند، انگلیسی‌ها از گیلان گریختند. آنجا حکومت جمهوری اعلام شد. کوچک‌خان، احسان‌الله‌خان، خالوقربان و دیگر شخصیت‌های جنبش آزادی‌بخش که بیشتر بیانگر مصالح بورژوازی زمین‌دار و محافل ملی بودند، در رأس حکومت جمهوری نویناد جای گرفتند.

در روز ۲۲ ژوئن در انزلی نخستین کنگره حزب کمونیست ایران تشکیل شد. در این کنگره ۴۳ نماینده با حق رأی قطعی از بزرگترین سازمان‌های درون ایران و هم از سازمان‌های حزب کمونیست ایران در بیرون (ماوراء قفقاز و ترکستان) شرکت داشتند.^{۲۴} این کنگره، تدبیرهایی برای گسترش جنبش رهایی‌بخش خلقی گرفت. تاکتیک همکاری با همهٔ عنصرهای ضدامپریالیستی پی‌ریزی شد. در کنگره اساسنامه و برنامه‌ای که وظیفه‌های حزب در آنها آمده بود، تصویب گردید. در برنامه، سازماندهی مبارزه برای راندن امپریالیست‌ها و به‌زیرآوردن حکومت پوسیدهٔ قاجاریه، فراخواندن مجلس مؤسسان و تشکیل دولت انقلابی موقت، تحقق بخشیدن به آزادی‌های سیاسی، اعلام جمهوری در همهٔ ایران و تشکیل ارتش خلقی برای دفاع از این دستاوردها پیش‌بینی شده بود.

در بخش اقتصادی برنامه، ستاندن زمین‌های ملاکان بزرگ و

فئودال‌ها، تقسیم زمین میان کشاورزان، کمک نقدی به کشاورزان، ساختن تأسیسات آبیاری و جز اینها پیش‌بینی شده بود. در این بخش همچنین پیشرفت صنایع میهنی، نقلیه، بهره‌برداری از ثروت‌های طبیعی کشور، بهبود زندگی کارگران و جز اینها در نظر گرفته شده بود.^{۲۵}

کنگره در تحکیم و تقویت حزب کمونیست ایران نقشی بسزا داشت. کامیابی‌های جنبش‌رهای بخش خلقی در سال ۱۹۲۰ و نیمه نخست سال ۱۹۲۱ به اندازه‌ای بسیار پیامد کارهای بزرگ این کنگره بود.

گروه‌های انقلابی گیلان با یاری بزرگ زحمتکشان در زمانی کوتاه سرزمین این ایالت را از سپاهیان دولتی پاک کردند. برای پیکار کامیابانه با اردوی شاه، سازماندهی به‌یگان‌های مسلح منظم آغاز شد. دولت انقلابی برای تقویت جمهوری، کارهای دیگری هم در نظر داشت. بدین‌سان، تابستان ۱۹۲۰ در گیلان جبهه یگانه همه نیروهای دمکرات پدید آمد. گذشته از این، جوشش خراسان نیز فزونتر می‌شد. ایالت‌های مرکزی ایران هم آرام نبودند. در تهران، در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ کارگران و کارمندان اعتصاب کردند. همه اینها رویهمرفته، بورژوازی، ملاکان بزرگ، فئودال‌های بانفوذ و انگلیسی‌ها را بر آن داشت که در استقرار حکومتی نیرومند شتاب کنند.

کودتای سوم حوت (اسفند) ۱۲۹۹ شمسی (۲۱ فوریه سال ۱۹۲۱)

وضع سیاسی ایران در پایان سال ۱۹۲۰ بسیار پیچیده بود. درگیلان، آذربایجان، خراسان و دیگر ایالت‌ها مبارزه و پیکار با امپریالیسم انگلستان و حکومت شاه دوام داشت و در آن زحمتکشان شهرهای ایران و از آن جمله پورولتاریای تهران شرکت داشتند. بورژوازی بزرگ بازرگان که در نخستین مرحله به جنبش‌های رهایی بخش خلق پیوسته بود، بزودی از مبارزه روی گردانید. بخش بزرگ بورژوازی میانه‌حال بازرگان و ملاکان میانه‌حال و خردشمال نیز از جنبش کناره گرفتند. اما این محافل بورژوازی و زمین‌دار هنوز به سازش‌نهایی با محافل حاکمه فئودال نرسیده بودند، زیرا در انجام برخی اصلاحات ذینفع بودند. اما آنان باز هم از جنبش خلق می‌هراسیدند و از این‌رو می‌کوشیدند که هر چه زودتر از «ثبات‌سیاسی» بهره‌مند شوند. سردمداران هیئت حاکمه هنوز امید داشتند که به یاری امپریالیست‌های انگلستان، نظم فرتوت پیشین و سیادت بی‌پایان خویش را در کشور نگاه دارند. اما برای امپریالیست‌های بریتانیا دیگر چون روز روشن بود که قشرهای گسترده مردم از حکومت فئودال‌های بزرگ بیزارند و چنین حکومتی که در چشمان مردم سخت بی‌آبرو شده است، دیگر نمی‌تواند در برابر جنبش‌های رهایی بخش خلقی پایداری کند. انگلیسی‌ها راه‌هایی را در ساختن دولتی «لیبرال» می‌دیدند.

سبب آنکه انگلیسی‌ها به سوی دسته‌بندی «لیبرال» ترملاک و بورژوازی روی آوردند آن بود که در شرایط بحران عمومی سرمایه‌داری، هنگامی که اوضاع بین‌المللی پس از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه از ریشه دگرگون شده و در خود ایران جنبش‌های رهایی بخش خلقی دامنه‌ای گسترده یافته بود، انگلیسی‌ها نمی‌توانستند چون گذشته از سیاست استیلاگری

آشکاره، پیروی کنند. امپریالیست‌های بریتانیا با شرایط تازه خود را همگون کرده و کوشیدند چنان حکومتی در ایران بر سر کار بیاورند که بتواند:

۱. با نیرنگ و دورویی زحمتکشان را بفریبد.

۲. هر چه زودتر کار جنبش‌رهای بخش خلقی را یکسره سازد.

هاس، مؤلف امریکایی دربارهٔ قرارداد ۱۹۱۹ می‌نویسد: «انگلیسی‌ها برای بیرون آمدن از بن‌بستی که دچارش شده بودند، درنگ نکردند. همینکه روشن شد تصرف ایران و تبدیل آن به یکی از اقمار انگلستان شدنی نیست، بر آن شدند که با تحکیم ایران همچون دولتی مستقل به رهبری حکومتی گوش بفرمان، از منافع آنها بهتر دفاع خواهد شد.» هر چند دولت انگلستان از زبان روزنامه «تایمز» گفته بود، سیاست آن دولت دخالت نکردن در امور ایران است، تردیدی نیست که ماهیت سیاست بریتانیا تغییر نکرده بود.^۱

با آنکه در پایان تابستان سال ۱۹۲۰ کابینه وثوق‌الدوله استعفا داد و دولت «لیبرال» مشیرالدوله تشکیل شد، باز هم ناباوری توده‌های گسترده خلق به هیئت حاکمه کاهش نیافت. از این رو کابینه مشیرالدوله نیز ناگزیر استعفا داد و در پاییز سال ۱۹۲۰ کابینه سپهدار که وظیفهٔ پایان دادن به جنبش‌رهای بخش و دمکراتیک در کشور به آن سپرده شده بود، روی کار آمد. چنین می‌پنداشتند که چون سپهدار زادهٔ رشت است و با محافل بانفوذ گیلان وابستگی نزدیک دارد، می‌تواند جنبش انقلابی را در گیلان از درون مختل و آن را با کامیابی بیشتری سرکوب کند. اما حکومت سپهدار نمی‌توانست هیچ‌گام مؤثری در این راه بردارد، زیرا در میان فتوادل‌ها و نیز در میان محافل ملاک و بورژوازی تکیه‌گاهی نداشت.

از پایان سال ۱۹۲۰ برای ساختن حکومتی نیرومند که بتواند بی‌درنگ در کشور «نظم را برقرار کند»، تدارک کودتا آغاز شد. در این تدارک نه تنها محافل ملاک و بورژوازی، بلکه اشراف فتودال هم دست داشتند. به‌گواهی حسین مکی - در آغاز سال ۱۹۲۱ این دسته‌ها برای کودتا آماده می‌شدند:

1. W. S. Haas, *Iran*, p. 142

۱. دسته‌بندی سردار اسعدبختیاری، یکی از بزرگترین فنودال‌های ایران که نفوذی بسیار در میان ایل بختیاری داشت. چنانکه حسین مکی می‌نویسد در پایان سال ۱۹۲۰ کنگره خان‌های ایل در اصفهان برپا شد و در آنجا مسئله امکان سازمان دادن لشکرکشی به تهران و انجام کودتا بررسی گردید. تنها اختلاف نظر خان‌ها بود که نگذاشت این دسته‌بندی بی‌درنگ به اقدام فعالانه‌ای دست بزند.

۲. دسته‌بندی سالار جنگ، فنودال بزرگی که بیشتر گروه‌های مسلح بختیاری زیر فرمان او بودند.

۳. دسته‌بندی سیدضیاءالدین و نصرت‌الدوله که با یاری امپریالیست‌های بریتانیا می‌خواستند کودتا کنند. هر دو رهبر این دسته‌بندی از سرسپردگان سرسخت انگلستان بودند و در ضمن نصرت‌الدوله که در سال ۱۹۱۹ راهی اروپا شده بود، دیری در انگلستان ماند و هنگام اقامت در لندن، نقشه را تنظیم کرد و برای انجام کودتا به تهران شتافت.^۳ نوری اسفندیاری که آن روزگار کارمند سفارت ایران در لندن بود، این گفته را تأیید کرده و نوشته است: «چند ماه پیش از کودتا، هنگامی که مرحوم فیروزمیرزا (نصرت‌الدوله) در لندن بود، مذاکراتی شد و موافقت کردند که او به ریاست خود، کابینه را تشکیل دهد».^۴

محافل درباری تهران هم، بیکار ننشسته بودند. ملک‌الشعراى بهار نوشته است: «بدرستی آگاهیم که هنگام دیدار شاه با پدرش در استانبول، نقشه کودتا به یاری بریگاد قزاق طرح شده بود... برای همین هدف بود که شاه نخواست قزاق‌ها را پراکنده کند و یا آنها را با ژاندارمری در زیر یک فرماندهی بگذارد. انگلیسی‌ها، سیدضیاءالدین را که به‌عنوان سردبیر روزنامه رعد در تهران با سفارت بریتانیا سرورسری نزدیک داشت، نامزد ریاست کابینه آینده کردند.

سیدضیاءالدین که چندسال با امپریالیست‌های بریتانیا از دل‌وجان

۳. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۱، ص ۸۱.

۴. ستاخیز ایران، مدارک و نگارشات خارجی، گردآورنده فتح‌الله نوری اصفهانی، تهران، ۱۳۲۵،

همکاری کرده بود، نزدیکی با انگلستان را تبلیغ می‌کرد و به‌گواهی معاصرانش جیره‌خوار آنان بود.^۵ انگلیسی‌ها نه‌تنها با کمک نقدی، بلکه با فشار مستقیم بر حکومت سپهدار نیز از دسته‌بندی سیدضیاءالدین پشتیبانی کردند. سفارت بریتانیا برای آنکه قشرهای توانگر پایتخت را به‌واهمه اندازد و پایه‌های حکومت سپهدار را سست‌تر کند، گام حيله‌گرانه‌ای برداشت: به‌همه اتباع بریتانیا دستور داده شد خاک ایران را ترک گویند. بالفور می‌نویسد روزششم ژانویه در تهران. جلسه‌ای با شرکت رئیس‌ان همه مؤسسه‌های بزرگ انگلیسی تشکیل شد و در همان جلسه بود که این تصمیم اعلام گردید. بانک شاهنشاهی* اعلام کرد، بزودی هرگونه مبادله پول ایران را نکه خواهد داشت. همزمان با آن، این بانک به‌کاهش ساختگی ارزش اسکناس پرداخت. روزنامه «تایمز» نوشته بود: «نزدیک شدن تخلیه نیروهای انگلیسی که با تصمیم بانک شاهنشاهی درباره بیرون بردن پول از ایران همزمان گردیده، ایرانیان را به‌هراس انداخته‌است».^۶ امپریالیست‌های بریتانیا با این تدبیرها، می‌خواستند محافل حاکمه ایران را بترسانند و بنمایانند که اگر آنان بخواهند پافشاری کنند، انگلیسی‌ها سپاهیان خود را بیرون برده و کمک خود را قطع خواهند کرد و آنگاه دولت ایران در برابر جنبش‌رهایی بخش خلق بی‌یار و یاور خواهد شد. سرانجام، به‌نیروهای

۵. سیدضیاءالدین از کسانی بود که بسود قرارداد ۱۹۱۹ گریبان چاک می‌زد. هنگامیکه او نزد حکومت‌های منشویک داشناک (ارمنستان) و سماواتی (آذربایجان) در قفقاز، نماینده رسمی ایران بود، اهمیت قرارداد را چنین توجیه می‌کرد: ستاخیز نو ایران از هنگام امضای قرارداد انگلیس و ایران (۱۹۱۹) آغاز شده است... و سپس گفته است: ما در قرارداد با انگلستان به‌آرزوی دیرین خود دست یافته‌ایم. (بنگرید: *دوران تازه در تاریخ ایران و قرارداد انگلیس و ایران*، ص ۱ و ۱۷ [بیزان روسی]).

* این بانک ROYAL BANK انگلیس بود که برای مردم‌فریبی به‌آن بجای بانک سلطنتی، بانک شاهنشاهی نام داده بودند. بانک شاهنشاهی، هنگام با ملکی شدن صنعت نفت ایران در حکومت دکتر مصدق منحل گردید و پس از «بین‌المللی شدن» صنعت ملکی نفت، این بانک بار دیگر بساط خود را در کسوت بانکی دیگر در ایران گسترده است. چنانچه First National City Bank آمریکا هم امروز در ایران بنام «بانک ایرانیان» به‌کار مشغول است و جز اینها—م.

۶. روزنامه تایمز، ۱۷ ژانویه ۱۹۲۱.

مسلح بریتانیا، در خاک ایران، آماده‌باش داده شد. انجام کودتا به لشکر قزاق که عمده نیروی آن در قزوین بود، سپرده شد. انگلیسی‌ها فرمانده آینده لشکر را برگزیده بودند. ذوامیر لشکر ایرانی، امیرموثق و قلاعی و هم سرهنگ رضاخان خواهان فرماندهی این لشکر بودند. پس از اینکه دو نفر نخست از خواست خویش چشم پوشیدند، بنا به پیشنهاد آبرونساید ژنرال انگلیسی که از اکتبر ۱۹۲۰ فرمانده سپاهیان بریتانیا در ایران بود، رضاخان فرمانده لشکر قزاق گردید. آبرونساید، رضاخان را از هنگام مبارزه مشترک علیه انقلابیون گیلان و همچون دشمن سوگند خورده دمکراسی می‌شناخت.

برای کامیابی دسیسه، از راه سفارت انگلستان با ژاندارمری و گروه‌های مسلح دیگر در تهران، تماس و توافق حاصل شد و بدینسان احتمال هرگونه پایداری از میان رفت. در آستانه تصرف تهران، هنگامیکه خبر نزدیک شدن لشکر قزاق به پایتخت رسید، به یگان‌های ژاندارم که برای پیشگیری گسیل شده بودند، تفنگ‌های بی‌فشنگ دادند. اما باز هم یگان‌های ژاندارم یارای آن داشتند که بی‌هیچ دشواری، قزاق‌های خسته و مانده را درهم شکنند. مگی می‌نویسد: بنا به قراری که از پیش گذاشته شده بود، افسران ژاندارمری ضامن توپ‌ها را بسته بودند. تدبیرهای دیگری نیز گرفته شده بود تا واکنش احتمالی دولت نازا گردد. مگی می‌نویسد: به شاه این اندیشه را تلقین کرده بودند که علیه او دسیسه‌ای هست و باید که سپاهیان قزاق به پایتخت فراخوانده شوند.^۷ بهار می‌نویسد: نورمان، سفیر انگلیس چند روز پیش از کودتا با شاه دیدار و درباره کودتا و تشکیل حکومتی نیرومند و استوار که بتواند از فزونی جوشش تهران پیشگیری کند، گفتگو کرده و اوضاع تهران را سرآغاز جنبش کمونیستی نامیده بود... شاه از این نظر حسن استقبال کرد.^۸

۱۶ فوریه ۱۹۲۱، آتریاد لشکر قزاق قزوین بمسوی تهران روانه گردید.

۷. ح. مگی. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۱۰۳ و ۱۰۴، م. بهار، تاریخ مختصر احزاب سلیسی ایران، ص ۶۷.

۸. م. بهار، تاریخ مختصر احزاب سلیسی ایران، ص ۶۳.

سپاهیان انگلیسی هم که در نزدیکی قزوین بودند به کرج در نزدیکی تهران فرستاده شدند. ژنرال آبرونساید، سرهنگ ایسمیس و دیگر افسران انگلیسی به رضاخان وعده دادند که اگر پیشامدی رخ نماید، وی در پناه آنان خواهد بود.^۱

۲۰ فوریه، این شایعه در تهران پخش شد که یگان‌های قزاق بی‌آنکه هدفشان روشن باشد به پایتخت نزدیک می‌شوند. یک روز پیش از آن، ۱۹ فوریه، دولت از محلی بنام ینگ‌امام گزارش تلگرافی در این باره دریافت کرده بود که آتریاد قزاق به فرماندهی رضاخان از آنجا گذشته است. به پرسش تلگرافی دولت که بنام شاه مخابره شده بود، پاسخ آمد که قزاق‌ها برای دریافت ماهانه و دیدار خویشان رهسپار تهران‌اند. پس از آن هرگونه ارتباط بریده شد. ۱۹ و ۲۰ فوریه هیئت دولت پیاپی جلسه‌هایی تشکیل داد و به بررسی تدبیرهایی برای واکنش در برابر دسیسه‌گران پرداخت، اما از سخن‌گامی فراتر نرفت. پس از آنکه یک آتریاد قزاق که بدستور سپهدار برای نگه داشتن آتریاد قزوین فرستاده شده بود به رضاخان پیوست، هیئت دولت در عمل قدرت خود را از دست داد.

۲۱ فوریه ۱۹۲۱ (سوم‌حوت ۱۲۹۹)، سپاهیان توطئه‌گران در نزدیکی تهران توقف کردند. آنها با آنکه می‌دانستند هیچگونه پایداری در برابرشان نخواهد بود، باز هم چند ساعت از ترس یارای ورود به شهر را نداشتند.

۲۱ فوریه، شب‌هنگام، سپهدار در واپسین تلاش خود، یک هیئت نمایندگی نزد توطئه‌گران فرستاد. خیرنگار «تایمز» نوشته است: همینکه آشکارگردید نیروهای قزاق روانه تهران هستند، مؤیدالملک به نمایندگی شاه و ادیب‌السلطنه از سوی سپهدار به همراهی اعضای سفارت انگلیس و وابسته نظامی انگلستان به پیشواز قزاق‌ها به مهرآباد، واپسین توقفگاه قزاق‌ها در آستانه تهران رفتند.

رضاخان در مذاکره با آنان گفت بر آن است پایتخت را تصرف کند و یک دولت نظامی تشکیل دهد که بتواند پس از تخلیه سپاهیان بریتانیا، از شهر دفاع کند. او تأکید کرده بود که دشمن بلشویک‌ها و هواخواه

انگلیسی‌هاست.^{۱۰}

نزدیک نیمه‌شب، ورود قزاق‌ها به پایتخت آغاز شد و همچنانکه گمان می‌رفت، هیچ پایداری در برابر آنان نشد. تنها یک کلانتری ایستادگی کوتاهی کرد (آن هم گمان می‌رود سوءتفاهمی بوده است). بامداد روز ۲۲ فوریه همه شهر در دست قزاق‌ها بود.^{۱۱}

اعضاء کابینه، شب‌هنگام، در آستانه ورود قزاق‌ها، گریختند و سپهدار به سفارت انگلیس پناه برد. دربار شاه خائنه هراس شده بود، زیرا در پایتخت شایعاتی درباره اراده راسخ و «تصمیمات انقلابی» سیدضیاءالدین پخش کرده بودند. در تهران حکومت نظامی اعلام شد. ارتباط تلفنی داخل تهران و تلگرافی و تلفنی تهران با ایالت‌ها بریده شد. در عین حال، قزاق‌ها در شهر فعال می‌باشند و بسیاری از دکان‌های بازار تهران و خانه‌های مردم را به تاراج می‌بردند. اما رضاخان مدعی بود که چنین نبوده است.^{۱۲} در نخستین روزهای پس از کودتا چنین می‌نمود که زندگی در تهران مرده است.

روز ۲۲ فوریه باقرخان، نماینده سیدضیاءالدین به دربار آمد و درباره حسن‌نیت، «شاه‌دوستی» و «میهن‌پرستی» توطئه‌گران به‌شاه اطمینان داد. آنگاه شاه سیدضیاءالدین را مأمور تشکیل کابینه کرد. شاه، در فرمانی ویژه

۱۰. روزنامه تاجمژ، ۲۵ فوریه ۱۹۲۱: امپریالیست‌ها و دربی آنان هیئت حاکمه ایران، برای متصرف‌ساختن افکار عمومی جهان همه شرکت‌کنندگان جنبش‌های بی‌بخش خلق را «بلشویک» نامیدند و تلاش کردند چنین پنداری پدید آرند که گویا حکومت شوراهای در امور ایران مداخله کرده است.

۱۱. ذبیح‌الله قدیمی، در نوشته میهن‌پرست نمایانه خود که برای خوانندگان ناآگاه چاپ شده است، به‌رغم واقعیت و گواهی معاصران بسیار و نیز به‌گواهی تاریخ‌نویسان امروز ایران کوشیده است، هاله‌ای از قهرمانی پیرامون این رخداد بکشد و نوشته است که در تهران، گویا نبردی «سهمگین و خونین» در گرفته بود که در آن حتی، توپخانه هم شرکت داشت (بنگرید: ذبیح‌الله قدیمی، تاریخ بیست و پنج ساله ارتش شاهنشاهی ایران، تهران، ۱۳۲۶، ص ۹۵).

۱۲. علی‌بصری، یادداشت‌های رضاشاه، ص ۲۹. [رضاخان، از بی‌سوادترین دزدان تاجدار ایران بود و از این رو دیگران برایش «یادداشت» نوشته‌اند. گواهان می‌گویند که او هنگام نخستین سخنرانی خود در مجلس به‌جای «نخست»، «دوم»، «سوم» یا اولاً، ثانیاً و ثالثاً واژه‌های اولندش، دومندش و سومندش را بکار برده است. — م.]

به رضاخان لقب «سردار سپه» داد و گذشته از این رضاخان رسماً به فرماندهی لشکر قزاق گمارده شد.^{۱۳}

شب ۲۳ فوریه در تهران بازداشت فنودال‌های بزرگ، شخصیت‌های سیاسی، وزیران پیشین و حتی بازداشت کسانی که به‌دربار هم نزدیک بودند، آغاز شد. نخست همه آنها را بازداشت کردند که در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ سخن گفته بودند. فنودال‌های بزرگ—فرمانفرما، سعدالدوله، قوام‌الدوله، ممتازالدوله، مدرس، نصرت‌الدوله (فرزند فرمانفرما)—در میان بازداشت‌شدگان بودند. پس از چندی، طلاب، کارمندان دولت و روزنامه‌نگارانی که کابینه و کارهای سیدضیاء را نکوهش کرده بودند، دستگیر شدند.

۲۶ فوریه، سیدضیاء برنامه کابینه خود را منتشر کرد. در برنامه، پس از اشاره به وضع اندوهبار ایران، گفته شده بود که اعیان و اشراف، کشور را به این روز کشانده‌اند. سیدضیاء‌الدین نوشته بود: باید به کارورنج کارگران و کشاورزان ارج داده شود و روزگار پریشانی آنان پایان یابد. برای رسیدن به این هدف مهم‌ترین گام، تقسیم زمین‌های لم‌بزرع و دولتی میان کشاورزان...، استقرار عدالت و انصاف در مناسبات ملاکان و کشاورزان است، تا اینکه زندگی آنان بهتر شود. درباره فرهنگ ملی، سیدضیاء‌الدین نوشته بود: باید مدرسه‌ها بنیاد شوند... و فرزندان همه قشرها و از جمله کشاورزان بتوانند از نعمت سواد بهره‌مند گردند. در بخش سیاست خارجی از لغو قرارداد ۱۹۱۹ و برابر حقوقی در مناسبات با دولت‌های خارجی سخن رفته بود. او با دعوت به تشکیل ارتشی نیرومند برای انجام این تدبیرها، مدعی شده بود: ... و اگر برادر هم مانعی در راه نجات مپهن باشد، او را نخواهم بخشید.^{۱۴}

بسیار روشن است که هدف از انتشار چنین برنامه‌ای فریب زحمتکشان بوده است، اما باید یادآور شویم که در هیچ‌یک از برنامه‌های کابینه‌های پیشین، این همه رفاه به کشاورزان و کارگران وعده نشده بود. سیدضیاء‌الدین، نخستین رئیس‌الوزرای ایران است که خطاب به کارگران سخن گفته بود،

۱۳. ح. مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۱، ص ۱۱۶.

۱۴. همانجا، ص ۱۲۶—۱۲۹.

و این خود زاده دلایلی است: جنبش انقلابی در شمال ایران هنوز در گرماگرم کار خود بود. کارگران، نیروهای پیشاهنگ جنبش بودند. در تهران، سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ جنبش کارگری، ویژگی سازمانی به خود می‌گرفت. تهیست‌ترین قشر کشاورزان، چشمه اصلی تقویت گروه‌های مسلح انقلابیون گیلان و پارتیزان‌ها بودند. وعده تقسیم زمین، می‌بایست این قشر کشاورزان را از پیکار روی گردان سازد و جمله پرطمطراق درباره لغو قرارداد ۱۹۱۹، برای آن بود که قشرهای گسترده شهرنشینان - بورژوازی خرد و میانه‌حال، روشنفکران و جز آنها را - دوستدار سیدضیاء کند. بالفور درباره برنامه سیدضیاء الدین نوشته است: «ماده‌های اصلی آن، لغو قرارداد انگلیس و ایران بود، اما چنانکه پیشتر ثابت کرده‌ام، این زمان قرارداد دیگر به‌گور رفته بود.^{۱۵} روزنامه «تایمز» با نوشتن نظر کابینه انگلستان یادآور شده بود که این قرارداد محبوبیت ندارد و «گمان نمی‌رود حکومتی باشد که جسارت کند آن را بپذیرا شود.» بدینسان درمی‌یابیم که حتی لغو قرارداد ۱۹۱۹ یعنی شالوده برنامه سیدضیاء الدین، پیش از این رخدادها مورد موافقت دولت انگلستان بود و مخالفت را برنیا نگیخته است. رویهم‌رفته، مشی سیدضیاء الدین و اعلامیه او «اینجا (تهران)، براروپاییان و بویژه برانگلیسی‌ها تأثیری نیک داشته است.»^{۱۶}

اما لغو قرارداد به معنی رهایی ایران از زیرنفوذ انگلستان نبود. بالفور می‌نویسد: «با آنکه لغو قرارداد ۱۹۱۹ اعلام گردیده بود، سیاست کابینه یکسره با آنچه در قرارداد پیش‌بینی شده بود همخوانی داشت.»^{۱۷} حسین مکی، هنگام تفسیر برنامه سیدضیاء و اشاره به جنبه فریبگرانه آن نتیجه‌گیری موشکافانه‌ای کرده و می‌نویسد: در ایران، پس از تصویب قانون اساسی، اعلامیه‌ها و برنامه‌هایی منتشر کرده و می‌کنند که با جمله‌های هیجان آور و مردم پسند نوشته شده و سرتاسر پر است از ماده‌های درخشان و متعالی... اما، بنا به معمول بیشتر آنها برای منحرف کردن توجه همگان و فریب زودباوران است... حتی پلیدترین حکومت‌ها اعلام

15. J. Balfour, *Recent Happening in Persia*, p. 236.

۱۶. روزنامه تایمز، ۲ و ۳ مارس ۱۹۲۱.

17. J. Balfour, *Recent happening in persid*, p. 233.

نمی‌کند که برای تیره‌تر ساختن روز کشور برسرکار آمده و نمی‌گوید که بازیچه و دست‌پرورده کیست... از این رونباید تنها به اعلامیه‌ها و پیام‌های دولت و برنامه‌های حزبی باور داشت، بلکه باید به کارهای مردانی که سر رشته کار را به دست دارند نگریست تا اطمینان کرد به اینکه سخن آنان درست است و یا دستاویزی است برای رسیدن به هدف‌های پلید.^{۱۸}

اول مارس، سیدضیاءالدین کابینه را به‌شاه معرفی کرد. رفته‌رفته وزارتخانه‌ها که پس از کودتا تعطیل شده بودند، به کار روزانه خود آغاز کردند؛ از دوم مارس تلگراف و تلفن به کار پرداخت و بازار هم باز شد. اما حکومت نظامی همچنان پایدار بود. دولت به پلیس توجه ویژه‌ای داشت. برای پیشگیری از توطئه‌های دیگر و هم به‌سبب هراس از خلق، در فرمان ویژه رضاخان، تظاهرات، هرگونه اجتماعات، شبگردی و جز اینها منع شده بود. هیچیک از وعده‌های برنامه سیدضیاء در حکومت سه‌ماهه او انجام نگرفت. هیئت دولت تنها به کارهای کوچک روزمره می‌پرداخت و تلاش داشت اعتباری در ایالت‌ها کسب کند. در تهران، فرمانروایی دولت با تکیه به لشکر قزاق و سپاهیان دیگر تا اندازه‌ای استوار بود، اما درباره ایالت‌ها نمی‌توان چنین سخنی گفت. گیلان بدست انقلابیون بود. آذربایجان هنوز می‌جوشید. در خراسان زمان رخدادهای بزرگی که به جنبش کشاورزان و سربازان انجامید نزدیک بود. حاکم این ایالت، قوام‌السلطنه بود که نمی‌خواست فرمانبردار حکومت مرکزی باشد. مصدق‌السلطنه حاکم فارس نیز دستور سیدضیاء را اجراء نمی‌کرد و هنگامی که سیدضیاءالدین مأموران خود را برای بازداشت او روانه کرد، مصدق‌السلطنه به‌میان بختیاران گریخت و تا پایان حکومت سیدضیاء همانجا بود. خوزستان، بلوچستان و کردستان دیرزمانی بود که دیگر فرمانبردار حکومت مرکزی نبودند. بدینسان حکومت سیدضیاء به‌اندازه بسیاری حکومتی بود اسمی و در عمل قدرتش محدود می‌شد به نواحی مرکزی. دولت که می‌کوشید از انگلستان وام بستاند، آماده می‌شد امتیاز نفت شمال را به آنها بدهد. ۶ مارس فرمان دولت درباره استخدام مستشاران بیگانه که بیشترشان انگلیسی و امریکایی بودند

انتشار یافت. در همان زمان تجدیدسازمان وزارت جنگ و آماده ساختن ژاندارمری و یگان‌های قزاق برای یورش به شمال آغاز گردید. دولت برای آنکه توجه مردم را از روزگار اندوهبار کشور بمسویی دیگر بکشاند، مصوبات زیر را اعلام کرد:

۱. همهٔ تابلوهای مغازه‌ها باید به زبان فارسی باشد.
 ۲. همهٔ زنان باید تنبان دراز و نقاب داشته باشند.
 ۳. زنان مسلمان نباید خدمتکار خانهٔ اروپاییان باشند.
 ۴. تولید و فروش مشروبات الکلی ممنوع می‌شود (این اقدام تنها به افزایش بها و سوداگری نامحدود مشروبات الکلی انجامید) و جز اینها.^{۱۹}
- اما، اوضاع کشور به هیچ روی بهتر نگردید. دولت با بهره‌گیری از حکومت نظامی برای پیشگیری از انتقاد، بیشتر روزنامه‌ها را توقیف کرد. در تهران، تنها روزنامهٔ «ایران» و یکی دو روزنامهٔ دیگر منتشر می‌شد که در ضمن اجازهٔ هیچ انتقادی از دولت نداشتند. همینکه روزنامهٔ «نوروز» در مقاله‌ای سیاست دولت را مورد تردید قرارداد، سردبیر روزنامه بیدرتنگ بازداشت شد و به بهانهٔ بیماری او را نزد نیا کانش فرستادند.^{۲۰}
- سیدضیاءالدین که مجری ارادهٔ انگلیسی‌ها بود با امضای قرارداد شوروی و ایران و استقرار مناسبات عادی دیپلماتیک با روسیهٔ شوروی مخالفت می‌کرد. اما، قرارداد، پیش از فوریهٔ ۱۹۲۱ تنظیم و پاراف شده بود و خودداری از امضای آن می‌توانست برانگیزندهٔ خشم مردم باشد، زیرا تودهٔ مردم خواهان استقرار مناسبات عادی میان ایران و روسیهٔ شوروی بودند و روحیهٔ خصمانه‌ای نسبت به انگلیسی‌ها داشتند. چنانکه حتی امپریالیست‌های بریتانیا هم اعتراف کرده‌اند: همچنانکه محبوبیت روسیهٔ شوروی فزونی می‌گرفت، از اعتبار انگلستان کاسته می‌شد.^{۲۱} برای همین بود که سیدضیاء-الدین به امضای قرارداد تن داد. او می‌دانست، روش ضد شوروی سپهدار که پسندیدهٔ مردم نبود و از جمله به درازا کشاندن امضاء قرارداد شوروی

۱۹. ح. مگی، تاریخ بیست‌سالهٔ ایران، ج ۱، ص ۱۶۸.

۲۰. ح. مگی، تاریخ بیست‌سالهٔ ایران، ج ۱، ص ۱۷۲.

و ایران، یکی از علت‌های سقوط کابینه وی بوده است. با این همه، کابینه سید برآن شد با هر بهانه و دستاویزی تا آنجا که بتواند مانع از آمدن سفیر شوروی گردد.^{۲۲} اما سیدضیاءالدین از این روش چندان نتیجه‌ای نگرفت. نخستین سفیر شوروی ۲۲ آوریل ۱۹۲۱ به تهران آمد و روز ۲۸ آوریل استوارنامه خود را به شاه داد:

اما مناسبات با انگلستان به گونه زیر بود:

سید ضیاءالدین در نخستین اعلامیه، لغو قرارداد ۱۹۱۹ را اعلام کرده بود. او که به موافقت انگلیسی‌ها با این اقدام خود، اطمینان داشت، درباره لغو قرارداد هیاهوی بزرگی برآه انداخت. ۲۴ مارس سیدضیاءالدین یادداشتی درباره لغو قرارداد به سفارت بریتانیا تقدیم داشت و بیدرنک پاسخ مثبتی برای آن گرفت. این، دستاویزی شد که باردیگر اعلامیه فریبنده‌ای صادر کند و در آن هم خود را بنمایاند و هم بزرگواری دولت انگلستان را.

نکته دیگری که سیدضیاءالدین کوشید به یاری آن برای خودش سرمایه‌گذاری کند، مسئله تخلیه ایران از نیروهای مسلح بریتانیا بود. در میانه آوریل ۱۹۲۱ در این باره توافق شد. روز ۱۷ آوریل سیدضیاءالدین اعلامیه‌ای خطاب به مردم صادر کرد و در آن دوباره «این منم» زد و با غرور گفت: خرسندم که این کار در دوره حکومت من انجام می‌گیرد.^{۲۳}

اما، سبب تخلیه ایران از سپاهیان انگلیسی آن بود که از سوی روسیه شوروی با پیروی از سیاست دفاع از استقلال کشورهای کوچک به اشغال ایران از جانب نیروهای مسلح انگلستان، سخت اعتراض کرد و از دیگر سو، بودن این نیروها در ایران چنان خشم مردم را برانگیخته بود که انگلیسی‌ها از هراس انفجار انقلابی، خود در اعلام خروج خویش شتاب کردند. بهار، مگی و دیگر مؤلفان ایرانی به سبب دیگر این نکته اشاره کرده‌اند: انگلیسی‌ها می‌پنداشتند، اکنون که حکومتی در ایران بر سر کار آمده که یارای مبارزه قطعی با جنبش‌های رهایی‌بخش خلق را دارد، آنها می‌توانند این وظیفه را به ارتجاعیون ایران وانهند.

روش استوار دولت شوروی در تخلیه ایران از سپاهیان بریتانیا،

۲۲. ح. مگی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲۳. ح. مگی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

نقشی بسزا داشت. پس از آنکه خطر هجوم انگلیسی‌ها به ماورای قفقاز از میان رفت، دولت شوروی یگانهای نظامی خود را از خاک ایران بیرون برد و دیگر استقرار سپاهیان بریتانیا در آنجا ناممکن شده بود. فیشر، مؤلف انگلیسی یادآور می‌شود که بیرون رفتن سپاهیان شوروی، انگلیسی‌ها را به آغاز تخلیه ایران واداشت.^{۲۴} اما این تخلیه بسیار به‌دراز کشید و وجود سپاه تیراندازان جنوب ایران «پلیس جنوب»، تا دیرزمانی گواه شکل پوشیده اشغال ایران بود.^{۲۵}

دشواری‌های اقتصادی و زیبونی دولت در برداشتن گام‌هایی کاری، رویهم رفته ناخرسندی همگان را برانگیخته بود. گذشته از این، هیچیک از تحولات بنیادی که سیدضیاء‌الدین بانعره و فریاد درباره آن سخن گفته بود، در روزگار حکومت او جامه عمل نپوشید. توده‌های مردم که در آغاز فریفته وعده‌های رباکارانه سیدضیاء شده بودند، رفته رفته در نهاد سیدضیاء جاسوس واقعی و مکار بریتانیا را می‌دیدند. محافل ملاک و بورژوا نیز بیش از پیش با سیدضیاء مخالفت می‌کردند، زیرا او نتوانسته بود جنبش‌رهایی-بخش خلق را سرکوب و «ثبات» را در کشور پایدار کند. اشراف درباری و شاه هم از این ناخرسند بودند که این «تازه‌به‌دوران رسیده»-نامی که به سیدضیاء داده بودند-آنها را کنار گذاشته است. خویشاوندان و دوستان اعیان بازداشت شده هم بر او خشمگین بودند.

در آغاز آوریل ۱۹۲۱، نه تنها ایالت‌ها (مازندران، فارس و جز اینها...)، بلکه تهران را نیز که آنجا شبنامه و کاریکاتورهایی از کابینه سیدضیاء پخش می‌شد، ناآرامی فرا گرفته بود. سخنانی در این باره به گوش می‌رسید که گروه بزرگی می‌خواهند در قم و یا در یکی از سفارتخانه‌ها بست بنشینند. بحران مالی هم وضع حکومت سیدضیاء‌الدین را دشوارتر کرده بود. حکومت، پس از کودتا مبالغه‌گفتی به قزاق‌ها و ژاندارم‌ها پرداخته و خزانه‌اش تهی بود. مسئله دریافت وام از انگلستان هنوز حل نشده

24. L. Fischer, *The Soviets in World Affairs*, t. I, pp. 428-429.

۲۵. چنانچه روزنامه ستاره ایران ۲۰ آوریل ۱۹۲۲ نوشته بود که به‌رغم وعده‌ها، سپاهیان انگلیسی‌ها تا امروز نیز از ایران نرفته‌اند و در آبادان و نقاط دیگری از کشور ما هستند؛ گذشته از این، آنها در کارهای داخلی ایران هم مداخله می‌کنند.

بود. سیدضیاءالدین در تلاش برای دسترسی به اندکی پول، از اشراف بازداشت شده خواست تا با پرداخت مبلغی، آزادی خود را باز خریدند. نخست، این شایعه را پخش کرد که بازداشت‌شدگان در دادگاه نظامی محاکمه و تیرباران خواهند شد. اما نتیجه بدست آمده نه‌آن شد که می‌خواست زیرا این کار فتوادل‌ها و دیوانسالاران را بیش از پیش خشمگین کرد.

اختلاف‌نظر، ناباوری و سپس دشمنی آشکار میان سیدضیاءالدین و رضاخان نیز بر همه اینها افزوده شد: رضاخان پس از اینکه به فرماندهی لشکر قزاق رسید و موقعیت خود را تحکیم کرد، به این اندیشه شد که خودش رئیس‌الوزرا باشد. وی که می‌خواست هر چه زودتر برای تشدید مبارزه با جنبش رهایی‌بخش خلق در شمال ایران، به ارتش سازمانی دوباره دهد، پیوسته خواستار مبالغ بیشتری می‌شد. اما چون دولت نتوانست خواست او را برآورد، خودسرانه به اقداماتی دست زد. چنانکه رضاخان با آگاهی بر این که بلدیّه (شهرداری) تهران نزدیک به پنجاه هزار تومان موجودی دارد، قزاق‌ها را به آنجا فرستاد و بزور این پول را برای هزینه لشکر خود ضبط کرد.^{۲۶} این خودسری سبب تیره‌تر شدن مناسبات سیدضیاء با رضاخان گردید. مگّی می‌نویسد: سردار سپه، فرمانده لشکر قزاق در آغاز از دل و جان فرمانبردار سیدضیاءالدین بود، اما پایه‌پای آشنا شدنش با اوضاع، وضع خود را استوار کرد و رفته‌رفته با محافل درباری، فتوادل‌های زندانی و احمدشاه ارتباط برقرار ساخت... به این اندیشه شد که از آن هم فراتر رود و از این رو با رئیس‌الوزرا، و بویژه با مسعودخان، وزیرجنگ، سخت مخالف شد.^{۲۷} بهار هم یادآور می‌شود که رضاخان در ستیز با سید ضیاءالدین، برای خویش همپالکی‌هایی در شخص احمدشاه و پشه‌های درباری یافت.

تا آن هنگام که لشکر قزاق به فرماندهی رضاخان بود، سیدضیاءالدین یارای مبارزه با او را نداشت. از این رو به گواهی مگّی و بهار، سید بر آن شد که رضاخان را وزیرجنگ سازد، تا بتواند فرماندهی لشکر قزاق را به یکی از دست‌نشانندگان خود دهد. روز ۲۴ آوریل ۱۹۲۱ رضاخان، به‌عنوان وزیر

۲۶. ح. مگّی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲۷. ح. مگّی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۱۷۶.

جنگ به شاه معرفی شد. اما همچنان به فرماندهی لشکر قزاق ماند و بیدرنگ برای رسیدن به حکومت به مبارزه آشکار با سیدضیاءالدین پرداخت.

در آغاز ماه مه، مناسبات سیدضیاءالدین و رضاخان چنان بود که ناگزیر یکی از این دو تن می‌بایست استعفا دهند. در ضمن بخوبی روشن بود که باید سیدضیاء برکنار شود، زیرا از هیچ حمایتی در پایتخت و ایالت‌ها برخوردار نبود. سیدضیاءالدین که این نکته را دریافته بود، کوشید به آخرین حربه دست یازد: نیروی مسلح کافی گرد آورد تا کودتایی دیگر کند. او برای فرماندهان یگان‌های ژاندارم قم و قزوین و سمنان تلگراف‌های رمز مخابره کرد و به آنها فرمان داد که نیروهای خود را در نزدیکی تهران مستقر کنند. همزمان با این، سیدضیاءالدین با نمایندگان داشناک (ناسیونالیست‌های ارمنی) های تهران به مذاکره پرداخت و هم کوشید موافقت ولیعهد را برای پادشاه شدن بدست آورد.^{۲۸}

اما هیچیک از این کارها سودی برای او نداشت. سیدضیاءالدین که در داخل کشور بی‌تکیه‌گه بود، این بار نتوانست از سفیر انگلستان هم یاری گیرد. نمی‌دانیم که دولت بریتانیا به سبب مبارزه سید با رضاخان چه نظری به او داشت، اما روشن است که سیدضیاءالدین پس از پایان رسانیدن مأموریت و از کف دادن آبرویش، دیگر نمی‌توانست در مقام ریاست وزرایی برای انگلیسی‌ها نوکری سودمند باشد و انگلیسی‌ها، تنها به رضاخان چشم امید دوختند.

در نیمه دوم ماه مه ۱۹۲۱ کمتر کسی در تهران به نزدیک بودن سقوط سیدضیاء تردید داشت. همه ساختمان‌های دولتی و نیز مقر رئیس‌الوزراء راگشتی‌های قزاق وفادار به رضاخان، پاسداری و کنترل می‌کردند. رؤسای وزارتخانه‌ها و اداره‌های دولتی برای مسئله‌های گوناگون به وزیر جنگ مراجعه می‌کردند. سیدضیاءالدین در عمل قدرت خود را از دست داده بود.

سرانجام، در ۲۵ ماه مه، شاه فرمانی درباره برکناری سیدضیاءالدین منتشر ساخت. بامداد همان روز، رضاخان گروهی قزاق به‌خانه سیدضیاءالدین فرستاد که او را مسلحانه بدرقه و از ایران تبعید کردند. مگئی و بهارمی نویسند که یک روز پس از رفتن سیدضیاءالدین از تهران، گویا رضاخان به قزوین

دستور داده است که وی را بازداشت کنند و برای محاکمه به تهران بازگردانند. در ضمن، آنها نوشته‌اند: تنها حسن‌نیت و دخالت شاه بوده که سیدضیاء‌الدین را نجات داد.

حکومت کابینه سیدضیاء‌الدین که تنها ۹۳ روز سرکار بود، یکی از تیره‌ترین روزهای تاریخ نوین ایران است؛ کابینه سیدضیاء‌الدین را «کابینه سیاه» می‌نامیدند. وثوق‌الدوله در زمان خود ایران را آشکارا بمسوی بندگی کامل انگلستان هدایت کرده بود، اما سیدضیاء‌الدین که او نیز همان هدف و وظیفه را داشت، کوشید به یاری عوام‌فریبی سیاسی و اجتماعی به مقصد برسد. برنامه واقعی سیدضیاء‌الدین، همانا فرمان بردن از دولت‌های امپریالیستی، بدل ساختن ایران به میدانی برای مبارزه با شوروی، سرکوب کردن دموکراسی، و استوار ساختن قدرت ملاکان فئودال و کمپرادور بود.

کودتای سوم حوت بدست قداره‌بندانی که از پشتیبانی محافل فئودال و بورژوازی برخوردار بودند انجام شد، اما سازمان دهنده کودتا، انگلیسی‌ها بودند. هاس، مؤلف امریکایی نیز همین را یادآور شده است: «در اینکه انگلیسی‌ها در یورش به تهران و برسرکار آوردن رضاخان دست داشتند، تردیدی نیست و نیازی به اثبات ندارد.»^{۲۹} نقش رهبری‌کننده انگلستان در ساخت و پرداخت کودتای سوم حوت، برکتر کسی در ایران پوشیده بود. حزب کمونیست ایران پس از چندی یادآور شده بود: پس از شکست قشه‌های آشکار بنده ساختن ایران، انگلستان به یاری دست‌نشانندگان خود، آرام و استوار برای استقرار سیادت خویش در ایران به کار پرداخت.^{۳۰}

دیر زمانی پس از سقوط کابینه سیدضیاء، هیئت حاکمه ایران گاه و بیگاه نام او را برزبان می‌آورد تا خود را پاک جلوه دهد و گناه وضع ناهنجار کشور را از نخست‌وزیر پیشین بداند. چنانکه، در آستانه گشایش مجلس چهارم، گروهی چهل نفری از نمایندگان که در زمان وثوق‌الدوله برکری و کالت نشانیده شده بودند و توده مردم آنها را بحق «قراردادی‌ها» (یعنی هواخواهان قرارداد ۱۹۱۹) می‌نامیدند، اعلامیه‌ای منتشر و در آن همه

29. W. S. Haas, *Iran*, p. 142.

۳۰. کنگره دوم حزب کمونیست ایران، ص ۳.

ناهنجاری وضع اقتصادی را تنها متوجه سیدضیاءالدین ساختند و او را دست‌نشاندهٔ انگلیسی‌ها نامیدند. همین و کیلان دربارهٔ رضاخان که یکی از مجریان اصلی کودتای سوم حوت بود و در آن هنگام قدرت بزرگی داشت با دورویی بسیار نوشته بودند که فرماندهی ایرانی لشکر قزاق حقیقت را دریافته و بخطا... به اجرای نقشه‌های سیدبازی کرده است... سردار محترم (رضاخان) که یک ایرانی است، خود نیز درک کرده است که بیگانگان و یک راهزن وطن‌فروش، از وفاداری و دلاوری او برای هدف‌های ناپاک خویش بهره‌گیری کرده‌اند.^{۳۱}

رضاخان هر سال، سالروز کودتا را چون جشنی ملی برگزار می‌کرد. به گواهی بهار، روزی رضاخان از روزنامه‌نگاران خواست که تنها او را سازمانده کودتای سوم حوت برشمارند و اظهار کرده بود: هر روزنامه‌ای که جز این نویسد، از برای میهن و افتخارات میهن توقیف خواهد شد و سردبیر و نویسندهٔ مقاله، هر که باشد، سخت کیفر خواهد دید.^{۳۲} رضاخان هنگام سخنرانی در برابر افسران گفته بود: پاکسازی ارتش از بیگانگان و تأمین استقلال آن، فلسفهٔ سوم حوت است... این کار در شی انجام گرفت که گروهی اندک از قزاق‌ها به پایتخت آمدند و ما توانستیم نیات عمیق خود را عملی سازیم.^{۳۳}

مگی در این کودتا ثمرهٔ تلاش دیپلماسی بریتانیا را دیده، و «قهرمانی» توطئه‌گران را سخت محکوم کرده و نوشته است که تصرف تهران، سبب مرگ چندتن بیگناه گردیده و «چند زن آبستن هم سقط‌جنین کردند.»^{۳۴} او نوشته است که این کار (آدمکشی) تنها برای ظاهرسازی بوده است. نوشتهٔ مگی را یکسره باید پذیرفت. تنها باید بیفزاییم که این نمایش پلید برای ایران پی‌آمدهای ناگوار داشت. از آن هنگام تا کنون، کودتا چون یکی از حربه‌های تحکیم نفوذ امپریالیستی در کشور، تعرض به حقوق دموکراتیک

۳۱. ح. مگی، تاریخ بیست سالهٔ ایران، ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.

۳۲. م. بهار، تاریخ مختصر احزاب سلسی، ص ۱۸۸.

۳۳. نامهٔ تجدید، ۲۵ نوامبر ۱۹۲۵.

۳۴. ح. مگی، تاریخ بیست سالهٔ ایران، ج ۱.

مردم و استقرار نظم ارتجاعی، در زندگی سلسی ایران جایی استوار یافته است.*

* چنانکه کودتای بعدی رضاخان به یاری مجلس «مؤسسان» برای استقرار خودکامگی تمام و کودتایی که عامل اجرای آن زاهدی بود و نام قیام ملی به آن دادند برای بازگرداندن پسر رضاخان در سال ۱۹۵۳ (پسر رضاخان پس از گریز از ایران بار دیگر مأموریت یافت که به ایران بازگردد. خود در کتب مأموریت... آورده است که پیش از کودتا در رم خوابنا شده است. اما، آگاهان بر آنند که آنچه او بدان اشاره کرده است نه خواب و رؤیا، بلکه دیدار با عمال دستگاه‌هایی بوده است که مأموریت تازه‌اش را به او ابلاغ کرده‌اند. درخور نگرش است که در قیام ملی! زاهدی، «آزادسردان» شعبان‌بی‌مخ و «آزاد زنان» قلمه، نقش مکت را داشتند و برای همین هم، پس از اینکه درباریان نام کودتا را «قیام ملی ۲۸ مرداد» گذاشتند، مردم نیز نام زاهدی را به قلمه دادند و تا دیرزمانی، آنجا، یعنی، «قلمه زاهدی» نامیده می‌شد).-م.

موضوع‌گیری نیروهای ارتجاع و تشدید ستیز برای حکومت

چند روز از سقوط کابینه سیدضیاء‌الدین می‌گذشت اما کابینه تازه هنوز تشکیل نیافته بود، زیرا به هیچ روی نمی‌توانستند کسی را بیابند که این مأموریت دشوار را بپذیرد. مشیرالدوله و مستوفی‌الممالک از پی هم از پذیرفتن مقام ریاست وزیران چشم پوشیدند. بیگمان، سبب این کارواکنش قدارم‌بدان به سرکردگی رضاخان بوده است. به گواهی مکی، در آن هنگام سفارت انگلستان پیشنهاد کرده بود که سردار سپه به ریاست وزرا گمارده شود... اما، احمدشاه مخالفت می‌کرد. «روزنامه «تایمز» «مجبوبانه!» نوشته بود: «روشن نیست که او (رضاخان) می‌خواهد رئیس‌الوزرا بشود یا نه.»^۲ سرانجام، قوام‌السلطنه را که تازه از زندان آزاد شده بود، برای این کار برگزیدند. چنین می‌نماید که دیپلماسی امریکا هم در گزینش او نقشی داشته است. در هر حال، وی از همان آغاز کارش در مقام ریاست وزرا در بسیاری از مسئله‌ها از سیاست امریکاگرا طرفداری می‌کرد. اما این بدان معنی نیست که قوام‌السلطنه با انگلیسی‌ها نبوده است. برعکس، در آن سال‌ها که ایالات متحده امریکا در ایران چندان نفوذی نداشت، قوام‌السلطنه بویژه در مبارزه با جنبش دمکراتیک، دستیار دستگاه‌های دیپلماسی و جاسوسی انگلستان بود. ابوالفضل قاسمی می‌نویسد که خدمات قوام‌السلطنه به انگلیسی‌ها و یاری او به سرکنسول بریتانیا در مشهد، در گسترش جاسوسی علیه روسیه و فرستادن جاسوسان انگلیسی در جامه‌های مبدل به ترکستان، رویهم‌رفته به نخست‌وزیر شدن او یاری رساندند.^۳ در سال ۱۹۲۲، بیشتر

۱. ح. مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲. روزنامه تایمز، ۲۸ مه ۱۹۲۱.

۳. ۱. قاسمی، تاریخ سپاه، ص ۱۸۴.

روزنامه‌ها آشکارا قوام السلطنه را جلوس انگلیس می‌نامیدند. در چهارم ژوئیه ۱۹۲۱، قوام السلطنه کابینه خود را به‌شاه معرفی کرد و سپس برنامه کار خویش را منتشر ساخت. در این برنامه، چون همیشه، درباره اصلاحات اقتصادی که گویا دولت می‌خواست به آن دست بزند و از جمله درباره بهبود زندگی کشاورزان از راحل و فصل منسبت با ملاکان، سخن رفته بود.

لغو حکومت نظامی در پایتخت که به‌پندار او می‌بایست اذهان عمومی را آرام سازد، یکی از نخستین گام‌های قوام السلطنه بود. سرتاسر کشور وضعی اندوهبار داشت. مالیات نقدی و جنسی که از ایالت‌ها دریافت می‌گردید، در سال‌های جنگ کاهشی فراوان یافته بود. عوارض گمرکی، یکی از مهمترین منابع درآمد خزانه، در پی کاهش بازرگانی خارجی به‌میزان بیش از ده‌برابر، بسیار ناچیز شده بود. سرانجام، فروپاشی دستگاه دارایی و مالیات‌ها بدان انجامید که بخش بزرگ مالیات نواحی مرکزی پیوسته به‌یغما رود.

حکومت قوام السلطنه، برای رهایی از این روزگار، جزاینکه برای منظم کردن مالیه مستشاران امریکایی را دعوت کند و برای دریافت وام به سرمایه خارجی امتیازهایی بدهد، چاره‌ای دیگر نمی‌دانست. کابینه، قرار دادی را که با هیئت مالی انگلیسی ارمیتاژ—اسمیت داشت فسخ و به‌مذاکره درباره اعزام مستشاران امریکایی به ایران و نیز دادن امتیاز نفت شمال به کمپانی—های امریکایی آغاز کرد.

دولت برای آنکه به این کارهای خود رنگی قانونی بخشد، برآن شد که مجلس را تشکیل دهد. باید یادآور شد که توده‌های وسیع مردم نیز خواستار تشکیل مجلس بودند. بسیاری از روزنامه‌ها که در زمان سیدضیاء—الدین تعطیل شده بودند و اینک دوباره انتشار می‌یافتند، در تشکیل مجلس پافشاری می‌کردند و یادآور می‌شدند که نبودن مجلس برای کودتاهایی چون کودتای فوریه ۱۹۲۱ (کودتای سیدضیاءالدین—رضاخان) زمینه خوبی فراهم می‌سازد.

اما، پیرامون مسئله گشایش مجلس، اختلاف نظرها بس بزرگ بود. محافل گسترده اجتماعی خواستار انتخابات تازه بودند زیرا نمایندگان دوره

چهارم مجلس، هنگام حکومت وثوق الدوله و در بیشتر موارد در زیر فشار آشکار دولت گزیده شده بودند. مکی نوشته است که در میان مردم این سخن بود که اینان نمایندگان ما نیستند و بایستی انتخاباتی تازه انجام شود. اعتراض هایی به گشودن این مجلس می شد. در میدان بهارستان حتی چندبار برای برپایی میتینگ کوشیدند، که پلیس مانع شد. گذشته از این، شبنامه هایی علیه گشایش مجلس پخش می شد. دولت ناچار بود برای گشایش مجلس همه کوشش خود را بکارگیرد. در یکی از شبنامه ها - «باز شدن مجلس یا آستانه آزادی» - گفته شده بود: مجلسی که در پرتو قهرمانی و فداکاری ملت پدید آمده است، (انقلاب سال های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ در نظر است)... امروز به رغم اراده ملت تشکیل می شود. این مجلس زمانی به یاری سرنیزه های لیاخوف بسته شده بود، اما امروز به یاری سرنیزه های حکومت قداره بندان نظامی باز می شود. ملت، که روزگاری از دل و جان خواستار مجلس بود، امروز دست رد به آن می زند؛ سرنیزه هایی که زمانی آن را بسته بودند، امروز آن را می گشایند.^۴

مجلس در روز ۲۱ ژوئن ۱۹۲۱ گشوده شد. احمدشاه، هنگام سخنرانی در مراسم گشایش آن، رویدادهای پس از سال ۱۹۱۴ (آغاز جنگ جهانی اول) را بررسی کرد، به مجلس شادباش گفت و ابراز امیدواری کرد که مجلس «کشور را به راه شکوفایی خواهد برد». مجلس که بیشتر نمایندگانش ملاکان و فنودال های بزرگ بودند به کابینه قوام السلطنه رأی اعتماد داد. محافل ملاک و بورژوا، چنین می شمردند که قوام السلطنه «شایستگی» سرکوبی جنبش رهایی بخش خلق و استقرار «آرامش و امنیت» را در کشور دارد. روزنامه «وطن» نوشته بود: «وظیفه خود می دانیم بگوییم که نمی توان مردی را بایسته تر از قوام السلطنه که برای شرایط کنونی کشور مناسب باشد، به حکومت برگزید.»^۵

کابینه تازه بیشتر تلاش خود را متوجه بازسازی نیروهای مسلح کرد. آمادگی برای این کار، پیش از آن و در روزگار حکومت وثوق الدوله، آغاز شده بود. در دوران حکومت سیدضیاء الدین، یگان های ژاندارم زیر فرماندهی

۴. ح. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، ص ۲۴۷، ۲۵۰.

۵. روزنامه وطن، ۱ سپتامبر ۱۹۲۱.

لشکر قزاق که می‌بایست شالوده ارتش آینده ایران را تشکیل دهد، درآمد بودند. برای چنین ارتشی، بهترین افسران، یگان‌های ژاندارم و پلیس را برگزیدند. سیدضیاء‌الدین باکسب موافقت سفیرانگلیس، سپاه تیراندازان جنوب را در عمل به این سازمان نظامی نو، وارد کرده بود. با آنکه هدف‌های واقعی بازسازی نیروهای مسلح را پنهان می‌داشتند و روزنامه‌ها درباره مبارزه برای مرکزیت و از میان بردن راهزنی، قلم‌فرسایی می‌کردند، بر شخصیت‌های دمکرات روشن بود که هدف ویژه ارتش نو، سرکوبی جنبش‌های بخش و دمکراتیک در شمال ایران و تحکیم موقعیت ملاکان و فئودال‌ها و قداره‌بندان نظامی است. این واقعیت که یگان‌های تازه به بخش‌های شمالی کشور، و در نوبت نخست به گیلان فرستاده شدند، گفته ما را گواه است. در میانه تابستان سال ۱۹۲۱، دولت ایران آماده بود که پیکاری بزرگ با جنبش انقلابی گیلان آغاز کند. اما یورش آنها در پی قیامی که در خراسان آغاز گردید، به تعویق افتاد.

رویدادهای خراسان بظاهر می‌نمود که مبارزه‌ای است میان کلنل محمدتقی‌خان، فرمانده ژاندارمری این ایالت با قوام‌السلطنه، و با انگیزه‌ای خصوصی. محمدتقی‌خان که سخت ملی‌گرا بود، ضرورت انجام اصلاحات را می‌دید. در نخستین جنگ جهانی، او در نبرد علیه سپاهیان انگلیسی شرکت داشت، سپس به آلمان مهاجرت کرد و پس از پایان جنگ به ایران بازگشت. بدیهی است که مناسبات خصوصی هم می‌توانست تا اندازه‌ای نقشی داشته باشد. در آوریل سال ۱۹۲۱ محمدتقی‌خان، قوام‌السلطنه را که والی ایالت بود، بازداشت و تبعید کرد و مبلغ هنگفتی از پول‌هایی را که قوام‌السلطنه به تاراج برده بود، بازستاند. قوام‌السلطنه پس از رسیدن به مقام ریاست وزرا، بر آن شد که محمدتقی‌خان را برکنار کند. اما محمدتقی‌خان ژاندارم‌هایی را که زیر فرمان داشت و از شنیدن خبر بازسازی ارتش ناخرسند بودند، به قیام علیه دولت واداشت. هرچند دولت شورش ژاندارمری را بتسانی فرونشاند (در پایان سپتامبر ۱۹۲۱، محمدتقی‌خان در یکی از زدوخوردها کشته شد)، این شورش بر توده‌های گسترده مردم و بویژه بر کشاورزان خراسان تأثیری بزرگ برجای گذاشت. شورش ژاندارمری خراسان،

انگیزه تازه‌ای برای قیام‌های ضدفئودالی آینده کشاورزان گردید و چنانکه می‌دانیم تا سال ۱۹۲۵ در خراسان دوام داشت.

پس از سرکوبی شورش خراسان، دولت همه تلاش خود را متوجه سرکوب کردن جنبش‌های رهایی‌بخش خلقی در گیلان کرد. وضع گیلان انقلابی هر روز دشوارتر می‌شد. یکی از علت‌های اساسی این دشواری آن بود که عنصرهای ملاک و بورژوا به‌رهبری کوچک‌خان و احسان‌الله‌خان به‌سازش ارتجاع فئودالی و امپریالیست‌ها تن دادند. در آن هنگام بورژوازی بزرگ سوداگر و ملاکان شمال دیگر برای همیشه از جنبش دور شده و با فشاری تازه بر حکومت، خواستار یکسره کردن کار دمکراتها بودند. صدها ملاک و بازرگان که از گیلان به تبریز و تهران و دیگر شهرها گریخته بودند با دروغ و بهتان علیه انقلابیون گیلان فعالیت می‌کردند. چنانچه، در سپتامبر ۱۹۲۱، در تهران میتینگی تشکیل شد که در آن بیش از صدوپنجاه تن از «فراریان» گیلان شرکت داشتند که همه آنها از ملایان و سوداگران و ملاکان بودند. نمایندگان حکومت و وکیلان مجلس هم به این میتینگ دعوت شده بودند. یکی از ملایان از دولت خواست که جنبش انقلابی گیلان را سرکوب کند. سیدی بنام فاضلی از طرف دولت به‌ازدحام کنندگان اطمینان داد که پس از تشکیل کابینه تازه، دولت بی‌درنگ همه تلاش خود را متوجه استقرار نظم در گیلان خواهد کرد.^۷

در آغاز سال ۱۹۲۱، حزب کمونیست ایران برای یگانگی همه نیروهای دمکرات گیلان به‌مبارزه‌ای سخت پرداخت. این حزب به‌رهبری حیدرخان عمواوغلی دبیر انتخابی کمیته مرکزی برای هدفی که گفته شد با عنصرهای چپ‌رو درون حزب که کارهای تحریک‌آمیزشان برای امر مشترک زبان‌هایی داشتند به‌مبارزه‌ای سخت آغاز کرد. حزب کمونیست در اعلامیه چهارم ژانویه ۱۹۲۱، چپ‌روی انحرافیون را افشا و با ارزیابی درستی از اوضاع ایران، اعلام کرد: حزب کمونیست ایران با نگرش به واقعیات کشور و مصالح زحمتکشان وظیفه کنونی خود را چنین می‌داند:

۱. بیرون راندن انگلیسی‌ها و پیکاری پی‌گیر برای رهایی ایران از امپریالیسم اروپا.

۲. به‌زیر آوردن حکومت وطن‌فروش شاه که ایران را گاه به‌آدمکشان تزاری و گاه به‌راهزنان انگلیسی فروخته است.

۳. اعلام ایران به‌عنوان یک جمهوری خلقی، یکپارچه و تقسیم‌ناپذیر.

۴. رهایی کشاورزان از یوغ اسارت ملاک‌ها و بهسازی زندگی آنان از حساب ملاکان.

۵. تشکیل ارتشی خلقی برای پیکار با امپریالیست‌های بیگانه و پشتیبانی از یکپارچگی جمهوری.^۸

در ماه مه سال ۱۹۲۱، در گیلان جمهوری شوروی (جمهوری شوراهای زحمتکشان) اعلام گردید و دولت نوحاسته به رهبری کوچک‌خان، حیدرخان و خالوقربان به اجرای تدبیرهایی پرداخت که هدفش استوار ساختن جمهوری، بهبود زندگی زحمتکشان و یگانگی قشرهای گسترده مردم برای پیکار با دولت مرتجع تهران بود. کار سازماندهی ارتش نیز آغاز شد.

هر چند حزب کمونیست بود که زمینه اقدام مشترک علیه نیروهای ارتجاع را فراهم ساخت، اما کوچک‌خان و احسان‌الله‌خان از ترس افزایش نفوذ حزب کمونیست در راه خیانت آشکار گام نهادند. مکی می‌نویسد، پس از آنکه قوام‌السلطنه بر سرکار آمد با دستیاری ناصرالسلطنه، سید جمیل اردبیلی، سعدالله‌خان و دیگر عمال خود بی‌درنگ با کوچک‌خان به گفتگو پرداخت و وی (کوچک‌خان) که نمایندگان دولت را با احترامی درخور پذیرفته بود، شرط تسلیم خود را که همان انتصاب به حکومت گیلان بود به آنان ابلاغ کرد.^۹ پیامد این خیانت آن شد که جبهه واحد نیروهای انقلابی از هم فروپاشید و پیشروی نیروهای دولتی بسوی رشت آسانتر گردید.

در پایان تابستان، کوچک‌خان بار دیگر به‌خیانتی آشکار تن داد. به‌نوشته مکی، کوچک‌خان در رشت با نمایندگان دولت سازش کرد که پیشروی سپاهیان دولت را بسوی رشت و بخش‌های دیگر تأمین کند.^{۱۰}

۸. روزنامه پراودا، ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱.

۹. ح. مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۱، ص ۳۰۹.

۱۰. ح. مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۱، ص ۲۶۵.

در ۲۹ سپتامبر ۱۹۲۱ کوچک‌خان، کار تارومار کردن گروه‌های مسلح کمونیستی رشت و انزلی و کشتن حیدرخان را سازمان داد. علی‌آذری می‌نویسد که، میرزا کوچک‌خان با کشتن تبهکارانه حیدرخان عمواغلی نام خود را برای همیشه در تاریخ انقلاب جنگل ننگین ساخت.^{۱۱} همه آنها بودند که سرکوبی جنبش‌رهای بخش‌خلفی را در شمال کشور برای حکومت تهران میسر کرد.

همینکه کابینه تازه تشکیل شد، سپاهیان دولتی بی‌درنگ پیشروی گسترده‌ای را بسوی گیلان آغاز کردند. فرماندهی این عملیات با خود رضاخان بود. در رشت فرمانی از وی منتشر گردید که هر کس اسلحه داشته باشد به دادگاه نظامی تسلیم و تیرباران خواهد شد. سپاهیان دولتی، کسانی را که در جنبش‌رهای بخش‌خلفی شرکت داشتند، بیرحمانه تیرباران و خانواده‌های آنها را به بخش‌های دیگر کشور تبعید می‌کردند. همه‌جا نظم فرتوت پیشین استوار گردید و فئودال‌ها و ملاکان که به گیلان بازگشته بودند از کشاورزان قصاص گرفتند: همه چیزشان را به یغما بردند و از آنان خواستند که پس‌افت سال‌های رفته را به آنها بپردازند.^{۱۲} فشار و ستم بر کارگران و پیشه‌وران و کارمندان جزء آغاز گردید.

بدینسان در آغاز سال ۱۹۲۲ حکومت مرکزی توانسته بود جنبش‌رهای بخش‌خلفی را در گیلان سرکوب کند. اما قشرهای پرولتری مردم نه تنها در شمال، بلکه در مرکز و جنوب ایران هم به مبارزه علیه امپریالیست‌ها و مرتجعین ایرانی ادامه می‌دادند.

سال‌های پیکار انقلابی، بی‌ثمر نبودند: مرکز ثقل جنبش ضد امپریالیستی و ضد فئودالی بیش از پیش در شهر جایگزین می‌شد و با اینکه این روند تا اندازه‌ای کند بود، پرولتاریا نیروی پیشاهنگ آن می‌گردید. گرایش کارگران برای تشکیلات فزونی می‌گرفت. در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ در بسیاری از شهرها، اتحادیه‌های کارگری پدید آمدند. در آغاز سال ۱۹۲۰، تنها در پایتخت بیش از ده اتحادیه کارگری بودند که همه آنها در اتحادیه کارگران

۱۱. علی آذری، قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان، ص ۱۵۱.

۱۲. روزنامه ستاره ایران، ۱۱ ژانویه ۱۹۲۲.

تهران متحد شده بودند. در تبریز، رشت، انزلی، قم و دیگر شهرهای کشور نیز اتحادیه‌های کارگری تشکیل شده بود. در سال ۱۹۲۱ دفتر مرکزی اتحادیه‌های کارگری ایران پدید آمد.^۳ اتحادیه‌های کارگری که پیشروترین نمایندگان زحمتکشان شهرها را متحد کرده بودند، برای بهبود زندگی کارگران نه تنها مبارزه اقتصادی، بلکه مبارزه سیاسی هم می‌کردند و خولستار دموکراسی در کشور بودند. انتشار روزنامه‌های «کار»، «اقتصاد ایران» و دیگر روزنامه‌های اتحادیه‌های کارگران آغاز شد.

برخی از یگان‌های نظامی سر به‌شورش برداشتند. چنانچه، در فوریه ۱۹۲۲ ژاندارمری تبریز به فرماندهی ابوالقاسم لاهوتی سر به‌شورش برداشت و دموکرات‌های آذربایجان از این شورش پشتیبانی کردند.*

* * *

بحران کابینه، در نخستین روزهای ژانویه سال ۱۹۲۲، پیش از قیام لاهوتی، آغاز شده و مصدق السلطنه وزیر مالیه در پی اختلاف نظر با قوام السلطنه و رضاخان استعفا داده بود.^۴ سبب اختلاف نظر آن بود که وزیر جنگ برای تشکیل و سازوبرگ یگان‌های تازه، پیوسته مبلغ بیشتری می‌خواست، اما پولی در میان نبود. قوام السلطنه در تلاش فراهم ساختن پول با امپریالیست‌های ایالات متحده آمریکا به مذاکره پرداخت و می‌خواست از آنها وام بستاند و پای مستشاران مالی و دیگر هیئت‌های امریکایی را به ایران باز کند. این، سبب ناخرسندی هواخواهان انگلستان، از جمله شخص رضاخان گردید که تلاش داشتند هر چه زودتر همه قدرت را بلست خویش گیرند. قوام- السلطنه بناچار روز ۲۰ ژانویه استعفا داد.

روزنامه‌های ایران، هنگام یادآوری این نکته، به تحریکات «گروهی» اشاره می‌کردند، که همان گروه‌بندی رضاخان بود. بهار می‌نویسد که یکی از

* قیام ژاندارمری تبریز، روز اول فوریه سال ۱۹۲۲ به رهبری سرگرد ابوالقاسم لاهوتی آغاز گردید. قیام کنندگان مؤسسه‌ها و اداره‌های دولتی را گرفتند و برای رهبری قیام، «کمیت ملی» تشکیل دادند. خواست‌های قیام کنندگان از دولت مرکزی چنین بود: بیرون رفتن یگان‌های نظامی انگلستان و قطع نفوذ امپریالیسم انگلستان از ایران، اجرای اصلاحات دمکراتیک و برکناری رضاخان از مقام وزارت جنگ. — م.

علتهای سقوط کابینه آن بود که سفارت بریتانیا قوام‌السلطنه را «درک» نمی‌کرد و «تردیدی نیست که وی (رضاخان) در این کار دست داشته است.»^{۱۵} مشیرالدوله مأمور تشکیل کابینه گردید و روز ۲۲ ژانویه کابینه خود را به‌شاه معرفی کرد. رئیس‌الوزرا، هنگام سخنرانی درباره برنامه خود، در مجلس گفت که کابینه او بمسیاست داخلی و خارجی کابینه پیشین ادامه خواهد داد. و بدرستی که مشیرالدوله نزدیک به چهارماه همه نیروی خود را در راه سرکوبی جنبش دمکراتیک به کار گرفت.

از ژانویه تا مه ۱۹۲۲، ماه‌های شدت مبارزه پشت‌پرده میان محافل ملاک—بورژوازی و فنودال ایران بود.

از پایان سال ۱۹۲۱، رضاخان به اقداماتی دست‌زد که می‌بایست موقعیت او را در کشور استوار سازد. نخست کوشید پلیس پایتخت را به فرمان خود درآورد. حکومت نظامی که در ولایت‌ها پابرجا بود، بدان انجامید که همه قدرت رفته‌رفته به فرمانداران نظامی منتقل شود. رضاخان، خودسرانه، مصدق، والی آذربایجان و اقتدارالدوله، والی مازندران را از کار برکنار کرد و امیران نظامی خود را به‌جای آنان نشانید. از این رهگذر بود که قداره‌بندان نظامی به‌نیروی حاکم کشور بدل گردیدند. هنگام بحران کابینه قوام‌السلطنه، به فرمان رضاخان در تهران انبارهای غله تصرف شدند. پس از آن، رضاخان که می‌کوشید محبوبیتی در میان مردم دست و پا کند، هرگاه که ضروری می‌دید، دستور می‌داد میان بخشی از تهی‌دستان نان پخش کنند.

در عین حال، بازسازی ارتش که می‌بایست بجز نقش اساسی—مطیع ساختن فنودال‌های جنوب و مرکز—سرانجام، در مبارزه برای حکومت نیز تأثیری بزرگ داشته‌باشد، ادامه یافت. در نیمه دوم سال ۱۹۲۱ بازسازی ژاندارمری و یا بهتر بگوییم، انحلال ژاندارمری و جایگزین ساختن یگان‌های نظامی بجای آن آغاز شد. در دسامبر ۱۹۲۱ تغییر شکل دادن واحدهای قزاق و سازمان بخشیدن یگان‌های واحد ارتشی آغاز گردید. به فرمان وزیر جنگ خاک ایران به پنج منطقه تقسیم و اداره مرکزی ستاد کل تشکیل

شد. در رأس این تشکیلات افسران وفادار رضاخان گمارده شدند. برای همه این کارها پول لازم بود و رضاخان نه تنها از راه ادارات دولتی، بلکه از راه غارت مستقیم و ستاندن اموال مردم در آن نواحی ایران، که بیشتر آنها را جنبش رهایی بخش خلقی فراگرفته بود، پول گرد می آورد.

ارقام بودجه دولت در سال ۱۹۲۲، گواه روشن تلاش قداره‌بندان نظامی در ایران است. بودجه با کسری نزدیک به ۳/۵ میلیون تومان (درآمد ۱۹'۳۳۲'۴۱۳ و هزینه ۲۲'۸۸۰'۸۶۳ تومان) پیش‌بینی شده بود. نزدیک به نیمی از بودجه (۴۹٪) هزینه وزارت جنگ بود. اما، هزینه فرهنگ اندکی بیش از یک درصد را شامل می‌شد. به همین مناسبت روز دهم ژانویه محصلین مدرسه‌های تهران با شعار «این بودجه کفن و دفن معارف است»، تظاهراتی کردند.^{۱۶} همه‌جا پرداخت حقوق کارمندان جزء و معلمان (گاهی از ۶ تا ۸ ماه) پس افتاده بود و این، انگیزه اعتصاب‌های پیاپی کارمندان در پاییز ۱۹۲۱ و زمستان ۱۹۲۲ گردید. قشرهای گسترده مردم خواستار به ترتیب درآوردن فوری وضع مالی و پرداخت دستمزد کارمندان بودند.

روزهای کابینه مشیرالدوله کمتر از کابینه قوام السلطنه بود. سبب سقوط این کابینه آن بود که در یکی از روزنامه‌های جناح چپ - «حقیقت» - مقاله‌ای رسواکننده پیرامون سوءاستفاده افسران چاپ شده بود. وزیر جنگ از رئیس‌الوزرا خواستار توقیف روزنامه شد. رضاخان، در پاسخ به مشیرالدوله که خواست او را نپذیرفته بود، آشکارا گفته بود که خودش چاره‌ای می‌گزیند و مشیرالدوله راهم زندانی می‌کند. مشیرالدوله در روز ۷ ماهه مانگزیر به استعفا شد. این بارتشکیل دولت بیشتر و نزدیک به یک ماه به درازا کشید. در مجلس برای نامزدی مقام ریاست وزرا مبارزه‌ای سخت در گرفت. بخشی از نمایندگان از قوام السلطنه، بخشی دیگر از مشیرالدوله و گروه سوم از مستوفی الممالک پشتیبانی می‌کردند. سرانجام، بیشتر نمایندگان به قوام السلطنه رأی دادند (۶۵ رأی از مجموع ۸۵ رأی). در اساس فراکسیون‌های جناح راست به رهبری مدرس که می‌پنداشتند تنها قوام السلطنه است که می‌تواند در ستیز

۱۶. روزنامه باکنسکی رابوچی، ۱۷ و ۲۰ فوریه ۱۹۲۲.

با رضاخان پیروز شود، از وی پشتیبانی کردند.^{۱۷}

در ۱۱ ژوئن شاه به مجلس تلگراف کرد که تشکیل دولت را به قوام‌السلطنه محول می‌کند و قوام‌السلطنه در روز ۱۷ ژوئن کابینه خود را معرفی کرد. کابینه جدید در ادامه اجرای سیاست ارتجاعی داخلی برای جلب سرمایه خارجی و در نوبت نخست، سرمایه آمریکایی، به فعالیت شدیدی پرداخت. برای این مقصود دوباره با کمپانی‌های نفتی آمریکایی مذاکرات آغاز شد (پس از اینکه نخستین کابینه قوام‌السلطنه در نوامبر ۱۹۲۱ بر سرکار آمد، این مذاکرات آغاز شده بود) و به تنظیم یک لایحه قانونی انجامید که بنا به آن آمریکایی‌ها امکان یافتند در شمال ایران شرکتی چون شرکت نفت «انگلیس و ایران»^{*} پدید آورند. دولت پافشاری می‌کرد که کمیسیون‌های امور خارجه و فواید عامه مجلس بی‌درنگ نظر خود را درباره این لایحه بگویند.^{۱۸}

امپریالیست‌های بریتانیا که می‌دیدند در تنگنا گذاشتن آمریکاییان بسی دشوار است، در گفتگو را با آنان گشودند. چنین می‌نماید که سازش بی‌درنگ بدست آمده باشد، زیرا سفارت انگلستان روش خود را یکسره دیگر کرد. روزنامه «نهضت شرق» نوشته بود: «میان استاندارد اوایل و کمپانی انگلیسی نفت جنوب به سود هردو طرف توافق حاصل شده است... بدینسان این دو کمپانی آزنند، این دونماینده سرمایه‌های دولت‌های مگاری

۱۷. قوام‌السلطنه نه تنها برای اینکه به محافل درباری نزدیک بود، بلکه از این رو نیز که (با برادرانش، وثوق‌الدوله و معتمدالسلطنه) چون بزرگترین ملاک با فتوادل‌ها، بستگی مستحقی داشت، رقیبی خطرناک بود، بنا به نوشته قلمی، همینکه قوام‌السلطنه بر سرکار می‌آمد عشایر سخت مسلح می‌شدند و او به یاری آنان مقاصد ارتجاعی خود را انجام می‌داد (بنگرید: ابوالفضل قلمی، تاریخ سپاه، ص ۱۷۶).

* شرکت نفتی به اصطلاح «انگلیس و ایران» که با نام کوتاه ب. پ (بنزین پارس) در ایران شهرت داشت، کمپانی انگلیسی بریتیش پترولیوم (B. P.) است که نام ب. پ، فارسی مکارانه برای قریب مردم بر خود نهاده بود. این شرکت تا ملی شدن نفت ایران همه نفت کشور را در اختیار داشت و امروز نیز ۴۰٪ نفت ایران را به تنهایی و ۱۴٪ دیگر را به همراهی «رویال-داچ شل» می‌برد؛ بدیهی است میزان نفتی که اکنون کمپانی B. P. از ایران می‌برد بارها بیش از نفتی است که پیش از «ملی شدن» بتنهايي به یغما می‌برد. - م.

که اسلحه به رخ می‌کشند، بخاطر پاسداری از مصالح خود برآن شدند که گرانبهاترین ثروت‌ها را از چنگ سیاستمداران شیرخواره ایرانی بیرون کشند. آنها دزدوار این ثروت ایران را شکار کرده‌اند و اکنون می‌خواهند طعمه را میان خویش پخش کنند.^{۱۹}

مگی بی‌نویسد که یکی از شرایط «استاندارد اویل»، شرکت دادن کمپانی نفت «انگلیس و ایران» بود. بسیاری از روزنامه‌ها که در آغاز با دادن امتیاز به امریکایی‌ها مخالف بودند، بناگهان هواخواه سرسخت دادن امتیاز شدند و مدعی بودند که این امتیاز آغازگاه رفاه ایران خواهد شد. سبب این تغییر روش، آن است که «میان آنان پولی پخش گردید و سپس ناگهان پیرامون قرارداد هیاهو پیاخاست.»^{۲۰}

انحصارات امریکا که برای تصویب هر چه زودتر لایحه قانونی در این باره تلاش می‌کردند، وعده دادند که «پس از تصویب امتیاز به نخست‌وزیر و همکارانش صدوپنجاه هزار دلار پاداش بدهند.»^{۲۱} در تابستان سال ۱۹۲۲ مجلس قانونی تصویب کرد که بنا به آن، اجازه واگذاری امتیاز به انحصارات امریکایی داده شد. یکی از شرط‌های این امتیاز آن بود که هر چه زودتر وامی به مبلغ پنج میلیون دلار به ایران داده شود.^{۲۲} اما، هر چند مذاکرات تا سال ۱۹۲۴ ادامه یافت، «استاندارد اویل» و کمپانی «سینکالر» که در پی «استاندارد اویل» برای گرفتن امتیاز تلاش می‌کرد، نتوانستند چنین امتیازی بگیرند. دولت شوروی چندبار با قاطعیت علیه دادن امتیاز به انحصارات ایالات متحده امریکا اعتراض کرد زیرا، این اقدام مغایر با شرط‌های قرارداد ۱۹۲۱ بود.

در سال ۱۹۲۲ کابینه قوام‌السلطنه از یک هیئت مالی امریکایی دعوت کرد که به ایران بیاید. در این باره، در سال ۱۹۲۱ مذاکرات آغاز شده بود و در سال ۱۹۲۲، مجلس لایحه قانونی تصویب کرد که بنا به آن حق کنترل همه امور مالی ایران به امریکایی‌ها داده شد. در ۱۸ نوامبر سال

۱۹. اقتباس از مجله نووی وستک (خاورنو)، کتاب اول، ۱۹۲۲، ص ۳۸۴.

۲۰. ح، مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، ص ۶۲، ۷۱ و ۷۲.

۲۱. روزنامه پراودا، ۱۶ ژانویه ۱۹۲۱.

۲۲. ال‌ولساتن این مبلغ را ده میلیون دلار نوشته است (بنگرید: ل. ال‌ولساتن، نفت ایران، ص ۵۶).

۱۹۲۲ هیئت نمایندگی به سرپرستی میلسپو به تهران آمد.

حکومت قوام السلطنه، نسبت به روسیه شوروی سیاستی دوگانه داشت، یعنی در سخن، دم از استقرار مناسبات عادی و دوستانه می‌زد و در عمل هرگونه، راه بر این کار می‌بست. در تابستان سال ۱۹۲۲ در مسکو مذاکراتی درباره بستن قرارداد بازرگانی میان روسیه شوروی و ایران جریان داشت. اما هیئت نمایندگی ایران این گفتگوها را بدر از آکشانید. در عین حال، حکومت قوام السلطنه که می‌کوشید از گسترش بازرگانی بخش‌های شمالی ایران با شوروی پیشگیری کند، داد و ستد برخی کالاها را منع و از دادن وام به بازرگانانی که با روسیه شوروی سودا می‌کردند، خودداری کرد.

با آنکه نزدیک به نیمی از بودجه کشور، به مصرف هزینه ارتش می‌رسید، رضاخان با همه نیرو می‌کوشید این هزینه را افزایش دهد. او توانست که در ایالت‌ها بسیاری از مؤسسات خواربار و نیز مالیه را تابع فرماندهی نظامی منطقه و اداره کل مالیات‌های غیرمستقیم را تابع ستاد کل کند. اما رضاخان که به این هم بسنده نمی‌کرد، به فرماندهان نظامی دستور داد که در محل، بخش بزرگ مالیات‌های جنسی را برای نیازهای ارتش بستانند. همه این‌ها به آن انجامید که در پاییز سال ۱۹۲۲ هم در مجلس و هم در محافل سیاسی کشور از فعالیت رضاخان ناخرسندی بزرگ پدید آید. قوام السلطنه، مدرّس و دیگر فتودال‌های بزرگ که در رشد سریع و تقویت ارتش خطری برای خود می‌دیدند، به این ناخرسندی سخت دامن می‌زدند. روزنامه‌های مرکز نیز علیه مداخله فرماندهان نظامی در امور کشوری برخاسته بودند. در روز اول اکتبر، محمدالتجار، نماینده مجلس از آذربایجان و نماینده محافل سوداگران بزرگ، و مدرّس علیه خودسری‌های رضاخان، در مجلس، سخنرانی بزرگی کردند. در روز ششم اکتبر فراکسیون مدرّس، بمناسبت کارهای رضاخان، کابینه را استیضاح کرد و خواستار برکناری وی و پایان دادن به حکومت نظامی در کشور شد. رضاخان که می‌دید پشتیبانی بخشی بزرگ از مجلس را از کف داده است و قوام السلطنه و مدرّس با همدستی دربار شاه می‌توانند او را از مقام وزارت جنگ به زیر کشند، تاکتیک خود را دیگر کرد. وی بوسیله عمال خود این شایعه را پخش کرد که ناگزیر است در پی دسیسه‌هایی که علیه او اوج گرفته است، استعفا کند. از دیگر

سو، همان گاه بخشی از بازرگانان تهران که به گواهی مکی، عاملان رضاخان بودند، به پخش شبنامه‌ها و انتشار مقاله‌هایی در روزنامه‌ها دست زدند که پای تا سر در ستایش از میهن پرستی و کاردانی رضاخان بود. در همان دم، به فرمان رضاخان در تهران چپاول و آدمکشی و نیز چپاول و تالان یهودیان سازمان داده شد. این کار او می‌بایست بنماید که همپای استعفای رضاخان، امنیت هم از پایتخت و ایالت‌ها خواهد رفت.

مقامات نظامی به فرمان رضاخان از گیلان، انزلی، لرستان، قزوین و دیگر بخش‌های ایران تلگرام‌هایی به تهران مخابره کردند و خواستار پذیرفته نشدن استعفای وزیر جنگ شدند.^{۲۳} در ۱۳ اکتبر رضاخان برای نخستین بار در مقام وزیر جنگ به مجلس آمد و گفت که حکومت نظامی بزودی برچیده خواهد شد و او از وزیر مالیه، قانون اساسی و قانون‌های جاری با دل‌وجان فرمان خواهد برد.^{۲۴} در همان زمان روزنامه‌هایی که رضاخان به آنها رشوه می‌داد، به دفاع از وی برخاستند. در تهران تظاهراتی آغاز شد که شرکت کنندگانش خواستار باقی ماندن رضاخان در کابینه بودند. در نتیجه، مجلس از توضیحات وزیر جنگ ابراز رضایت کرد و او همچنان در مقام خود ماند.

پس از این، رضاخان برآن شد که روزنامه‌های پایتخت و نمایندگان مجلس را به سوی خود بکشاند. به روزنامه‌ها وام داده شده و به نمایندگان مجلس وعده مقام‌های والای دولتی. رضاخان به توصیه یاران نزدیک—نمایندگان مجلس: داور، تیمورتاش و جز آنها—برای ساختن حزب سیاسی تجدید که می‌بایست در انتخابات آینده مجلس فهرست جداگانه‌ای پیشنهاد و اکثریت را در پارلمان برای هواخواهان وی تأمین کند، زمینه را فراهم کرد.

پس از آن، مجلس ابزارگوش بفرمانی در دست رضاخان شد. وزیر جنگ همچنین از میلیسپو رئیس هیئت مستشاران مالی امریکایی که به وی در مبارزه با عنصرهای دمکراتیک در ایران یاری کرده بود، وعده پشتیبانی

۲۳. م. بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ص ۲۳۹.

۲۴. همانجا، ص ۲۴۰ و ۲۴۱. به نوشته مکی، رضاخان به هنگام این نخستین سخنرانی خود در مجلس، چهره‌ای بسیار رقت‌انگیز داشت و با دشواری بسیار چند جمله در ندامت خود گفت.

گرفت.^{۲۵}

موقعیت کابینه قوام‌السلطنه در اثر وضع دشوار اقتصادی کشور و بی‌اعتمادی توده‌های مردم، همچنان لرزان و ناستوار بود. تصادفی نیست که هنگامی که در پایان اوت ۱۹۲۲ بتقریب همه روزنامه‌های تهران بدستور دولت تعطیل شدند، رئیس‌الوزرا بی‌چون وچرا جلوس امپریالیست‌ها نام گرفت. در ۸ سپتامبر ۱۹۲۲، کارگران چاپخانه‌های تهران اعتصاب کردند و خواستار چاپ روزنامه‌ها و پایان دادن به پیگرد اتحادیه‌های خودگردیدند. دولت با استناد به تصمیم ملایان مرتجع که بوسیله رضاخان خواستار شده بودند تا تصویب قانون ویژه محاکمه جراید و برقراری سانسور ملایان بر جراید، همه روزنامه‌ها تعطیل باشند، کوشید همه نارضایتی‌ها را سرکوب کند. در همان هنگام، عاملان دولت به آتش تعصب میان قشرهای ناآگاه مردم دامن می‌زدند و آنها را به هجوم به اداره روزنامه‌ها و اتحادیه‌های کارگری و غارت آنها تهییج می‌کردند.

در نیمه اوت، معلمان تهران و نیز کارمندان شهرهای دیگر که خواهان پرداخت دستمزد پس افتاده چند ماهه خود بودند، اعتصاب کردند. توده‌های گسترده مردم خواستار گرفتن تدبیرهایی برای مبارزه با ارتجاع و از سر گرفتن روابط گسسته اقتصادی با روسیه شوروی و انجام اصلاحات بودند. همه اینها بود که زمینه استعفای کابینه قوام‌السلطنه را در روز ۲۵ ژانویه ۱۹۲۳ فراهم ساخت. قوام‌السلطنه در واپسین دم کوشید که جنک‌های خیابانی راه اندازد و برای برخورد میان مردمی که علیه حکومت مرکزی بودند و او باش جیره‌خوار، زمینه‌سازی کند تا در تهران حکومت نظامی برقرار سازد، اما کامیاب نشد. شرکت کنندگان تظاهرات خیابانی خواستار شدند که کابینه بی‌درنگ استعفا کند و تهدید کردند که در غیر این صورت، خودشان دست به کار خواهند شد. بیشتر نمایندگان، در زیر فشار توده‌های گسترده مردم، با قوام‌السلطنه مخالفت کردند. تنها فراکسیون افراطی‌ترین جناح راست، به سرکردگی مدرّس به‌وی رأی اعتماد داد. به‌نوشته مکی،

۲۵. بنگرید: ز. عبدالله، تشدید ایالات متحده آمریکا در ایران، سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۷،

رضاخان هم علیه قوام السلطنه فعالیت می کرد.^{۲۶} خود رضاخان ماجرای استعفای قوام السلطنه را چنین حکایت کرده است: این همان مردی است که سیدضیاء الدین او را به زندان انداخت و من پس از استعفای سید، او را رئیس الوزرا کردم و می پنداشتم که مردی است شایسته و میهن پرست و دوستدار شاه. او با وزیران خود، پنهانی با من سر مخالفت برداشت و با خان‌ها و اشراف بدخواه همدست شد... اما، من خاموش و در خواب نبودم... چون دیدم که باید پیشستی کرد و زودتر از او پیش از جنبدنش سرش را کوبید...، گروهی سرپاز به‌خانه رئیس‌شورای وزیران فرستادم و او را دستگیر کردند. او به‌همه چیز اعتراف و سوگند یاد کرد که دیگر با سیاست سروکاری نداشته باشد.^{۲۷}

درباره قوام السلطنه که در سال ۱۹۲۲ از صحنه زندگی فعال سیاسی برکنار شد و هنگام دومین جنگ جهانی، دوباره روی امواج گل‌آلود تحریکات سیاسی شناور گردید و در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۷ در زندگی ایران نقش پلیدانه‌ای داشت، روزنامه «ستاره ایران» نوشته‌ای درخور نگرش دارد، این روزنامه، در ۲۲ فوریه سال ۱۹۲۲، هنگام مهتم ساختن قوام السلطنه به‌دوازده بزه صریح دزدی و غارت و رشوه‌خواری نوشته بود که: ما به قوام السلطنه داغ خیانت زدیم. ما او را دژخیم مردم خراسان و نوکر سرسپرده عنصرهای پلید استبداد نامیدیم. ما به حماقت و خودپرستی او اشاره کردیم. کدام یک از این واقعات‌ها را انکار می‌کنید و یا آن را دروغ و تهمت می‌شمارید؟ مگر شما نبودید که دمکرات‌های خراسان را دسته‌دسته راهی گورستان کردید؟ اگر می‌گویید چنین نیست به اسناد، تلگرام‌ها و کارهای وزارت داخله و یا به وجدان خود بنگرید. دومین کابینه قوام السلطنه، آخرین دولت فتوادل‌های بزرگ بود. حکومت‌های پس از آن، همگی یکسره دست-نشانه اتحاد ملاکان و بورژوازی به‌سرکردگی رضاخان بودند.

تشدید مبارزه برای به‌چنگ آوردن حکومت در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ به‌ساخته شدن بسیاری «حزب» و «جمعیت» انجامید. نمایندگان

۲۶. ح. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲۷. علی بصری، یادداشت‌های هاشاه، ص ۳۴ و ۳۵.

دسته‌بندی‌های گوناگون که به‌گونه‌ای از محافل فتودال و درباری و یا قشرهای ملاک و بورژوازی پشتیبانی می‌کردند، عضو این «حزب»‌ها و «جمعیت»‌ها بودند. چاپ برنامه‌ها و پیام‌ها و توضیحات بسیاری از حزب‌ها در روزنامه‌ها بدان معنی نبود که عموماً چنین سازمان‌هایی هست. در شرایط ایران دههٔ ۱۹۲۰، هریک از این حزب‌ها در عمل گردهمایی تشریفاتی چند ده، و یا در بهترین صورت چندصد، عضو بود. این احزاب با همان شتابی که پدید می‌آمدند به‌همانگونه ناپدید می‌شدند. روزنامهٔ «باکینسکی-رابوچی» توضیح درستی دربارهٔ این حزب‌ها داده است: «حزب‌های ایران هر چند دارای همهٔ نشانه‌ها و حتی برنامهٔ حزبی هستند و بنا به‌معمول از روی حزب‌های مشابه اروپایی ساخته شده‌اند، تنها مفهومی هستند برای واژهٔ حزب در سخن... اینها در عمل گروه‌هایی هستند از چند نفری که می‌خواهند فعالیت محدودی داشته‌باشند.»^{۲۸} آنها می‌توانستند برای وارد کردن شخص معینی به‌کابینه و یا فرستادن اشخاصی به‌مجلس با یکی از وزیران، شخصیت‌های دولتی و یا هیئت دولت مبارزه کنند.

در ایران سال‌های بیستم، تنها یک حزب بود که برای رهایی کشور از ستم امپریالیستی و استقرار آزادی‌های دمکراتیک در کشور و بهبود وضع اقتصادی کشاورزان - کارگران، کسبه و پیشه‌وران - مبارزه می‌کرد، و این، حزب کمونیست ایران بود که در صفوف آن بهترین نمایندگان زحمتکشان و روشنفکران پیشگام متحد شده بودند.

در پایان سال ۱۹۲۲ بمناسبت نزدیکی انتخابات مجلس پنجم، در کشور فعالیت حزب‌های موجود جان‌گرفت و حزب‌های تازه‌ای نیز پدید آمدند. حزب دمکرات پس از سرکوب شدن نهضت رهایی‌بخشی در آذربایجان و گیلان به‌گروه سیاست بازانی بدل گردید که فراکسیون باصطلاح دمکرات مجلس را تشکیل داده بودند. عنصرهای چپ آن، در حزب سوسیال-دمکرات که رهبری آن با سلیمان میرزا (اسکندری) بود، سازمان یافتند. در واقع، این حزب نیز چون حزب‌های دیگر یک حزب عادی بورژوازی بود. پیش از آن، در سال ۱۹۲۰ حزب سوسیالیست‌های مستقل تشکیل شد.

ضیاء‌الواعظین که شخصیتی «لیبرال» بود، رهبری این حزب را داشت. در پایان سال ۱۹۲۱ حزبی که سوسیالیست‌ها را متحد کرده بود، به رهبری طباطبایی و نیز صبا، مدیر روزنامه «ستاره ایران»، ناصرالاسلام مدیر روزنامه «شورا» و دیگران بنیاد نهاده شد. این حزب‌ها نیز چون دو حزب نخست، به سخن‌بازی در مجلس بسنده کرده بودند و از سوسیالیسم تنها نامش را داشتند. در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ رهبران این حزب‌ها اساساً آن گروه نلسیونالیست‌هایی بودند که پس از آن، اتحادیهٔ ملاکان و بورژوازی از میان آن پدید آمد. در خود این اتحادیه، فراکسیون‌های کوچکی بودند که در بیشتر موارد هم در مسئله‌های داخلی و هم در مسئله‌های خارجی از یکدیگر بسیار دور بودند. جناح چپ به رهبری سلیمان میرزا در مناسبت دوستانه و مناسبت اقتصادی نزدیک با روسیهٔ شوروی، انجام اصلاحات دمکراتیک و تقسیم زمین‌های دولتی میان کشاورزان، مبارزه می‌کرد. جناح راست که سمت‌گیری‌اش به سوی انگلستان و تا اندازه‌ای هم به سوی ایالات متحدهٔ امریکا بود، از جلب گستردهٔ سرمایهٔ خارجی، و نخست سرمایهٔ امریکایی، هواداری می‌کرد. این جناح ضرور می‌دانست که نظم، به هر بهایی، برقرار بماند؛ یعنی در عمل خواستار بود که نظام کهنه برجای باشد، اما با اصلاحاتی سطحی در رشته‌های قضایی و مدنی و بازرگانی و جزاینها پرده‌پوشی شود. رضاخان که میانگرمصالح جناح راست اتحادیهٔ ملاکان و بورژوازی بود، در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ هنوز می‌بایست خواست جناح چپ را نیز در نظر داشته باشد. از این رو او چنان می‌نمایاند که هواخواه اصلاحات گسترده‌ای است. رضاخان، در پاییز سال ۱۹۲۳، هنگام تشکیل نخستین کابینهٔ خود، سلیمان میرزا رهبر سوسیال‌دمکرات‌ها و دیگر «سوسیالیست‌ها» را هم به کابینه آورد. اما، در همان هنگام، رضاخان که از عنصرهای چپ در داخل کشور برای مبارزه با دسته‌بندی‌های فئودالی بهره‌گیری می‌کرد، آماده می‌شد که خود آنها را نیز درهم بکوبد. هواخواهان نزدیک رضاخان برای پدید آوردن تکیه‌گاهی در محافل ملاکان و بورژوازی در سال ۱۹۲۳ حزب «تجدد» را تشکیل دادند که به پندار آنان می‌بایست یگانه حزب دولتی در کشور و همسان حزب جمهوریخواه «ملت» در ترکیه باشد.

درباریان و اشراف بزرگ فئودال هم که علیه رضاخان و اتحادیهٔ

ناسیونالیست‌ها مبارزه می‌کردند به‌نوبه خود جمعیت‌های رنگارنگی ساخته بودند که یکی از آنها جمعیت اصلاح‌طلبان بمسرح‌کردگی قوام‌السلطنه و مدرس و دیگر شخصیت‌های جناح راست بود.^{۲۹} در ماه دسامبر ۱۹۲۲ کمیته اتحاد خاور را پدید آوردند^{۳۰} که همه دسته‌بندی‌های اردوگاه فتودالی را در بر می‌گرفت. این جمعیت‌ها برای فریفتن مردم برنامه‌هایی انتشار دادند که با برنامه ناسیونالیست‌ها چندان تفاوتی نداشت. چنانکه گفتیم، سقوط کابینه قوام‌السلطنه پیامد سیاست ارتجاعی داخلی و خارجی خود او بود.

در بیست روزی که از استعفای کابینه او می‌گذشت، تشکیل دولت جدید میسر نشده بود. درباره مسئله اعضای کابینه، مبارزه‌ای سخت میان ناسیونالیست‌ها درگرفته بود. رضاخان دست و پا می‌کرد که دستیاران نزدیک خود را به کرسی‌های وزارت بشاند و خودش رئیس‌الوزرا شود. اما نه تنها جناح چپ اتحادیه ملاکان و بورژوازی، بلکه نمایندگان افراطی‌ترین فراکسیون جناح راست مجلس نیز که او را خطرناک‌ترین دشمن خویش می‌دانستند، با وی مخالفت کردند. رضاخان بناچار برای زمانی کوتاه از نیت خود دست کشید. مستوفی‌الممالک نامزد «اعتدالی‌تر» که از جمله سلیمان میرزا و سیدمحمدصادق طباطبایی رهبران «سوسیالیست‌ها» از او پشتیبانی می‌کردند، برای مقام ریاست وزراء پیشنهاد گردید. روز ۱۴ فوریه مستوفی‌الممالک کابینه خود را تشکیل داد.

دولت تازه که برنامه‌اش هیچ تفاوت محسوسی با برنامه دولت‌های پیشین نداشت، زیر فشار جناح چپ ناسیونالیست‌ها و قشرهای گسترده مردم ایران مذاکرات با روسیه شوروی را برای امضای قرارداد بازرگانی جدید از سرگرفت و محدودیت‌های گمرکی را که زیان‌های بزرگی برای بازرگانان بخش‌های شمالی ایران داشت لغو کرد^{۳۱} (این محدودیت‌ها را قوام‌السلطنه در سال ۱۹۲۲ پدید آورده بود). برسرکار آمدن کابینه مستوفی‌الممالک تا اندازه بسیاری در پرتو پشتیبانی محافل بازرگانی میسر گردید. بزودی

۲۹. م. بهار، تاریخ مختصر احزاب سلسی ایران، ص ۱۳۰.

۳۰. روزنامه باکنسکی زاوچی، ۸ دسامبر ۱۹۲۳.

۳۱. روزنامه پراودا، ۲۳ مارس ۱۹۲۳.

قرارداد با جمهوری شوروی فدراتیو سوسیالیستی روسیه پاراف شد، اما سپس دولت تازه زیر فشار انگلستان از امضای آن پرهیز کرد. مگی این قرارداد را بزرگترین دستاورد کابینه مستوفی الممالک می‌داند.^{۳۲}

دولت در سیاست داخلی گذشت‌هایی در برابر اذهان عمومی کرد. برای همین، بسیاری از روزنامه‌ها که هنوز توقیف و تعطیل بودند، آزاد شدند. به ابتکار رئیس‌الوزرا، مجلس دوباره به بررسی لایحه قانون جزا و چند لایحه قانونی دیگر (قانون تجارت، قانون نظام وظیفه عمومی و جز اینها) پرداخت. در عین حال، کار تابع ساختن بخش‌های دوردست به حکومت مرکزی ادامه یافت، این مبارزه در ایالت‌های شمالی و مرکزی اساساً در نیمه دوم سال ۱۹۲۳ پایان یافت و دولت آماده می‌شد که بخش‌های جنوبی و جنوب باختری و شمال باختری را یکسره فرمانبردار کند. هر جا که می‌بایست نیروهای مسلح را بکار گیرند، حکومت به فرمانداران نظامی سپرده می‌شد و این، مبارزه رضاخان را برای استقرار دیکتاتوری خود آسانتر می‌کرد. در بسیاری از بخش‌های دیگر هم مقامات نظامی رفته رفته جایگزین مقامات کشوری شدند. کابینه از همان دم که بر سر کار آمد، توجه اصلی خود را به انتخابات آینده مجلس که می‌بایست سیر بعدی رویدادها را معین کند، معطوف ساخته بود. اختیارات مجلس چهارم در ژوئن ۱۹۲۳ به پایان می‌رسید و روز دوم آوریل فرمان شله درباره انتخابات مجلس پنجم انتشار یافت و هماندم فعالیت شدید پیش از انتخابات آغاز شد.

در این زمان دیگر در بیشتر ایالت‌ها (بویژه در بخش‌های شمالی) مقامات نظامی یا جایگزین مقامات کشوری—تکیه‌گاه اردوگاه فنودالی—گرددیده و یا کنترل خود را بر آنها برقرار کرده بودند. اما در تهران، در چار دیواری مجلس، فنودال‌های بزرگ نیرومندتر بودند. در ضمن، مسئله «پیروی از قانون»، یعنی تأیید سیاست دولت از سوی مجلس، برای محافل بورژوازی و ملاکان دارای اهمیتی بس بزرگ بود، زیرا امکان می‌داد در آینده از سیاست داخلی و خارجی که هماهنگ با مصالح آنان باشد، پیروی شود. نباید فراموش کرد که در آغاز سال‌های بیستم پس از دوران دراز

هرج و مرج فنودالی و ملاکی و لجام گسیختگی‌های دولت‌های پیشین، اندیشه کنترل فعالیت شورای وزیران از سوی مجلس، گسترشی وسیع یافته و روشنفکران، بخش بزرگی از عنصرهای دمکراتیک و بورژوازی کوچک، آن را چون پیشگیری از همه پلیدی‌ها و ابزار تأمین حق حاکمیت و رفاه اقتصادی کشور می‌نگریستند. از این رو بدست آوردن اکثریت در مجلس، نخستین اهمیت را دارا بود و تا اندازه بسیار، نتیجه مبارزه اردوگاه فنودال‌ها با محافل ملاکان و بورژوازی برای حکومت، به آن بستگی داشت. ناسیونالیست‌ها و فنودال‌های بزرگ و اشراف دریاری گام به مبارزه پیش از انتخابات نهادند. جناح چپ، به رهبری سرکردگان حزب سوسیال-دمکرات، چون گذشته، شعارهای انجام اصلاحات اقتصادی، استقرار مناسبات دوستانه با روسیه شوروی، و سازمان دادن مبارزه قطعی با امپریالیسم انگلستان را به میان می‌کشید. جناح راست به وعده‌های سردرگم اصلاحات بسنده کرده و خواستار تقویت ارتش و حکومت مرکزی بود. اردوگاه فنودالی با بهره‌گیری از عقب‌ماندگی و سادگی مردم به «تقویت اسلام» دعوت می‌کرد و در عین حال شعار «اصلاحات» را که شعار روز بود، به میان می‌آورد. شرکت حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان نه تنها در نتیجه محدودیت‌های قانون اساسی، بلکه در پی فشار و تعدی محافل حاکمه ناممکن شده بود.

انتخابات در نیمه نخست آوریل ۱۹۲۳ آغاز گردید. بی‌درنگ، از بسیاری از بخش‌های کشور سیل شکایت درباره مداخله مقامات دولتی و شیوه‌های تحمیل نماینده، سرازیر شد. حتی در تهران تقلب در انتخابات دامنه بسیار گسترده‌ای یافت. درباره ایالت‌ها جای سخن هم نیست، زیرا در آنجا انتخابات حتی شباهتی هم به انتخابات پارلمانی نداشت. پیرو قوانین جاری، کمیسیون‌های انتخاباتی را حکام و فرمانداران برمی‌گزیدند و این، امکان می‌داد که آرای انتخاب‌کنندگانی را که به اشخاص «نامطلوب» رأی داده بودند، نابود کنند. انتخاباتی که در آوریل ۱۹۲۳ آغاز شده بود، پس از یک سال، یعنی در مارس ۱۹۲۴ پایان گرفت.

اختیارات مجلس چهارم، در روز ۲۱ ژوئن ۱۹۲۳ پایان یافت و مجلس منحل گردید. پس از این، همه قدرت حکومت در دست دولت،

یعنی رضاخان و پیروانش، متمرکز شد. رضاخان، بتقریب در همه جا-جز بخش های جنوب و جنوب باختری-نامزدهای خود را بی هیچ مانعی نماینده مجلس کرد. چنانکه در تهران، پاییز سال ۱۹۲۳، کمیته ویژه ای به سرکردگی خدایارخان فرمانده لشکر و یکی از دستیاران نزدیک رضاخان تشکیل گردید که می بایست انتخابات را در ایالت ها کنترل کند. برای دوره انتخابات، حزب ویژه «دمکرات های مستقل» تشکیل شده بود که نامزدهای آن را مقامات نظامی از هر سوی روانه مجلس می کردند. امپریالیست های انگلیسی هم در انتخابات شرکت داشتند. بانک شاهنشاهی به بازرگانان و ملاکان کوچک فشار می آورد و آنان را وامی داشت که به نامزدهای رضاخان رأی بدهند.^{۳۳} تقلب در انتخابات چنان گستاخانه و آشکار بود که حتی بسیاری از کمیسیون های انتخاباتی ساخته و پرداخته مقام های دولتی، از قانونی شناختن نتیجه انتخابات خودداری می کردند. در تهران و کرمان و شیراز و کرمانشاه و دیگر شهرها کمیسیون های انتخاباتی استعفا دادند. در کرمانشاه، مقام های نظامی بازگشت بسیاری از عشایر کرد را از چراگاه های تابستانی (بیلاق) ممنوع کردند، تا از شرکت آنان در انتخابات پیشگیری کنند. در گیلان، نامزدهای احتمالی جناح چپ نلسیونالیست ها را تبعید کردند و آزادی رفت و آمد را محدود ساختند، آراه را می خریدند، و جز اینها. یکی از گواهان درباره این انتخابات گفته است: «در یکی از حوزه های انتخاباتی ولایت اردبیل، یک «دمکرات» این چنانی سه بار در روز جارجی می فرستاد و جارجیان با فریاد به کشاورزان می گفتند که به فرمان رئیس الوزرا رضاخان به فلائی رأی بدهند و همه بی درنگ باید به حوزه انتخاباتی بروند و اگر کشاورزان از این فرمان سرپیچی کنند از پنج تا ده تومان جریمه، و نیز تنبیه بدنی، خواهند شد (چنین می نماید که این کار در پایان سال ۱۹۲۳ و هنگامی روی داده است که رضاخان رئیس الوزرا شده بود)». اکنون از «نمایندگان ملت» که بدینسان انتخاب شده بودند، می خواستند در مجلس اکثریت بسازند.^{۳۴}

۳۳. روزنامه باکینسکی رابوچی، ۱ ژوئن ۱۹۲۳.

۳۴. روزنامه باکینسکی رابوچی، ۲۱ آوریل ۱۹۲۴.

بیشتر نمایندگان مجلس که ابزار ساده و گوش بفرمان دستورات دارو-
دستهٔ رضاخان بودند، به همین گونه گزیده شده بودند. اما، این «برگزیدگان
ملت» که می‌بایست سرنوشت آیندهٔ ایران را تعیین کنند چه کسانی بودند؟
آرمان‌های سیاسی (دربارهٔ آرمان‌های اجتماعی جای سخن هم نیست) و
«پاکیزگی» اخلاقی آنها چگونه بود؟ و... بی‌سخن آشکار است که اینان
برای خلق یکسره بیگانه بودند و به هیچ روی اندیشهٔ بهروزی زحمتکشان
را در سر نداشتند. روزنامهٔ «شفق سرخ» که روزی برای «لیبرال ناسیونالیسم»
شیون می‌کرد و سپس بلندگوی رژیم شاهنشاهی گردید، نوشته بود: «مجلس
پنجم را بدنام‌ترین و بدترین دورهٔ مجلس می‌شمارند. روح نفاق و دشمنی
و دروغگویی و بزدلی و سرخم کردن در برابر بیگانگان و خودخواهی و
انتقام خصوصی و جاه‌طلبی و بی‌دینی و بی‌ایمانی (این دربارهٔ مجلسی است که
در آن بیش از بیست ملاً و مجتهد نماینده بودند) همهٔ این‌ها بیش از دور-
های دیگر در مجلس پنجم بود.»^{۳۵}

این هم ارزیابی میرزا حسین‌خان علاء، یکی از «پیشوایان» مورد
قبول رژیم پهلوی از ویژگی اخلاقی و معنوی نمایندگان است: «بجای
فراکسیون‌های حزبی دارای اعتقاد استوار و همیشگی، اینها فراکسیون‌هایی
هستند که پی‌درپی برپایهٔ مناسبات و نظرات خصوصی که خود آنها نیز
پیوسته در تغییرند، پدید می‌آیند و از میان می‌روند... در مجلس پنجم
جسارت سیاسی هم کمتر دیده می‌شود. بارها، هنگامی که در کمیسیون‌ها و
یا در جلسه‌های خصوصی، مسئله‌ای بررسی می‌گردد دربارهٔ آن مسئله
عقیده‌ای ابراز می‌شود و اما در جلسهٔ رسمی مجلس، عقیده‌ای یکسره
مخالف و برعکس آن ابراز می‌گردد.»^{۳۶}

رضازادهٔ شفق، نیک شخصیت سیاسی دیگر ایران و نویسندهٔ اجتماعی
هم ماهیت فعالیت فراکسیونی را در مجلس ایران بسیار زیرکانه دریافته
و آن را نمودار ساخته است. شفق یادآور می‌شود: در ایران، در حالیکه
در کشور حزب‌های سیاسی نیستند، پدیدهٔ شگفتی چون فراکسیون مجلس
دیده می‌شود. شفق پس از شرح برخی انگیزه‌ها که سبب پدید آمدن این

فراکسیون‌ها می‌شوند (چنانکه همشهری‌گری)، می‌نویسد: گذشته از این، انگیزه‌های شگفت‌انگیزی هم سبب پدید شدن فراکسیون‌ها گردیده‌اند. گاهی «پلو» انگیزه پدید آمدن فراکسیون بوده است. همینکه میزبان شکم همنان خود را از عزا در می‌آورد... رشته سخن را به‌ضرورت تشکیل فراکسیون می‌کشاید. چندتن از او پشتیبانی می‌کردند. اما تا آوردن چای دوم، فراکسیون هستی یافته بود. سپس، هنگام شرح پوشالی بودن و قابلیت حیاتی نداشتن این فراکسیون‌ها، می‌نویسد: دو نفر فراکسیون را ترک کردند، پس از چند روز سه نفر دیگر، دوسه روزی نگذشته بود که دو نفر و نصفی دیگر (یعنی یکی از آنان هم همیشگی نبود) هم بیرون رفتند و فراکسیون جان به‌جان آفرین داد.^{۳۷} حزب کمونیست ایران که چندی پس از آن، شرح رویدادها را آورده و سیمای مجلس هفتم (۱۹۲۸ تا ۱۹۳۰) را نشان داده، یادآور شده است: روشن نیست که اینجا چه کسانی چه‌وچه کسانی راست هستند. بجز ستون‌های ارتجاع چون مدرّس و وثوق‌الدوله و آشتیانی که روش آنها آشکار است و عقیده‌ای پا برجا دارند، دیگر هوچیان پارلمان یا چپ و یا راست و یا در یکرمان هم این و هم آن بودند.^{۳۸} این ویژگی را می‌توان به‌مجلس پنجم هم یکسره منسوب داشت.

تازمانی که انتخابات جریان داشت، مبارزه سیلسی خاموش نمی‌شد. کابینه مستوفی‌الممالک در ۱۳ ژوئن، چند روز پیش از پایان گرفتن اختیارات مجلس چهارم، استعفا داد. سبب استعفا آن بود که کابینه زیر فشار جناح چپ ناسیونالیست‌ها، کوشیده بود گام‌هایی در راه استقرار مناسبات دوستانه با روسیه شوروی بردارد. جناح راست نلسیونالیست‌ها، در بیگانگی با فنودال‌ها، با مستوفی‌الممالک مخالفت کرد.

مگی که دولت مستوفی‌الممالک را دولتی ملی می‌شمارد، اشاره می‌کند که سقوط این دولت پیامد واکنش فنودال‌ها به سرکردگی قوام‌السلطنه از یک سو و دارودسته رضاخان از سوی دیگر بود. او همچنین می‌نویسد، اتهام نزدیک شدن به روسیه شوروی «گناه کبیره» مستوفی‌الممالک بوده است.

۳۷. رضازاده شفق، خاطرات مجلس و دمکراسی چیست، تهران، ۱۳۲۴، ص ۵۶ و ۶۰.

۳۸. روزنامه ستاره‌سرخ، سال ۱۹۲۹، ش ۱ و ۲، ص ۴۶.

مگی یادآور می‌شود که گروه بزرگی از بازرگانان تهران نزد حاجی سید عبدالحسن کاشانی (ملای مشهور و نماینده مجلس) رفتند و از او خواستند که نزد اعلیحضرت شاه برود و خواستار پذیرفته شدن استعفای مستوفی الممالک گردد.^{۳۹} اما این واکنش‌ها نتیجه‌ای نداشت. در ۱۶ ژوئن، مشیرالدوله کابینه تازه را به شاه معرفی کرد. نخستین کار مشیرالدوله این بود که رسماً اعلام کرد از امضای قرارداد بازرگانی ایران و شوروی خودداری می‌کند. نزدیک به چهار ماهی که کابینه مشیرالدوله بر سر کار بود، رضاخان در همه جا به تغییر دادن حکام کشوری و گماردن مقام‌های نظامی بجای آنها ادامه می‌داد. کسانی که اطاعت نمی‌کردند تبعید می‌شدند، آشکارا مورد اهانت قرار می‌گرفتند، و یا سر به نیست می‌شدند. از این راه رفته رفته همه دستگاه دولت نظامی شد و دستگاه اداری پیشین شاه از قدرت محروم گردید. اما دربار شاه و فنودال‌ها چه واکنشی نشان می‌دادند؟

مگی می‌گوید ثابت کند که احمدشاه و نزدیکانش در برابر رضاخان واکنش نمی‌کردند، زیرا شاه مشروطه خواه نمی‌خواست دخالتی در کارهای دولت داشته باشد. اما، این درست نیست. دومین و بویژه سومین سفر احمدشاه به اروپا، گذشته از همه، هدفش دریافت کمک در مبارزه با رضاخان بود.^{۴۰} در همین حال مبارزه بزرگترین فنودال‌ها (خزعل در خوزستان، سمیتقو در کردستان و جز آنها) و نیز خان‌های عشایر علیه مرکزیت، از پشتیبانی دربار و اشراف فنودال برخوردار بود.

در ماه‌های اوت تا اکتبر سال ۱۹۲۳، مقام‌های نظامی به مبارزه علیه عنصرهای چپ و نیز علیه نمایندگان اشراف فنودالی که هنوز هم از قاجاریه پشتیبانی کرده و تلاش داشتند موقعیت خود را چون پیش نگاه دارند، شدت بخشیدند. در اکتبر سال ۱۹۲۳ در تهران فشار علیه فنودال‌ها آغاز شد. در هشتم اکتبر، مقام‌های نظامی، قوام السلطنه و برخی دیگر از شخصیت‌های سیاسی را به اتهام توطئه علیه رضاخان بازداشت کردند.^{۴۱} موج بازداشت

۳۹. ح. مگی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، ص ۲۳۵.

۴۰. نخستین بار احمدشاه در سال ۱۹۱۹ به اروپا رفت؛ دومین سفرش از فوریه تا نوامبر ۱۹۲۲ بود، و در نوامبر ۱۹۲۳ باز به خارج رفت و دیگر به ایران بازنگشت.

۴۱. روزنامه باکنسکی و اوچی، درباره این توطئه که در کتاب قلمی آمده است، می‌نویسد:

ایالت‌ها را هم فراگرفت. نخست، آنانی که به رضاخان واکنش نشان داده و یا ناخرسندی خود را از تقویت حکومت قداره‌بندان نظامی نشان داده بودند، مورد تعرض قرار گرفتند. اعضای اتحادیه‌های کارگری، کارگران، پیشه‌وران و روشنفکران پیشرو زندانی شدند. روزنامه‌های اتحادیه‌های کارگری «حقیقت»، «کار» و «اقتصاد ایران» - تعطیل گردیدند. برای مبارزه با جنبش کارگری، اتحادیه کارفرمایان تشکیل شد. دولت با تکیه بر این اتحادیه، کوشید سازمان‌های کارگری را متلاشی و جنبش دمکراتیک را تارومار کند.

قشرهای گسترده زحمتکشان می‌دیدند که داروسته رضاخان نه‌برای بهروزی خلق، بلکه در راه غصب حکومت برای مقاصد شوم خود می‌کوشد و حقوق ملاکان و فئودال‌ها در عمل به هیچ روی محدود نگردیده است و کشور بیش از پیش زیر ستم امپریالیست‌ها قرار می‌گیرد. ناخرسندی خلق در تظاهرات و میتینگ‌های اعتراض‌آمیز توده‌ها جلوه‌گر می‌شد و شرکت کنندگان در این جنبش‌ها، بر سیاست امپریالیستی انگلستان و بر پیشانی نوکرانش در ایران، داغ‌ننگ می‌زدند. در روز ۲۵ اوت میتینگ اعتراض-آمیری در تهران با شرکت ۱۵ هزارتن، و در روز ۱۲۸ اکتبر با شرکت ۲۵ هزارتن علیه سیاست تسلیم‌طلبانه کابینه، در برابر انگلستان، تشکیل شد. در شهرهای دیگر هم، چنین میتینگ‌هایی تشکیل می‌گردید. کابینه که می‌دید نمی‌تواند از عهده ناخرسندی توده‌ها برآید، در روز ۲۲ اکتبر ۱۹۲۳ استعفا داد. لحظه مناسب برای پیشنهاد کردن نامزدی رضاخان به مقام ریاست وزرا فرارسید. فعالیت بسیاری از فئودال‌ها و نمایندگان اشراف درباری که مشکوک به شرکت در توطئه علیه رضاخان بودند، خنثی شده بود. مجلسی هم که نمایندگان فئودالش به سرکردگی مدرس بتوانند علیه برسرکار آمدن رضاخان برخیزند، در میان نبود. عنصرهای دمکرات زیر پیگرد بودند. اینها، رویهم رفته استقرار دیکتاتوری نظامی را به سرکردگی رضاخان بسی

→
 «این که او را (قوام‌السلطنه) به شرکت در تدارک سوه قصد به‌جان سردار سپه متهم کرده‌اند، به عقیده ما بی‌پایه و بوج است؛ به احتمال، رضاخان خواسته است با این حربه رقیب را از میدان مبارزه بدر کند (ا. قاسمی، تاریخ سپاه، ص ۱۸۹).

آسانتر کرد. احمدشاه ناچار بود که فرمانی دربارهٔ تشکیل کابینه تازه به ریاست رضاخان صادر کند. در روز ۱۲۷ اکتبر رضاخان کابینه را به‌شاه معرفی کرد.

کابینهٔ رضاخان، کابینه‌ای بود «لیبرال». «سوسیالیست‌ها» — سلیمان میرزا و حاجی‌المالک — و رهبران جناح چپ ناسیونالیست‌ها — ذکاء‌الملک و مصدق‌السلطنه — نیز در کابینه عضویت داشتند. سبب عضویت اینان نخست آن بود که مردم سخت ناخرسند بودند و ناخرسندی آنان که در تظاهرات و میتینگ‌های همگانی پاییز سال ۱۹۲۳ جلوه‌گر شده بود، محافل حاکمهٔ ایران را از احتمال زبانه کشیدن آتش انقلاب تازه هراسان کرده بود. دوم اینکه، اتحاد ملاکان و بورژوازی که برای مبارزهٔ نهایی علیه قاجاریه آماده می‌شد، بهتر آن می‌دید که به‌عنصرهای «چپ» تکیه کند. این کار، فتودال‌های بزرگ را به‌گنشت وامی‌داشت و در عین حال نموداری از مبارزه با ارتجاع در برابر چشمان مردم پدید می‌آورد. اما هنگامی که در تابستان سال ۱۹۲۴، سازش با فتودال‌ها بدست آمد، دارودستهٔ رضاخان چنانکه خواهیم دید، مشی خود را سخت دیگر کرد.

رضاخان، در پایان سال ۱۹۲۳ برای مبارزه در راه تصاحب قطعی حکومت، با شدت بسیار آماده می‌شد. او با عنصرهای چپ، میهن‌پرستان و نلسیونالیست‌ها به‌بازی پرداخته بود تا از پشتیبانی آنان برخوردار شود و با دست‌کم آنان را بی‌طرف سازد. بازتاب این مشی سیاسی در وعده‌های گسترده برای ضرورت مبارزه علیه فتودال‌های تجزیه‌طلب، بخاطر تمرکز قدرت دولت و در راه انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی، نمایان بود. در همین حال محافل ملاک و بورژوا تلاش می‌کردند نیروهای خود را در حزب‌هایی چون «دمکرات‌های مستقل» و «تجدد» که می‌بایست با برنامه‌های خود، سوداگران و بورژوازی کوچک و میانه‌حال را بسوی خویش بکشانند، متمرکز کنند. روزنامه‌های دولتی دم از وحدت نیروهای «ملی» می‌زدند. این سیاست میوهٔ خود را داد. دربار شاه و اشراف فتودال رفته‌رفته منفرد شدند. ملایان متوسط و نیز بانفوذ، در پرتو تبلیغات، بیش از پیش از دارودستهٔ رضاخان پشتیبانی کردند. در نوامبر سال ۱۹۲۳ احمدشاه زیر فشار رضاخان بناچار راهی خارجه شد. آن هنگام که شاه می‌رفت، برادرش را نایب‌السلطنه کرد

و وی به رضاخان تعهد کتی داد که «در امور دولت مداخله نخواهد کرد».^{۴۲}

خود رضاخان درباره سفر احمدشاه گفته است: من ضرور دانستم به اعلیحضرت گزارش بدهم که بودن او در ایران برای تندرستی وی زیان آور است و بهتر آن است که برای بهبود تندرستی خود سفری به اروپا برود. سپس گفته است، آری، من شاه را واداشتم که از ایران به اروپا مهاجرت کند. بودن شاه در ایران هم برای خود او و هم برای کشور زیان آور بود.^{۴۳}

بدینسان، مبارزه برای تصاحب حکومت که بیش از دو سال دوام داشت، به پایان خود نزدیک می‌شد. اتحاد ملاکان و بورژوازی به سرکردگی رضاخان، در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۳ در مبارزه با جنبش‌های رهایی-بخش خلق و انقلابی، پدید آمد. بورژوازی بزرگ و متوسط، ملاکان کوچک و متوسط، کارمندان دیوانسالار و سرکردگان ارتش که در این دارودسته بودند، می‌دیدند که برای سرکوبی جنبش دمکراتیک، حکومتی نیرومند لازم است که توانایی برداشتن گام‌های مؤثر را دارا باشد. در همین حال، محافل ملاک و بورژوازی، چنین حکومتی را ابزاری برای استوار ساختن سیادت خویش می‌دیدند. همین بود که آنان در مبارزه علیه قاجاریه که بیانگر مصالح مستی انگشت شمار از فئودال‌ها و اشراف درباری بود، از رضاخان پشتیبانی کردند. محافل حاکمه انگلستان و امریکا به ایران نه تنها همچون منطقه سرمایه‌گذاری خود، بلکه همچون میدانی برای مبارزه با روسیه شوروی می‌نگریستند و در دیکتاتوری نظامی که رضاخان برپا کرده بود، حربه نیرومندی برای انجام هدف‌های خود می‌دیدند. از این رو امپریالیسم انگلستان و امریکا نیز از جانب خود به دارودسته رضاخان یاری کردند.

۴۲. م. س. ایوانف، تاریخ مختصر ایران، ص ۳۰۶.

۴۳. علی بصری، یادداشت‌های شاهان، ص ۳۵ و ۴۱.

«نهضت جمهوریخواهی» سال ۱۹۲۴

برای درهم شکستن قطعی پایداری سلطنت قاجاریه و جلب علاقه قشرهای گسترده مردم، و یا دست کم اطمینان یافتن به بی‌طرفی آنان، و سرانجام برای فریب افکار عمومی چه در درون و چه در بیرون کشور، بر رضاخان لازم می‌آمد که نموداری از ناخرسندی همگانی از رژیم موجود پدید آورد. برای همین هدف بود که دارودسته رضاخان به هیاهو علیه قاجاریه پرداخت و به تبلیغات مردم فریبانه‌ای «برای استقرار جمهوری» دست زد. رضاخان پیش از همه بر آن شد که از پشتیبانی مجلس برخوردار گردد تا بتواند به اقدام‌های خود جنبه قانونی بدهد. او می‌توانست که بر این کار یکسره امیدوار باشد، زیرا انتخابات مجلس پنجم همه‌جا زیر فشار مقام‌های نظامی انجام گرفته بود و بخش بزرگ نمایندگان وابسته به رضاخان بودند.

اما انتخاباتی که در سال ۱۹۲۳ آغاز شده بود، هنوز پایان نگرفته بود و مجلس نمی‌توانست تشکیل شود. از این روز رضاخان در دسامبر سال ۱۹۲۳ دوبار به همه ایالت‌ها، بخشنامه‌هایی تلگراف کرد و به مقام‌های محلی اختیار داد که در انجام انتخابات شتاب کنند و آنها را مسئول پایان سریع انتخابات و گسیل فوری نمایندگان به پایتخت کرد. به دنبال آن، در پایان ژانویه سال ۱۹۲۴، هفتاد نماینده از نودوشش نماینده در تهران گرد آمدند و مجلس توانست کار خود را آغاز کند. رضاخان پس از تشکیل مجلس بی‌درنگ به مبارزه آشکار با قاجاریه پرداخت. پیش از آن، در برخی از روزنامه‌ها، مقاله‌ها و نوشته‌هایی چاپ شده بود که در آنها احمدشاه را غیرمستقیم انتقاد کرده بودند. در این نوشته‌ها، درباره «سلطان‌های نالایق» و نیز در این باره سخن رفته بود که «فرمانروایی که دوستدار سرزمینش هست، چگونه باید باشد» و جز اینها. اما از نیمه فوریه سال ۱۹۲۴ می‌توان گفت که همه روزنامه‌ها به هیاهو علیه قاجاریه برخاستند. مصاحبه رضاخان

برای روزنامه «شفق سرخ» و سرمقاله همین روزنامه، نشانه‌ای برای آغاز این هیاهو بود. در مصاحبه اشاره شده بود که رضاخان به شکل حکومت اهمیتی ویژه نمی‌دهد، بلکه مهمتر از همه در نظر او پدید آوردن ارتشی نیرومند، انجام اصلاحات اقتصادی و جز اینهاست. اما، در سرمقاله گفته شده بود که شکل حکومت دارای اهمیت بسزایی است، چنانکه حکومت پادشاهی مانع بزرگی در راه پیشرفت ایران است.

درست، فردای آن روز، بیشتر روزنامه‌های تهران، و پس از آن روزنامه‌های ایالت‌ها، پیرامون این مصاحبه به شرح و تفسیر پرداختند. احمدشاه و ولیعهد در نخستین روزها هدف حمله روزنامه‌ها بودند. اما، پس از چند روز، روزنامه‌ها، یکسره سلسله قاجاریه را مورد حمله قرار دادند و شعارهای جمهوریخواهی را پیش کشیدند. روزنامه‌های «ستاره ایران»، «شفق سرخ»، «کوشش» و «میهن»، سردمداران این هیاهو بودند. روزنامه نیمه رسمی «ایران» هم که چندی از شرکت در این هیاهو خودداری کرده بود، بزودی به آن پیوست. احمدشاه و ولیعهد متهم می‌شدند که به کارهای دولت نمی‌رسند و همه وقت خود را به عیاشی و متی و زن‌بارگی می‌گذرانند. درباره احمدشاه گفته می‌شد که او همواره به اروپا می‌رود و بجای آنکه به امور کشور بپردازد، در آنجا خوشگذرانی می‌کند. سلسله قاجاریه متهم می‌شد بر این که در فرمانروایی صدوسی ساله خود، ایران را سخت به ورشکستگی کشانیده است. ویژگی مقاله‌های روزنامه‌ها در آن بود که با عزمی راسخ و بیرحمانه نگاشته شده بودند. بخوبی دیده می‌شد که سردبیران روزنامه‌ها به پیامد مبارزه یکسره اطمینان دارند و از پشتیبانی معنوی و مادی حامی قدرتمند خود برخوردارند. چنانکه، روزنامه «ستاره ایران» عکسی از شاه چاپ کرده بود که کلاه دوره‌گردان بر سرداشت و زنی اروپایی کنارش ایستاده بود. زیر عکس نوشته شده بود: «آیا چنین پادشاهی شایستگی آن را دارد که بهوی احترام بگذارند و یا از او دفاع کنند؟». فردای آن روز، همان روزنامه نوشته بود: «سلطان جوانی که کلاه دوره‌گردان را از تاج کیان برتر دانسته و سرزمین اسلام (یعنی ایران) را به محل خوشگذرانی و عیش و نوش بدل کرده است، بایسته پادشاهی نبوده و نیست.»^۱ در

دیگر روزنامه‌ها نیز مقاله و نوشته‌های گوناگون به همین روال چاپ می‌شدند.

در عین حال، روزنامه‌های تهران، و در پی آن روزنامه‌های ایالت‌ها، اندیشه استقرار نظام جمهوری را پیش کشیدند. در این باره آنها می‌نوشتند که سلطنت موروثی امکان آن را می‌دهد تا مردانی ناشایست بر سرکار آیند، و اشاره می‌کردند که در نظام جمهوری، مردانی که مورد اعتماد ملت هستند، در رأس دولت ایران جای خواهند گرفت. روزنامه «ستاره ایران» ثابت می‌کرد که جمهوری به هیچ روی مغایر اسلام نیست. «جمهوری اصولاً هیچ تفاوتی از سلطنت مشروطه ندارد، یعنی همین قانون اساسی، همین مجلس و همین اداره‌ها، جای خود هستند. تنها به جای پادشاه، مردی برگزیده می‌شود که بر او اعتماد هست و او مسلمان است. چنین مردی نیازی ندارد که پسر محمد علی‌شاه و یا مظفرالدین شاه باشد، کافی است که میهن پرست و یا دانشمندی گرانمایه باشد.»^۲ در روزنامه‌ها، مقاله‌هایی چون: اسلام و جمهوری، جمهوری و زن، جمهوری و قانون انتخابات و جز اینها چاپ می‌شدند.

این نکته که فعالیت علیه قاجاریه، همزمان و در بیشتر روزنامه‌های پایتخت آغاز گردید، نشان می‌دهد که در این باره، میان ناشران و سردبیران روزنامه‌ها از سویی و الهام‌دهندگان این فعالیت، یعنی هیئت دولت از دیگر سو موافقت کامل حاصل شده بود. به‌گواهی مکی، بیشتر روزنامه‌ها جیرمخوار دولت و یا سفارتخانه‌های بیگانه بودند. مکی درباره یکی از این روزنامه‌ها، یعنی «شفق سرخ» می‌نویسد که این روزنامه زرخیزد سفارت بریتانیا بود و برای تأیید گفته خود، نامه هوارد، رایزن سفارت بریتانیا را آورده است.^۳ مکی درباره یک روزنامه دیگر، یعنی «ستاره ایران» می‌نویسد: این روزنامه پیش از آنکه رضاخان رئیس‌الوزرا شود، یکبار به وزیر جنگ تاخته بود. روز دیگر، صبا یعنی سردبیر روزنامه را نزد رضاخان آوردند و او را بنا به معمول زمان، فلک کردند. پس از این، یا در پی این گوشمالی و یا در پرتو تدبیرهایی دیگر، صبا مدافع سرسخت رضاخان و «ستاره ایران»، روزنامه

۲. روزنامه ستاره ایران، ۲۷ مارس ۱۹۲۴.

۳. ح. مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۲، ص ۳۴۷.

رسمی رضاخان گردید.^۴

فعالیت علیه قاجاریه و له استقرار جمهوری تنها به نوشته روزنامه‌ها محدود نمی‌شد. در پایتخت و دیگر شهرهای ایران، تظاهرات و میتینگ‌هایی تشکیل می‌گردید. میاندر این گردهم‌آبی‌ها، عمال جیرمخوار دولت بودند. میتینگ‌های تهران در مسجدها و دیگر مکان‌های همگانی برپا می‌شد. آن روزها، در روزنامه‌ها و اعلان‌ها بسیار می‌شد خواند که در فلان تاریخ و در فلان محل، کنسرتی تشکیل می‌شود که در آن شعرو ترانه‌هایی دربارهٔ جمهوری خوانده و اجرایی‌گردد. از همهٔ ایالت‌ها، تقریباً و بویژه از ایالت‌های شمال تلگرام‌هایی بی‌شمار به‌نشانی مجلس و مدیران روزنامه‌ها و برخی از شخصیت‌های دولتی مخابره می‌شد که همه مانند هم بودند و در آنها خلق قاجاریه تقاضا شده بود. روزنامهٔ «ستارهٔ ایران»، هر روز این تلگرام‌ها را در صفحه‌های خود چاپ می‌کرد.

همهٔ این تلگرام‌ها ساختگی و بیشتر آنها همانند خبر اغتشاش در ایالت‌ها که در روزنامه‌های پایتخت چاپ می‌شدند، پوچ و واهی بودند. مکی اشاره می‌کند که روزنامهٔ «ستارهٔ ایران»، هفته‌های پیاپی، تلگرام‌هایی که گویا از گوشه و کنار مخابره شده بود چاپ می‌کرد. اما پیدا نبود این تلگرام‌ها از کجا مخابره شده‌اند. تلگرام‌ها زیر عنوان پر سروصدای: تلگرام-های ویژه، ناخرسندی از سلسلهٔ قاجاریه، تقاضای استقرار جمهوری، خطری که نمایندگان را تهدید می‌کند و جز اینها چاپ می‌شد. بنا به معمول، صفحهٔ ویژه‌ای برای این خبرهای ساختگی اختصاص داده می‌شد و آنها بدستور قداره‌بندان نظامی و نزدیکان سردار سپه چاپ می‌شدند. دیگر روزنامه‌ها نیز در همین راه گام بر می‌داشتند و زیر عنوان‌های گوناگون مطلب‌های همانندی چاپ می‌کردند. مکی دربارهٔ شیوه‌های آماده ساختن اذهان عمومی و دربارهٔ فشار دولت می‌نویسد: در شهرستانها اشخاص گوناگون را وادار می‌کردند که تلگرام‌هایی علیه قاجاریه به مجلس مخابره کنند. به تلگراف-

۴. همانجا، حزب کمونیست ایران که دروغگویی و خیانتکاری روزنامه‌های بورژوازی ایران را در این دوره و پس از آن افشا کرده است، درست‌ترین ارزیابی‌ها را دربارهٔ این روزنامه‌ها داده است.

۵. ح. مکی، تاریخ بیست‌سالهٔ ایران، ج ۳، ص ۱۹.

خانه‌ها دستور داده شده بود که برای مخابرهٔ این تلگرام‌ها پولی دریافت نکنند. اما پس از انقراض سلسلهٔ قاجاریه و استقرار سلطنت پهلوی، تلگرافخانه‌ها با تکیه به سرنیزه، بهای این تلگرام‌ها را تا دینار آخر از فرستندگان گرفتند.^۶

اتحاد ملاکان و بورژواهای رضاخانی برای تحکیم سازمانی صف‌های خود به کار برای همبستگی نیروها در حزب‌های سیاسی هم ادامه می‌داد. حزب تجدّد که سال ۱۹۲۳ تشکیل گردید، بیش از همه بیانگر مصالح این گروه بود. اما، برای کشاندن بورژوازی کوچک بسوی خود، سازمان‌های دیگر ضروری بود. برای همین بود که در آغاز سال ۱۹۲۴، حزب جمهوری، حزب جمهوریخواهان، حزب مستقل دمکرات ایران و حزب‌های دیگری همانند اینها ساخته شدند. چنانکه در ایران معمول است، خبر تشکیل این حزب‌ها در آگهی‌های روزنامه‌ها انتشار یافت و سپس برنامه و یا اعلامیه‌ای از این حزب‌ها منتشر گردید. چنانچه، حزب جمهوری اعلامیهٔ خود را در روزنامهٔ «ستارهٔ ایران» گنجاند و پس از یادآوری خدمات دیرینه‌ای که گویا داشته است، از پیروان خود چنین خواسته بود: «برای ایران و دفاع از ایران باید در راه دگرگونی تدریجی و با احترام به قانون پیش برویم. اراده و سرسختی، خردمندی و پایداری در راهی که قانون نمایانده، چنین است شعار حزب جمهوری.»^۷

حزب جمهوریخواهان با انتشار پیامی خودش را چنین معرفی کرده بود: «حزب جمهوریخواهان ایران که دیر زمانی است در میدان سیاست فعالیت می‌کند، همواره یکی از حزب‌های جدی و مصمم بوده و اکنون هم با گام‌هایی استوار در راه استقرار جمهوری پیش می‌رود.»^۸

جمعیت‌های بسیاری نیز، چون جمعیت معارف و جمعیت سوسیالیست‌ها پدید شدند که آشکارا مردم را به حمایت از دولت و پشتیبانی از رضاخان دعوت می‌کردند. برنامه‌های سیاسی این حزب‌ها و جمعیت‌ها یکسره همانند بودند. حزب جمهوریخواهان چنین برنامه‌ای داشت:

۶. همانجا، ج ۲، ص ۳۹۲.

۷. روزنامهٔ ستارهٔ ایران ۹ مارس ۱۹۲۴.

۸. همانجا، ۱۹ مارس ۱۹۲۴.

۱. بدل کردن رژیم پادشاهی به جمهوری و حکومت همه ملت.
۲. تأسیس انجمن‌های قانونی برای اداره شهرها و ولایت‌ها و ایالت‌ها.
۳. گشودن مجلس سنا.
۴. تعلیمات اجباری ابتدایی.
۵. نظام وظیفه عمومی و اجباری.
۶. کوشش برای پیشرفت اقتصادی^۱.

هر چند این سازمان‌های سیاسی در صف‌های خود، افرادی بسیار اندک داشتند با این همه، هستی آنها به روشنی نشان می‌داد که بورژوازی بزرگ برای جلب عنصرهای خرده بورژوازی به منظور تقویت موقعیت خود چه تلاشی می‌کرده است. سرانجام، به این نکته می‌بایست اشاره کنیم که در این زمینه میان روشنفکران و کارمندان، کار می‌شد. کارمندان وزارتخانه‌ها و اداره‌های دولتی به پیروی از مدیران و رؤسای خود، کتابهای مخصوصی را که در آن خلع قاجاریه درخواست شده بود، امضاء می‌کردند. این کتابها را سپس، هیئت نمایندگان ویژه به رضاخان تسلیم می‌کرد. وزارتخانه‌ها و اداره‌ها، حتی به اعتصاب سیاسی دست می‌زدند^{۱۰}.

ستیز در مجلس، رضاخان را سخت نگران کرده بود، چون مجلس بود که می‌بایست گرفتن تاج و تخت سلطنت را از قاجاریه قانونی کند و آن را به رضاخان دهد. در آغاز سال ۱۹۲۴، نمایندگان مجلس به دو اردوگاه اسلسی هواداران رضاخان و مخالفانش تقسیم شده بود. بزرگترین فراکسیون مجلس — تجدّد — با چهل نماینده، به رهبری سید محمد تدّین در اردوگاه نخست بود. فراکسیون حزب سوسیالیست‌ها (۱۴ نماینده) که سرکردگی آن را سلیمان میرزا وزیر معارف وقت داشت، از فراکسیون تجدّد پشتیبانی می‌کرد. در مقابل این اکثریت، فراکسیون افراطی‌ترین جناح راست به سرکردگی مدّرس قرار داشت که اعضای آن نمایندگان اشراف فئودال بودند و نزدیک به ۲۰ عضو داشت. فراکسیون مدّرس که می‌کوشید به هرگونه، در مجلس کارشکنی کند، آن را چندین بار از اکثریت انداخت. جلسه‌های پارلمان پرهیاهو بود و بارها نمایندگان در مجلس دست به گریبان شدند. مگّی

۹. روزنامه ستاره ایران ۱۹ مارس ۱۹۲۴.

۱۰. ح. مگّی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، ص ۳۲۰.

درباره یکی از جلسه‌های مجلس که در آنجا به‌اعتبارنامه نمایندگان رسیدگی می‌شد، چنین می‌نویسد: پیش از پایان جلسه، فراقسیون‌ها هر کدام به اتاق خود رفتند و میان نمایندگان گفتگو و مشاجره آغاز شد. دکتر حسین-بهرامی (عطاءالسلطنه) - از فراقسیون تجدّد - به تحریک تدّین سلیلی پر صدایی بر صورت مدرّس نواخت که مانند رعد در همه تهران و اطراف، طنین افکند.^{۱۱}

بی‌مورد نیست شرحی را هم که خبرنگار روزنامه انگلیسی «دیلی-تلگراف» در شماره ۲۱ دسامبر ۱۹۲۵ آورده و نمایانگر آداب پارلمانی آن روزگار است، در اینجا بیاوریم. این رویداد در یکی از روزهای اوت سال ۱۹۲۵ و هنگامی رخ داده است که رضاخان دیگر به مجلس هیچ وقعی نمی‌گذاشت. رضاخان به مجلس آمده بود که دو وزیر تازه خود - شاهزاده فیروز (نصرت‌الدوله) - و قوام‌السلطنه - دشمنان دیروزی خویش را که با آنان زبانی مشترک یافته بود، معرفی کند. هنگامی که سلیمان میرزا رهبر جناح چپ درباره شاهزاده فیروز سخنانی تند و انتقادآمیز گفت، رضاخان از جای برخاست، سخنان سلیمان میرزا را برید و گفت: «نیازی به یادآوری گذشته نیست... ما اینجا نیامده‌ایم که تاریخ یاد بگیریم» و سپس نمایش‌وار تالار مجلس را ترک گفت. روشن است که طرفداران سلیمان میرزا در اقلیت ماندند. با این همه، بسیاری از نمایندگان، حتّی از میان هواداران رضاخان، از این بی‌اعتنایی که به حقوق آنان شده بود در شگفت ماندند. در جلسه، مناقشه آغاز گردید. «رئیس پیایی زنگ می‌زد، اما هیاهو پیوسته افزون می‌گردید... نمایندگان خیز گرفتند و لب به دشنام گشودند. یکی از خدمتکاران مجلس که در خشم شده بود، نماینده‌ای را که با دیگری دست‌به‌گریبان بود به تریبون بست. جلسه همینجا پایان گرفت.»^{۱۲}

هر چند فراقسیون مخالف تلاش داشت تصویب اعتبارنامه‌ها را به درازا بکشاند، اما سرانجام مجلس می‌بایست به کار خود آغاز کند و نسبت به امور جاری واکنشی داشته باشد. تا این زمان، مجلس به این مسئله اشاره‌ای نکرده و چنین وانمود می‌کرد که کار ویژه‌ای انجام نگرفته است.

۱۱. همانجا، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

۱۲. نقل از مجموعه بیداری ایران، ص ۲۲۷، ۲۲۸.

اما، هنگامی که در ماه مارس تلگرام‌های بیشماری به مجلس آمد و در برابر مجلس میتینگ‌ها و تظاهراتی با درخواست خلع قاجاریه و استقرار جمهوری برپا شد، مجلس می‌بایست نظر خود را بگوید. اکثریت مجلس به تشکیل مجلس مؤسسان که می‌بایست دربارهٔ مسئلهٔ تغییر ماده‌های مربوطهٔ قانون اساسی، یعنی دربارهٔ مسئلهٔ خلع قاجاریه تصمیم بگیرد، رأی داد. در همان دم، مجلس از ملّایان قم خواستار میانجیگری شد.

در نیمهٔ ماه مارس، میان داروستهٔ رضاخان و نمایندگان اشراف فنودال توافق بدست آمد، و این نکته روز هفدهم مارس روشن گردید. ۱۴ تا ۱۶ مارس، در خانهٔ مشیرالملک جلسهٔ مشاوری بزرگترین شخصیت‌های سیاسی که تا آن روز پشتیبان قاجاریه بودند، تشکیل گردید. پس از یک مشاورهٔ سه‌روزه با شرکت ۴۰ نماینده، سعدالدوله، فرمانفرما، سپهسالار اعظم، مصمصام السلطنه، حاجی مخبرالسلطنه، حاجی محتشم السلطنه، مستشارالدوله، ممتازالدوله، حشمت‌الدوله، مشاورالممالک و چندتن دیگر نزد رضاخان رفتند و همبستگی خود را به او اعلام داشتند و سپس اعلامیه‌ای منتشر و در آن پشتیبانی خود را از رضاخان بیان کردند!^{۱۳}

در پایان ماه مارس، رضاخان راهی قم شد و چنین می‌نماید که دربارهٔ سرنوشت قاجاریه و پیرامون تدبیر و شیوه‌های برکناری آرام آنها، بطور نهایی، در آنجا با شرکت ملّایان بلندپایه تصمیم گرفته شده است. رضاخان پس از بازگشت از قم، مشی خود را سخت دگرگون کرد. او با انتشار پیامی از همهٔ مردم ایران خواست که از تقاضای جمهوریت چشم‌پوشند. بی‌تردید شعار «جمهوری» که داروستهٔ رضاخان به‌میان کشیده بود، هدفی مفیدم‌جویانه داشت. درخواست استقرار جمهوری می‌بایست از یک‌سوی آن قشرهای اشراف فنودال و ملاک را که از قاجاریه پشتیبانی و در برابر ادعای رضاخان بر حکومت پایداری می‌کردند، بترساند و از دیگر سو هواخواهان واقعی دمکراسی را بیابد، تا در آینده، آسانتر بتواند آنها را از میان بردارد. گذشته از این، هیاهو دربارهٔ اعلام جمهوری، می‌بایست اذهان اجتماعی جهان را بپراکند و هلف واقعی رضاخان را که دشمن سرسخت جمهوری بود و از این جنجال تنها برای به‌زیر آوردن سلسلهٔ قاجاریه بهره می‌گرفت، بیوشاند.

دلیل‌های تأیید این گفته فراوان است. رضاخان و هم‌اعضای کابینه‌اش حتی یکبار نیز به‌سود استقرار جمهوری سخنی نگفتند. چنانکه رضاخان، حتی هنگامی که نمایندگان گوناگون نزدش می‌آمدند و طوماری با درخواست اعلام جمهوری به او می‌دادند، همواره نظر خود را در این مورد پنهان می‌کرد و هیچ وعده‌ای نمی‌داد. بدینسان، هرچند رضاخان پنهانی هیاهوی جمهوریخواهی را رهبر بود، از شرکت آشکار در فعالیت جمهوریخواهی خودداری می‌کرد. چنین سیاستی گمراهی بسیاری را سبب شده است. این نظر خطا که گویا رضاخان با قداره‌بندان نظامی‌اش در آن روزگار (گذشته از هواداران حکومت قاجاریه و جمهوریت) نیروی سومی را پدید آورده بود که از مبارزه برکنار و در کمین فرصت بود تا به اردوگاه فتودال‌های بزرگ پشتیبان سلطنت قاجاریه و یا به اردوگاه لیبرال‌های خواستار استقرار جمهوری بیبوندند، از همینجا سرچشمه می‌گیرد. نظر دیگری هم که گویا این دو اردوگاه برای کشانیدن رضاخان و ارتش به‌سوی خود مبارزه می‌کردند، نادرست است.^{۱۴}

اگرچه هیاهوی جمهوریخواهی بدستور رضاخان آغاز شده بود، هرگونه درخواست کنار گذاشتن مرتجعین از کابینه و یا هر انتقادی از او، یا از مجلس، بی‌درنگ با واکنشی شدید روبرو می‌شد. هنگامی که در روز ۲۲ مارس در برابر مجلس، تظاهرات چندین هزار نفری تشکیل گردید و تظاهر کنندگان خواستار استعفای وزیران مرتجع شدند، بدستور خود رضاخان، پلیس و یگانهای نظامی به‌مردم یورش بردند. در این یورش، بسیاری کشته و زخمی شدند و صدها نفر از تظاهر کنندگان بازداشت گردیدند. دوازده روز پس از آن، هنگامی که سخنرانان میتینگ مسجدشاه عبدالعظیم از ترکیب مجلس انتقاد کردند و در پاسخ از میان مردم، فریاد «مردم باد مجلس پنجم» برخاست، پلیس، میتینگ را بهم زد و بسیاری را بازداشت کرد. از این‌جا چنین برمی‌آید که حکومت رضاخان، پاسدار نظم پیشین بود و با قاطعیت علیه عصرهای دمکرات مبارزه می‌کرد. در همان روزها بود که زندانی کردن فعالان اتحادیه‌های کارگران و اعضای حزب کمونیست ایران، شدت گرفت. دارودسته رضاخان از همان آغاز برای سازش و زدویند با اردوگاه

فئودالی تلاش می‌کرد. همه این جاروجنجال جمهوریخواهی را برای آن ساخته و پرداخته بودند که مبارزه با قاجاریه را آسان‌تر کند، یعنی از بیزاری همگانی از این سلطنت پوسیده، سود بگیرند و در عین حال نقش مدافع نظم موجود را داشته باشند و به طبقات حاکمه ثابت کنند که تنها دیکتاتوری محکم نظامی است که می‌تواند از مصالح آنان دفاع کند.

در گرماگرم هیاهوی جمهوریخواهی کذابی، در نیمه‌مارس، رضاخان کوشید تا با یک کودتای درباری دیکتاتوری خودش را برقرار کند. برای این منظور به مذاکره با ولیعهد پرداخت. بامداد روز هجده‌مارس، رضاخان «دوستان» تازه خود—معین الدوله، مخبرالسلطنه، و احتشام‌السلطنه—را که می‌بایست ولیعهد و جانشین شاه را به کناره‌گیری از تاج و تخت قانع کنند، نزد وی فرستاد. ولیعهد با سرسختی خواست آنان را رد کرد. فرستادگان رضاخان پس از بازگشت با وی به‌شور پرداختند و گمان می‌رود پس از دریافت دستور تازه، شب هنگام دوباره به‌دربار رفته باشند. اما، این بار هم نتیجه‌ای بدست نیامد. روز دیگر، همین نمایندگان نزد ولیعهد رفتند و از طرف رضاخان به‌او وعده دادند که اگر به کناره‌گیری تن دهد، تا زنده است مستمری کلانی خواهد گرفت و اجازه خواهد داشت در ایران بماند و یکی از کاخ‌های بیرون شهر در اختیار او گذاشته خواهد شد. بنا به نوشتهٔ مگی، ولیعهد در پاسخ به این پیشنهاد گفت: به‌سردارسپه بگویند که تنها پس از پای گذاردن بر جنازهٔ من است که می‌تواند بر تخت بنشیند.^{۱۵}

با به‌پای آغاز فعالیت ضد قاجاریه، هم در روزنامه‌ها و هم در سخنان هواخواهان رضاخان، همه‌جانبه تلاش می‌شد تا اعتباری برای رضاخان بتراشند. در ضمن، این امر در آغاز، تا اندازه‌ای شکلی پوشیده و محجوبانه داشت و سپس آشکار و گستاخانه گفته می‌شد که رضاخان یگانه نامزد احراز مقام ریاست مملکت است. روزنامهٔ «ستارهٔ ایران» پیشنهاد کرده بود که با در نظر گرفتن خدمت‌های ویژهٔ رضاخان او را تا زنده است، رئیس-جمهور کنند، مجسمه‌اش را در اداره‌های دولتی و در مدرسه‌ها بگذارند و به افتخارش مدال ضرب بزنند.^{۱۶} اندکی پیش از آن در تبریز، با طمطراق

۱۵. ح. مگی، تاریخ بیست‌سالهٔ ایران، ج ۲، ص ۳۲۴.

۱۶. روزنامهٔ ستارهٔ ایران، ۱۹ مارس ۱۹۲۴.

بزرگی مجسمه رضاخان در پادگان نصب گردید.^{۱۷} در محافل، قداره‌بندان نظامی بی‌پروا از سلطنت دودمان تازه دم می‌زدند. اما چون کودتای «مسالمت آمیز» میسر نگردید، این نقشه چندی کنار گذاشته شد.

پیرو آنچه گفتیم، باید این اندیشه را که «نهضت جمهوریخواهی» سال ۱۹۲۴ از قشرهای پایین مردم آغاز گردیده و خلقی بوده است، یکسره نادرست دانست. این، هیاهو و جاروجنجال بود، نه جنبش. «نهضت جمهوریخواهی» سال ۱۹۲۴ در واقع یک نیرنگ تاکتیکی دارودسته ائتلافی ملاک و بورژوازی رضاخانی بود. اما ناگفته نماند که این هیاهو بازتابی هم در میان برخی قشرهای مردم پیدا کرد، و بودند کسانی که به صداقت سازندگان این جاروجنجال باور داشتند. از جمله بسیاری از نمایندگان روشنفکران بورژوازی امید داشتند که اعلام جمهوری امکان خواهد داد که کشور در راه پیشرفت گام نهد. رضاخان از این هیاهو، نه برای استقرار جمهوری، بلکه برای ضعیف ساختن مخالفانش بهره‌گرفت زیرا در آن هنگام هنوز از آن نیرویی که وی را نامزد پادشاهی کند، برخوردار نبود. این امکان، یک‌سال پس از رویدادهایی که شرح آن آمد، میسر شد.

هنگامی که آنچه می‌خواستند شد، یعنی دودمان قاجاریه حتی در میان اردوگاه فتودال‌ها نیز بی‌اعتبار گردید و خود آنها نیز چنانکه باید و شاید هراسان و بیمناک شدند، بی‌درنگ از اندیشه جمهوریخواهی دست کشیدند. در این هنگام، چنانکه بارها در ایران بوده و اکنون هم می‌شود دید، عنصرهای واپس‌مانده و تطمیع شده و لگردد که گویا به دفاع از حقوق پایمال شده اسلام برخاسته‌اند، در صحنه پدیدار شدند. برابر مجلس سیتینگ‌هایی تشکیل می‌شد. سپاه و پلیس بی‌تحرک بودند. گذشته از این، بنا به نوشته خبرگزار «نیویورک تایمز» در پایان ماه مارس «مخالفان» شاه دکان‌ها و بازار را غارت کردند. آن‌گاه بود که ملایان علیه نظام جمهوری سخت اعتراض کردند. اینها، شیوهی معمولی و مفسده‌جویانه بود: در آغاز «خشم بر حق ملت» را برمی‌انگیختند و سپس از ملت «دفاع می‌کردند».

باآنکه، بخش بزرگ عنصرهای دمکرات فریب خورده بودند، بسیاری

۱۷. روزنامه ستاره ایران، ۹ مارس ۱۹۲۴. ناگفته نماند این کار در ایران، یعنی جایی که پیش از آن بیرو قوانین دینی، نمایانندن سیما در نقاشی و پیکرسازی مجاز نبود، انجام می‌گرفت.

از آنها، هدف‌های واقعی نیرنگ «جمهوریخواهی» را دریافته و از جان و دل با آن مخالفت می‌کردند. شاعر، میرزاده عشقی، یکی از این شخصیت‌های اجتماعی بود. او به‌هیچ حزب سیاسی وابستگی نداشت و گاهی اندیشه‌های آنارشیستی را موعظه می‌کرد. اما موشکافی و دوراندیشی سیاسی‌اش به‌وی امکان داد که ورای هیاهوی ساخته و پرداختهٔ محافل حاکمه، همان ملاکان و بورژواها را ببیند. دربارهٔ فعالیت میرزاده عشقی، علیه جاروجنجال «جمهوریخواهی»، مکی، می‌نویسد: یکی از روزنامه‌های مخالف جمهوری و مخالف سردار سپه، هفته‌نامهٔ فکاهی «قرن بیستم» بود. ناشر و سردبیر هفته‌نامه، میرزاده عشقی، جوانی بود دمکرات، ایده‌آلیست و هوامخواه نظام جمهوری. اما در این دوران وی دشمن سرسخت آن جمهوری‌کذایی بود که ایرانیان را به‌طرفداری‌اش برمی‌انگیختند. در شمارهٔ ۲۸ ژوئن ۱۹۲۴ این هفته‌نامه، چند کاریکاتور و شعر و مقاله چاپ شده بود که در آنها این جمهوری و جمهوریخواهان‌ش را سخت به‌سخره گرفته بود. هفته‌نامه را پلیس بی‌درنگ جمع کرد و بزودی چنان نایاب شد که هر شماره‌اش در آن روزها تا دوپست ریال خرید و فروش می‌شد. میرزاده عشقی در مقالهٔ «آرم‌جمهوری» دربارهٔ الهام دهندگان واقعی جنجال «جمهوریخواهی» و اهمیت حقیقی آن، مطالب بسیار تندی نوشته بود. عشقی نیز، همانند دیگر شخصیت‌های دارای روحیهٔ دمکراتیک، بخاطر سخنان جسورانه و منصفانهٔ خود جان باخت. جلسوسان زرخرید کابینهٔ رضاخان او را کشتند. مکی می‌نویسد: پس از انتشار این شمارهٔ هفته‌نامه، میرزاده عشقی را بلستور دولت کشتند و چنین نمایانند که بلست دوناشناس کشته شده است. مرگ این شاعر خردمند، ضایعهٔ سنگینی برای همهٔ دمکرات‌ها بود. کشته شدنش، ضرت سختی بود بر پیکر آزادی. مردم از مرگ عشقی در ماتم شدند. جنازهٔ او را با مراسمی بزرگ و بی‌سابقه، در بخش شمال باختری شهر به‌خاک سپردند.^{۱۸}

تشییع جنازهٔ میرزاده عشقی به‌نمایش نیرومندی بدل گردید که در آن، بیش از سی‌هزارتن شرکت داشتند. بسیاری از مدیران روزنامه‌ها، حتی روزنامه‌های اردوگاه ملاک و بورژوازی، علیه قتل عشقی و شیوه‌های تروریستی کابینه در مبارزه با مخالفان، به‌مجلس اعتراض کردند و نویسندگان

روزنامه‌های «سیاست»، «قانون»، «نوبهار»، «قرن بیستم»، و جز اینها در مجلس بست نشستند.

بسیاری از مردم ساده ایران نیز ماهیت «نهضت جمهوریخواهی» را درک کردند. بخشی از نامه یکی از مردم آذربایجان ایران چنین است: «اگر با انصاف و بی‌نظری به همه این آقایان، ملایان، ملاکان، خان‌ها و سوداگران رنگارنگ ایالت خود بنگریم خواهیم دید که هیاهوی آنها هیچ شباهتی به طوفان انقلابی ندارد. ساده بگویم، آنها نقشی را به عهده دارند که تهران به آنها تحمیل کرده است. الهام دهندگان این «انقلاب‌فرمایشی» نمایندگان حکومت نظامیانند که رضاخان رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ سردهسته آنان است.»^{۱۹}

مسئله ساخته و پرداخته شدن «نهضت جمهوریخواهی» بدست هواخواهان رضاخان، در برنامه حزب کمونیست ایران که پس از آن انتشار یافت، نیز آمده است.

چنانکه پیش‌تر دیدیم، رضاخان پس از بازگشت از قم بی‌درنگ پیامی خطاب به ملت فرستاد که در آن چنین آمده بود: «هم‌میهنان! همانگونه که در عمل ثابت گردیده است، شخصیت‌های دولتی هیچگاه نباید مخالف با افکار جامعه باشند. دولت کنونی تا امروز مانع از ابراز احساسات ملی در هیچ گوشه‌ای از کشور نشده است... هنگامی که من در قم با نمایندگان روحانیون عالیمقام دیدار و با آنان درباره اوضاع کنونی کشور تبادل نظر کردم، همه ما سرانجام به این نتیجه رسیدیم که باید به همه مردم گوشزد کنیم تا از شعار جمهوریخواهی دست بردارند و همه نیرو و تلاش خود را صرف از میان برداشتن موانعی کنند که در راه اصلاحات و پیشرفت کشور قرار دارد؛ از یکایک مردم بخواهیم که با من همکاری و در راه اجرای هدف مقدس فوق و تحکیم دین و استقلال و تشکیل دولت ملی استوار، مرا یاری کنند. ازین رو، از همه میهن‌پرستان واقعی و فرزندان وفادار میهن مقدس می‌خواهم که از اندیشه جمهوریخواهی دست کشیده و بامن برای رسیدن به این هدف‌ها که در درک آنها همگی همفکر هستیم، متحد شوند.»^{۲۰}

۱۹. روزنامه باکنسکی رابوچی، ۲۱ آوریل ۱۹۲۴.

۲۰. روزنامه ستاره ایران، ۱ آوریل ۱۹۲۴.

این پیام در بیشتر روزنامه‌های پایتخت چاپ شد. با در نظر داشتن .
 رخدادهای روزهای پایان ماه مارس می‌توان گفت که این پیام زبیده
 منطقی سازش داروسته ائتلافی رضاخان با اشراف فئودال بوده است. بسیاری
 از روزنامه‌ها می‌کوشیدند چنین بنمایانند که رضاخان این گام را در زیر
 فشار ارتجاع و بناچار برداشته است. اما هنگامی که متن پیام را موشکافانه
 می‌خوانیم، می‌بینیم که رضاخان خود و یا کابینه‌اش را با کسانی که خواستار
 استقرار جمهوری بوده‌اند، یکی ندانسته است. او تنها یادآور شده است که
 دولت «مانع از ابراز احساسات ملی نشده است». رضاخان با اعلام بیطرفی
 خود گفته است که برای مصالح ایران، پایان دادن به نهضت جمهوریخواهی
 ضرورت دارد. ناگفته نماند که در پیام او درباره احمدشاه و یا قاجاریه هم
 سخنی نیست. اما رویدادهایی که پس از آن آمدگواه آن است که هنگامی
 که شعار «جمهوریخواهی» از دستور روز برداشته شد شعار «برکنار باد قاجاریه»
 برجای ماند. همه روزنامه‌ها و حزبها و جمعیتها و مبلغانی که تا همین دیروز
 کف برلب برای جمهوری نعره می‌زدند، لحن خود را یکسره دیگر کردند و
 به اثبات این نکته پرداختند که ایران برای داشتن نظام جمهوری هنوز آماده
 نیست. روزنامه «ستاره ایران» نوشته بود: «بنا به راهنمایی آقای رئیس‌الوزرا
 که هدف اصلی ایشان ترقی و عظمت ایران است و برای همین هم لازم دیده‌اند
 که از تغییر رژیم صرف‌نظر شود، ما از این پیشنهاد (یعنی تقاضای نظام جمهوری)
 دست می‌کشیم. بدیهی است که ما و آقای رئیس‌الوزرا یک هدف داریم و
 آن عظمت ایران است. خواه با استقرار جمهوری یا سلطنت مشروطه و یا هر
 نظام دیگری ما این کار را تنها برای رسیدن به همین هدف انجام می‌دهیم.
 امروز آقای رئیس‌الوزرا نبودن جمهوری را به سود میهن می‌داند و ما هم
 نظر ایشان را بی‌درنگ می‌پذیریم. در هر صورت، آقای رئیس‌الوزرا و همه
 میهن‌پرستان کشور باید بدانند که با چنین پادشاه بی‌لیاقت و چنین ولیعهدی
 نمی‌شود کشور را اداره کرد.»^{۲۱}

با آنکه رضاخان در همه روزهای هیاهوی جمهوریخواهی وانمود
 می‌کرد که هیچ دستی در آن ندارد، بروشنی پیدا بود که این هیاهو و

جنجال با پشتیبانی و ابتکار دولت بوده است. از این رو، چنین عقب‌گردی نمی‌توانست بحران کابینه را در پی نداشته‌باشد. کابینه وضعی بسیار لرزان به‌خودگرفت و چنین می‌نمود که میان دوآتش باشد. از سوی آن بخش روشنفکران، عناصر بورژوا-ناسیونالیست، مردم شهرها و بویژه تهران و تبریز و رشت و برخی شهرهای دیگر ایالت‌های شمال و مرکز ایران که می‌پنداشتند دولت بر آن است که قاجاریه را براند و نظام جمهوری برپای دارد و اصلاحات گسترده سیاسی و اقتصادی انجام دهد، فریب‌خورده بودند و دیگر به‌دولت باور نداشتند؛ و از دیگرسو، آن بخش اشراف فئودال و ملاکان بزرگ که پشتیبان احمدشاه بودند، بر آن شدند تا از فرصت بهره‌گیرند و رضاخان را به‌زیر آورند. چنانکه گفتیم، در مجلس، بخشی بزرگ از نمایندگان در نوسان بودند و وابسته بگونه‌ای مشروط یا به‌ائتلاف هواخواهان کابینه می‌پیوستند و یا به‌مخالفین آن. بدینسان مجلس می‌توانست مردم به کابینه رأی عدم اعتماد بدهد. در تهران، شایعه استعفای رضاخان و بازگشت احمدشاه پراکنده شد، احمدشاه پس از آگاهی بر رخدادهای پایتخت، بی‌درنگ به‌مجلس تلگراف و پیشنهاد کرد که مسئله دادن رأی اعتماد به‌دولت مطرح شود. وضع رضاخان بحرانی شده بود.

هواخواهان رضاخان با در نظر داشتن همه اینها، بر آن شدند که بر مخالفان پیشدستی کنند. هوارد، رایزن سفارت انگلستان، در شامگاه ۶ آوریل رضاخان را به‌حضور پذیرفت و چنین می‌نماید که پس از مشاوره دراز-مدتی، به او وعده پشتیبانی داده‌باشد. چون در همان شب، نشست مشورتی اسیران نظامی تشکیل شد. سحرگاه هفتم آوریل، رضاخان اعضاء کابینه و کیلان مجلس و نمایندگان ارتش را فراخواند و تصمیم خود را برای استعفا به‌آنان بازگفت. رضاخان گفته بود، استعفایش بدان سبب است که در این اواخر علیه همه کارها و اصلاحات او تحریکاتی می‌شود که وی از مبارزه با آن تحریکات خسته شده است. گذشته از این، رضاخان نامه‌ای رسمی به‌مجلس نوشت و همین توضیح را برای استعفای خود داد. نیمه روز هفتم آوریل، رضاخان به‌بومهن در ۴۰ کیلومتری تهران رفت. از روز هفتم آوریل مجلس پیاپی تشکیل جلسه می‌داد. نظریاتی که در آنجا گفته می‌شد، یکسان نبود. برخی از نمایندگان برای تشکیل کابینه به‌ریاست

مستوفی‌المالک پافشاری می‌کردند و برخی دیگر که خواستار دادن رأی عدم‌اعتماد به کابینه رضاخان بودند، پیشنهاد معین دیگری نداشتند. اما بخش بزرگ نمایندگان نمی‌دانستند چه کنند. در هفتم آوریل، پاسی از شب گذشته، پس از مباحثه‌های بسیار و پرهیجان، سرانجام تصمیم سازشکارانه‌ای گرفته شد و بر این قرار شد که گروهی نماینده از همه فراقسیون‌ها نزد رئیس‌الوزرا بروند و سبب استعفای او را روشن کنند. اینان می‌بایست هشتم آوریل نزد رضاخان می‌رفتند، اما آن روز، مجلس برای رسیدگی به مسئله رأی اعتماد به دولت تشکیل جلسه داده بود و هیئت نمایندگی نتوانست به‌انجا برود.

۷ تا ۹ آوریل وضع تهران بسیار بحرانی بود. از یک‌سو در شهرخبر بازگشت احمدشاه پخش می‌گردید (این شایعه‌ها را بیش از همه عمال رضاخان برای هدف‌های مفسده‌آمیز خویش پخش می‌کردند)، از دیگر سو فرماندهی نیروهای مسلح لحنی تهدیدآمیز به‌خود گرفته بود. رضاخان پیش از اینکه از تهران برود، فرماندهان همه لشکرها را از استعفای خود آگاه کرده بود.^{۲۲} روز هفتم آوریل، رضاخان پیش از آن که به بومهن برود، در تلگرام محرمانه‌ای به فرماندهان منطقه‌های نظامی دستور داده بود که با اتمام حجت از مجلس بخواهند تا وی را بازگردانند و همچنان در رأس دولت بگذارند.^{۲۳} گذشته از این، هنگامی که رضاخان استعفا می‌داد، کارهای کشوری و اداری پایتخت را به محمود انصاری، رئیس‌ستاد ارتش واگذار کرد. بدینسان در تهران و بیشتر ایالت‌ها، همه قدرت در عمل بدست رضاخان باقی مانده بود و او در بهره‌گیری از این قدرت درنگ نکرد. در تهران، گروه‌های نظامی و پلیس در خیابانها و در برابر ساختمان مجلس، راه افتادند. صدها تن از عمال رضاخان با لباس مبدل، در بازارها و مسجدها، با سخنان مزورانه خود، اوباشان متعصب را تحریک می‌کردند و اینان به نوبه خود با تهدید مجلس، خواستار بازگردانیدن بی‌درنگ رضاخان بودند. روز ۸ آوریل، مجلس تلگرام‌های تهدیدآمیزی از فرماندهان منطقه‌های نظامی دریافت داشت. در تلگرام امیراحمدی، فرمانده منطقه نظامی غرب (همدان)

۲۳. همانجا، ۱۸ آوریل ۱۹۲۴.

۲۲. روزنامه باکینسکی رابوچی، ۱۸ آوریل ۱۹۲۴.

گفته می‌شد که اگر مجلس برای بازگرداندن رضاخان کوشش نکند، آنگاه او پس از ۴۸ ساعت، همه سپاهیان زیر فرمانش را که حاضرند خون خود را بخاطر فرمانده کُل بریزند، آماده خواهد کرد. در تلگرام دیگری از فرمانده نظامی منطقه شرق (مشهد) تهدیدی آشکارتر به چشم می‌خورد: اگر در مدت دو روز، تصمیمی اتخاذ نشود، ارتش راهی پایتخت خواهد شد!

در همین هنگام، روزنامه‌های زرخرید برای بازگشت رضاخان به فعالیت پرهیجانی پرداختند و او را به مرتبه «قهرمان ملی» رسانیدند و می‌نوشتند: «یگانه مردی توانست که دوران جنبش مشروطه‌خواهی و انقلاب ایران، او را پروراند است». روزنامه «ستاره ایران» در مقاله‌ای علیه نمایندگان مردد مجلس پنجم با خشم نوشته بود: «این مجلسی که از پای تا سر در غرض‌ورزی و خیانت فرو شده است، مجلسی که سرپایش را وطن‌فروشی و پلیدی فرا گرفته است، مجلسی است که هیچگاه مردانگی و فداکاری نداشته و از همان آغاز فعالیتش به سبب بی‌لیاقتی با گام‌های سریع کشور را به ورشکستگی مالی برده است. این مجلس بی‌احساس و محافظه‌کار بزودی کشور ما را به روزگار سه‌سال پیش باز می‌گرداند (روزنامه، جنبش‌رهایی-بخش خلق را در نظر دارد)». این روزنامه، هنگام نگارش ویژگی‌های نمایندگان مجلس، نوشته بود: «اندک مردمی دور از سیاست، مستی پیر سیاست‌باز که خودخواهی آنان مانع از درک نیازهای کشور و شنیدن خواست‌های مردم ایالت‌هاست. از آنان کاری ساخته نیست، جز اینکه پولی به کیسه بزنند و مستغلات بسازند. اینان در آرزوی پیوستن به اشراف و اعیان پوسیده هستند و نقشه‌های اشراف و فئودال‌ها را انجام می‌دهند».^{۲۵}

همه این‌ها مؤثر بودند. از یک سو ترس از ارتش و از دیگر سو، دهشت از ناخرسندی خلق و وحشت از انقلاب، مجلس را بر آن داشت که هر چه زودتر حکومتی استوار بر سر کار بیاورد.

در شامگاه ۸ آوریل مجلس به کابینه رضاخان، و یا بهتر بگوییم به خود او، رأی اعتماد داد. از صدنماینده، ۹۶ نفر به او رأی دادند.^{۲۶} در

۲۴. ح. مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۲، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

۲۵. روزنامه ستاره ایران، ۸ و ۹ آوریل ۱۹۲۴.

۲۶. روزنامه ستاره ایران، ۱۰ آوریل ۱۹۲۴. روزنامه باکنسکی رابوچی در شماره ۱۳ آوریل

۱۹۲۴، تناسب آراء را ۸۶ به ۲۰ نوشته است.

همان جلسه، هیئتی شامل دوازده نماینده برگزیده شد که به‌بومهن نزد رئیس‌الوزرا بروند «سبب استعفای او را روشن سازند و برای بازگشت او بکوشند». مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس، خبر تصمیم مجلس را به‌رضاخان تلگراف کرد. بامداد روز ۹ آوریل، هیئت نمایندگی که مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، مصدق‌السلطنه و جز آنها عضویش بودند، به‌بومهن رفتند و رضاخان پس از چند ساعت آنها را پذیرفت. او «که آگاه شده بود، توپ و تشره‌هایش کار خودشان را کرده‌اند، مدتی از بازگشت و تصدی مقام ریاست وزرا خودداری می‌کرد»^{۲۷}. «سرانجام پس از مذاکراتی طولانی، و درست‌تر بگوییم ناز و غمزه، رضاخان بر آن شد که به‌مقام ریاست‌وزرا بازگردد و در کارهای خود از قوانین مشروطه و تصمیمات مجلس پیروی کند»^{۲۸} همان روز رضاخان راهی تهران شد و دردهم آوریل، کابینه تازه را تشکیل داد. بدینسان هیاهوی دوماهه مردم فریبانه جمهوریخواهی پایان رسید. مکی می‌نویسد که سردار سپه برای استوار ساختن موقعیت خود و از میان برداشتن پایداری دشمنانش، ناچار به‌انجام نقشه‌ای دیگر شد و از راه زور و فشار و تهدید و تطمیع مخالفان را فرمانبردار کرد^{۲۹}.

تلگرام احمدشاه به‌مجلس، مرحله نهایی رویدادهای ژانویه تا مارس بود. او که دیده بود نتوانسته است رئیس‌الوزرای منفور را برکنار کند نوشته بود: چون من به‌قانون اساسی سوگند یاد کرده‌ام، و در این اواخر بر اینکه رضاخان، قانون‌اساسی را نقض کرده است آگه شدم، نسبت به‌او احساس دوستانه ندارم؛ اما، چون مجلس به‌او رأی اعتماد داده است، من نمی‌خواهم کاری مخالف اراده مجلس کرده باشم و به‌ولیعهد دستور می‌دهم که اجازه تشکیل کابینه را به‌رضاخان بدهد^{۳۰}.

باید به‌این نکته هم اشاره کنیم که از نخستین روزهای آوریل (همینکه رضاخان استعفا داد و پس از گفتگوهایش با رایزن سفارت انگلیس)، روزنامه‌های زرخیر تهران، سخت به‌فعالیت افتراآمیز علیه شوروی آغاز کردند. این

۲۷. ح. مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۲، ص ۳۵۳.

۲۸. روزنامه باکنسکی رابوچی، ۱۳ آوریل ۱۹۲۴.

۲۹. ح. مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۲، ص ۳۴۴.

۳۰. همانجا.

فعالیت با صوابدید دولت انجام گرفت و هدفش آن بود که توجه مردم را از سازش دارودسته‌های ائتلافی ملاک و بورژوازی با اشراف فئودال به جایی دیگر معطوف دارد. مسیر این حرکت تدریجی که ساخته و پرداخته محافل حاکمه ایران در سال ۱۹۲۴ بود، از هیاهوی ضدقاجاریه آغاز شد و سپس از رهگذر جنجال «جمهوریخواهی»، به فعالیت مفسده آمیز ضدشوروی رسید.

پس از رویدادهای آوریل ۱۹۲۴ و تشکیل کابینه تازه، وضع رضاخان استوار شد. در آوریل و مه، دولت به تصفیه ادارات دولتی پرداخت و دست نشاندهگان خود را به جای کارمندانی که برایش نامطلوب بودند، گماشت. به نظمی و عدلیه توجهی ویژه شد. در مورد قاجاریه، بظاهر از مشی «آشتی» پیروی می‌شد و در عمل شاه و ولیعهد را نادیده می‌گرفتند.

در ماه‌های مه و ژوئن، ائتلاف رضاخانی خود را برای سرکوبی تازه عنصرهای دمکرات و اتحادیه‌های کارگری و حزب کمونیست که می‌توانستند بزرگترین مانع در راه استقرار دیکتاتوری نظامی باشند، آماده می‌کرد. در همان هنگام، با اشراف درباری نیز برای برکنار کردن قاجاریه دست به سودا زده بودند و برای این، هم از تهدید و هم از تطمیع کار می‌گرفتند.

حادثه‌ای دست دولت را باز گذاشت. نیمه ژوئیه در تهران، یک چشمه «معجزه‌آسا» کشف شد که آب آن گویا هر بیماری سخت و سنگینی را درمان می‌کرده است. جماعتی که متعصبان آنها را برانگیخته بودند، پیرامون این چشمه گرد می‌آمدند. ایامبری، کنسول امریکا در تهران، روز ۲۰ ژوئیه، هنگامی که می‌خواست از چشمه عکس بگیرد، مورد ضرب قرار گرفت و جان سپرد. اثر این رویداد از نظر دیپلماسی بسیار زود از میان دولت‌های ایران و ایالات متحده امریکا برطرف گردید. اما، حکومت رضاخان با بهره‌گیری از آن در تهران و چند ایالت حکومت نظامی اعلام کرد. نخستین کسانی که مورد سوءظن بودند، بازداشت و به دادگاه تسلیم شدند. اما، دمکرات‌ها هدف اصلی پیگرد و بازداشت بودند. صدها کمونیست، اعضای اتحادیه‌های کارگری و مردمانی که اندیشه‌های پیشرو داشتند، روانه زندان-ها شدند و مورد شکنجه و اهانت قرار گرفتند. در پاییز سال ۱۹۲۴، حزب کمونیست ایران، در اثر فشار به فعالیت ژرف پنهانی رانده شد و

اتحادیه‌های کارگران به هرگونه، زیر پیگرد قرار گرفتند. رضاخان، میهن پرستان حقیقی را بدین گونه سرکوب کرد. اما درباره مخالفان سیاسی جناح راست، یادآور باید شد که هر چند برخی از آنان (هواخواهان مدرّس و اشراف درباری) بازداشت شدند، این کار تنها برای فشار بر اقلیت مخالف رضاخان در مجلس و منفرد ساختن خرمگس‌های درباری بود. در پایان ماه اوت بار دیگر مسئله رأی اعتماد به دولت در مجلس مطرح شد. اکثریت مجلس به کابینه رضاخان رأی اعتماد داد. با این همه، وی از این کار برای تغییر اعضای نامطلوب کابینه بهره‌گیری کرد. روز ۳۱ اوت رضاخان کابینه تازه را معرفی کرد. وزیران سوسیالیست از هیئت دولت برکنار شدند و فتودال‌هایی چون سردار اسعد، خان بزرگ بختیاری و نیز دست‌نشانندگان بی‌میانجی رضاخان از قماش امیراقتدار به عضویت کابینه درآمدند.

بدینسان، در پاییز سال ۱۹۲۴، ستیز میان دارودسته‌های ائتلافی ملاک و بورژوازی و فتودال‌ها در عمل پایان رسید و تنها همین مانده بود که قاجاریه برکنار شود. یکسال برای تدارک آن رفت که برکنار کردن قاجاریه مایه شعله‌ورگردیدن آتش انقلابی تازه‌ای نشود. این آمادگی از سوی در دامن زدن به تبلیغ نلسیونالیستی و دست‌وپا کردن اعتبار برای رضاخان و از دیگر سو در تشدید پیگرد نیروهای دمکراتیک و پیش از همه حزب کمونیست ایران و اتحادیه‌های کارگران جلوه می‌کرد.

سیاست مرکزیت دولت

حکومت رضاخان و طبقه‌های حاکم بر ایران، پس از یکسره کردن کار جنبش‌های رهایی‌بخش خلق و دمکراتیک، به مبارزه علیه تجزیه‌طلبی برخی از فئودال‌های بزرگ و خان‌های عشایر که از حکومت مرکزی فرمان نمی‌بردند، شدت بخشیدند.

چنین مبارزه‌ای پیش‌تر (در سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی) هم شده بود. اما، به تشکیل یافتن دولت پادشاهی و مرکزی نیرومند، چنانکه در اروپا دیده‌ایم نینجامید. در پی حکومت مرکزی نیرومند و زودگذر در روزگار شاه‌عباس اول و نادرشاه افشار، روزگار دراز از هم گسیختگی و جنگ‌های فئودالی پدیدار شد. دولت ناچار بود با جنگ، ولایت‌هایی را تسخیر کند که بار دیگر از اطاعتش سرباز می‌زدند. علت آن بود که ایران در سده هجدهم، و تا اندازه‌ای در سده نوزدهم، هنوز از نگر اقتصادی، دولتی یک‌پارچه نبود. گذشته از این، خاک ایران، جایگاه اقوام و ملیت‌های گوناگون ایرانی و غیرایرانی بود که زیرستم اشراف فئودال بودند و این ستم آنان را به تجزیه‌طلبی می‌راند. در سده نوزدهم، و بویژه در نیمه دوم آن، سیاست استعماری دولت‌های اروپایی و از جمله انگلستان که با پشتیبانی از استقلال برخی فئودال‌ها می‌کوشیدند ایران را به کشوری وابسته بدل کنند، انگیزه دیگری برای تجزیه‌طلبی شد. با این همه، در آغاز سده بیستم، حکومت مرکزی در ایران بی‌اندازه تحکیم یافته و سبب هم آن بود که پیشرفت مناسبات کالایی—پولی در برخی ولایت‌ها که پیش‌تر منطقه‌هایی بسته بودند و در آنجا مناسبات جنسی—اقتصادی برتری داشت، با همه کندی‌اش، رفته‌رفته به شکل بازاریگانه انجامید. اما در کنار این، سیاست محافل حاکمه که بر فئودال‌های بزرگ تکیه داشتند، مانع از مرکزیت دادن واقعی به دولت بود. فئودال‌های بزرگ با داشتن زمین‌های زراعتی پهناور،

رعایای بسیار، گروه‌های قابل توجه مسلح و برخورداری از قدرت اداری و قضایی، در عمل در برابر دولت مرکزی استقلال داشتند که این خود هماهنگ با هدف‌های دولت‌های امپریالیستی بود. چنانکه انگلستان همه‌جانبه از تجزیه‌طلبی عشایر خوزستان پشتیبانی می‌کرد. درباره فئودال‌های ماکو نیز که از حمایت روسیه تزاری برخوردار بودند، همین را می‌توان گفت.

نخستین جنگ جهانی که انگیزه سست شدن حکومت مرکزی گردید (به‌علت‌های اقتصادی و سیاسی)، به‌گسترش تجزیه‌طلبی در همه گوشه و کنار ایران یاری رسانید. پس از پایان جنگ و پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، هنگامی که در ایران، علیه امپریالیسم انگلستان و ارتجاع درونی، جنبش‌های مختلفی برخاسته و دامن خلاق یافت، دولت مرکزی نمی‌توانست با تجزیه‌طلبی فئودال‌های بزرگ مبارزه کند و افزون بر آن با برخی از آنان برای پیکار مشترک علیه زحمتکشان (درگیلان، خراسان، آذربایجان و جز اینها) هم‌دست شده بود. اما، دولت پس از سرکوبی جنبش‌های مختلفی برخاسته، به «مطیع ساختن» بخش‌های گوشه و کنار ایران آغاز کرد و در این کار از پشتیبانی ملاکان و بورژوازی سوداگر که خولستار استقرار دولت نیرومند مرکزی و امنیت در درون کشور بودند، برخوردار بود.

در مرحله نخست، مبارزه برای درهم شکستن استقلال برخی فئودال‌ها در بخش‌های شمالی، یعنی در جایی آغاز گردید که مردم آن بیشتر لسان داشتند و با گرایش‌های تجزیه‌طلبی سران عشایر مخالف بودند، زیرا این گرایش‌ها، سد راه گسترش بازرگانی و کشاورزی بود. سپاهیان دولتی با برخورداری از پشتیبانی سکنه بلسانی، گروه‌های مسلح خان‌های قبیله‌های شاهسون، طوالش و خلخال را در آذربایجان و گیلان درهم شکستند. در آستانه سال ۱۹۲۲ عشایر بخش‌های اردبیل و تبریز و میانه و دیگلی داش و جز آنها، خلع سلاح شده بودند.

مبارزه، در بخش‌های کوهستانی، و از جمله در کردستان، دشوارتر بود. در آنجا، بسیاری از عشایر، متحد شده بودند. مبارزه‌ای که از پایان سال ۱۹۲۱ با اینان آغاز شده بود، با کامیابی گاه‌به‌گاه طرفین، تا سال ۱۹۲۵ ادامه داشت. سبب دشواری «مطیع ساختن» کردستان این بود که، کردها، هنگام نبرد

علیه سپاهیان مرکزی، از استقلال ملی خویش نیز دفاع می کردند. سمیتقو، فتودال بزرگ و یکی از سرکردگان کردها، شعارهای ناسیونالیستی دربارۀ تشکیل کردستان مستقل به میان آورده بود. در نیمۀ ژوئیه سال ۱۹۲۲، گروه‌های مسلح او درهم شکسته شدند و جایگه او—**چهریق قلعه**—را سپاهیان دولتی با یک یورش گرفتند. خود سمیتقو به ترکیه گریخت و پس از یکسال با اجازه دولت، بار دیگر به ایران آمد و در سال ۱۹۲۴، باز سر به شورش برداشت که پس از چند ماه سرکوب شد. سپس، در سال ۱۹۲۶، در کردستان دوباره شورش شد. ناسیونالیست‌هایی که از عراق و ترکیه آمده بودند و نیز شاهزاده سالارالدوله، مرتجع مشهور، سرکردگان این شورش بودند. امپریالیست‌های بریتانیا که تلاش داشتند از رضاشاه، امتیازاتی دیگر بگیرند، به این شورش دامن زدند.^۱ همینکه میان رهبران شورش و دولت سازش شد، انگلیسی‌ها از یاری به کردهایی که به مبارزه برخاسته بودند، دست کشیدند.

زحمتکشان کرد که در قیام شرکت داشتند، برای بهبود وضع اقتصادی خود مبارزه می کردند و علیه شدیدترین ستم ملاکان، بوروکراتها و قداره‌بندان نظامی ایران برخاسته بودند. اما، قشر بالایی فتودال قبیله‌های کرد به هیچ روی برای رهایی زحمتکشان کرد نمی‌کوشید، تنها برای نگاه داشتن امتیازهای خود تلاش داشت و به جنبش خیانت می‌کرد.

در همان هنگام، مبارزه با فتودال‌ها در ایالت‌های مرکزی نیز آغاز گردید، در ژوئن سال ۱۹۲۲ سپاهیان دولتی به عملیات گسترده نظامی در لرستان پرداختند. آنان تا فرارسیدن پاییز، بروجرود، مهمترین شهر لرستان و دیگر نقاط مهم را تصرف کردند. اما فرمانبردار ساختن کامل لرستان چندسال—تا سال ۱۹۳۰—یعنی زمانی که راه‌های شوشه به آنجا کشیده شد و استحکامات و جز اینها ساخته شدند، بدرازا انجامید. در لرستان هم، مانند کردستان و بخش‌های دیگر که مردم آن کوچ‌نشین هستند، خان‌ها و اشراف عشایر با سودگرفتن از جنبش، دولت را وادار به پذیرفتن امتیازهای

۱. می‌دانیم که انگلیسی‌ها در آن سال‌ها، تلاش داشتند که در زیر علم خود، دولت کردستان بزرگ را بسازند و از تجزیه‌طلبی سرمداران فتودال عشایر کرد ترکیه و ایران، پشتیبانی می‌کردند.

خود کردند.

در دیگر بخش‌های کشور—خراسان، فارس، بلوچستان و جز اینها— نیز خلع سلاح قبیله‌ها، انجام گرفت. مبارزه در خوزستان با شورش شیخ خزعل—بزرگترین فئودال ایران— که در عمل، سال‌های دراز، هیچ وابستگی به دولت نداشت، آخرین و مهمترین مرحله بود. همه گزینش‌های بزرگ کشوری و لشکری (دربارۀ گزینش کارمندان میانه و خرد جای سخن هم نیست) در خوزستان با پیشنهاد و یا دست کم با موافقت خزعل انجام می‌گرفت. قرارداد میان انگلستان و خزعل در عمل همه جنوب باختری ایران را در قیمومیت بریتانیا گذاشته بود. چندسال پیاپی از خوزستان به تهران، مالیاتی نرسید و همین، دستاویز برخورد، میان خزعل و حکومت مرکزی گردید.

پاییز سال ۱۹۲۴، میلسپو به اشاره رضاشاه، از خزعل خواست که پس‌افت مالیاتی سال‌های رفته را بپردازد و خزعل تن در نداد. پس از آن رضاخان و خزعل، تلگراف‌های تندی به یکدیگر مخابره کردند و سرانجام خزعل نوشت: من به هیچ روی شما را رئیس شورای وزیران نمی‌شناسم. شما غاصب هستید و بی‌هیچ دلیلی، پادشه قانونی و مشروطه‌خواه را از کشور رانده‌اید. شما پایتخت را اشغال کرده‌اید و مثل غاصبان نیروهای مسلح دولت را به اختیار خود گرفته‌اید. پس از آن، دوطرف، خود را سخت برای پیکار آماده کردند. در چند روز، نزدیک به سی و پنج هزار تن، بختیاری‌های مسلح و نمایندگان قبیله‌های دیگر در اهواز گرد آمدند. خزعل، برای بهره‌گیری از پشتیبانی ملایان با نفوذ، هدیه‌هایی به نجف فرستاد. گذشته از این، از فیصل پادشه عراق که دست‌نشانده انگلیسی‌ها بود، یاری خواست و فیصل هم وعده داد که همچنان، بی‌طرفی دوستانه‌اش را نگه دارد. در کنار آن، خزعل برای آنکه شورش را مبارزه برای قانون اساسی وانمود سازد، کمیته شورش «سعادت» را تشکیل داد و این کمیته نیز به نوبه خود پیامی منتشر کرد که آخرین بخش آن چنین بود: «هنگام آن رسیده است تا همه دمکرات‌های حقیقی و همه کسانی که پیشرفت، ملت و میهن را گرمی می‌دارند، به پای خیزند و برای بازگردانیدن شاهنشاه، و استوار ساختن بنیاد

مشروطیت، از جان خویش دریغ نکنند». خزعل، بنام کمیته از احمدشاه خواست تا به خوزستان بیاید و لشکرکشی به تهران را رهبری کند، اما احمد شاه که به پیامد این مبارزه، باور نداشت، از دخالت آشکار خودداری کرد و با دیپلماسی به فرستاده خزعل گفت که پس از «پایان مسئله خوزستان»^۳، پاسخ خودش را خواهد داد. سرهنگ رضاقلی خان ارغون، فرمانده سپاهیان دولتی در خوزستان که فرمانده نیروهای مسلح شورشی گردید، شاهزاده صیدرالذوله، ثقة‌الملک، والی اهواز و بیشتر کارمندان بلند پایه کشوری ایالت، به شورشیان پیوستند.

در ۳۱ اکتبر سال ۱۹۲۴، رضاخان برای پیوستن به اردو، راهی خوزستان شد. ۶ نوامبر، او به اصفهان رسید و سپس راه شیراز به پیش گرفت. رضاخان، در این شهرها با نمایندگان کنسولگری‌های انگلستان، صحبت‌هایی داشت. وی پس از رسیدن به بوشهر، در روز ۱۵ نوامبر، اعلامیه‌ای انتشار داد که در آن ضمن تهدید به مردم خوزستان پیشنهاد شده بود دست از پایداری بکشند تا از کيفر سخت رهایی یابند. میان سپاهیان حکومت و گروه‌های شورشی، چند روز زدو خورد بود. اما، ناگهان از خزعل تلگرامی به رضاخان رسید که در آن پایان پیکار اعلام شده بود. رضاخان خواهان تسلیم بی‌قید و شرط گردید.^۴ خزعل بزودی نامه‌ای برای رضاخان فرستاد که یکسره فرمانبرداری خود را اعلام داشته و تنها برای خودش تأمین خواسته بود. هفته‌های پس از این، سپاهیان دولتی مراکز اصلی مسکونی خوزستان را تصرف کردند و در پایان سال ۱۹۲۵، خلع سلاح قبیله‌های خوزستان پایان گرفت.

اما، چه شد که خزعل به این زودی تسلیم گردید؟ شورش سمیتقو و نیز مبارزه با خان‌های عشایر در بخش‌های شمالی و مرکزی، برای دولت بسیارگران پایان گرفت و زمان درازی دوام داشت. اما خزعل گروه‌های مسلح بیشتری به فرمان داشت که با جنگ افزارهای بهتری مجهز بودند.

۳. ح. سکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، ص ۱۷۵ و ۱۷۹.

۴. روزنامه باکینسکی رابوچی، ۲۳ نوامبر ۱۹۲۴.

۵. چنانکه، گروه‌های مسلح خزعل، دارای توپخانه و نیز قایق‌های موتوری نظامی بودند (روزنامه باکینسکی رابوچی ۳۱ دسامبر ۱۹۲۴).

هنگامی که در سال ۱۹۲۲ نخستین بار برای فرمانبردار ساختن خوزستان، تلاش شد سپاه نه‌چندان بزرگ نظامی که به‌آنجا فرستاده شده بود، یکسره نابود شد و دولت، فرمانبردار ساختن ایالت را برای روزگاری مناسب‌تر گذاشت. در پایان سال ۱۹۲۴، هنگامی که پایداری در دیگر بخش‌های کشور از پایه درهم شکست و زمینه برای فرستادن نیروهای عمده به جنوب فراهم گشت، این روزگار مناسب فرارسید. همپای این، در سال ۱۹۲۴، افکار اجتماعی نیز در ایران برای مبارزه با خزعل آماده شده بود. روزنامه‌های دولتی، دیرزمانی، مقاله‌ها و نوشته‌هایی دربارهٔ روزگار تیرهٔ مردم خوزستان و هم در این باوه چاپ می‌کردند که اصلاحات ایران را نمی‌توان در خوزستان انجام داد و جز اینها، گذشته از این، مبارزه با خزعل هنگامی آغاز شد که میان دارودستهٔ ائتلافی ملاک و بورژوا و فنودال‌ها، سازش بدست آمده بود. خزعل دیگر نمی‌توانست به‌پشتیبانی جدی فنودال‌های بخش‌های دیگر ایران امیدوار باشد.

اما، شکست شورش، علت‌های دیگری هم داشت. خزعل نیز دست‌نشاندهٔ امپریالیسم بریتانیا بود و از منافع آن دفاع می‌کرد. دولت انگلستان سال‌های پیاپی، به‌هرگونه از تجزیه‌طلبی خزعل پشتیبانی کرده بود. کاپیتان نوئل، از جلسوسان سرشناس بریتانیا، برای هدفی ویژه—سازمان دادن اتحاد قبیله‌های جنوب (درست‌تر بگوییم: کنفدراسیون جنوب ایران)—به خوزستان آمده بود؟ اما در این زمان در سیاست انگلیسی‌ها دگرگونی رخ داد و آنان به‌پشتیبانی از رضاخان پرداختند چه، می‌دیدند رژیم دیکتاتوری وی، بسا بهتر از خزعل، از مصالح بریتانیا دفاع می‌کند. ال‌ول ساتن، اندیشهٔ محافل حاکمهٔ انگلستان را چنین آورده است: «بگذار شرکت نفت آزادی عمل کمتری داشته‌باشد و به‌جای آن از امنیت بیشتری برخوردار گردد که به خودی خود، غرامت بسنده‌ای است.»^۷ از این رو، امپریالیست‌های بریتانیا از این شورش همچون، ابزار فشار بر دولت رضاخان برای گرفتن امتیازی بیشتر سود گرفتند. هنگامی که رضاخان راهی خوزستان گردید، سفارت انگلستان به وزارت امورخارجة ایران یادداشتی داد که در آن گفته شده بود اگر خطری

صنایع نفت را تهدید کند، دولت بریتانیا به خود حق می‌دهد تدابیری که ضرور بداند، بکار بندد. انگلستان تلاش داشت که برای شرکت نفت انگلیس و ایران، امتیازهای سودمندتری از ایران بستاند و دیده شد که پس از سرکوبی شورش، بزودی قلمرو فعالیت شرکت نفت گسترش یافت و از جمله حق استخراج نفت در قصرشیرین را هم به این شرکت دادند. م. س. ایوانف می‌نویسد: «در دسامبر سال ۱۹۲۴، در پیامد میان‌بجگیری انگلیسی‌ها که آن هنگام با رضاخان درباره مسئله بسیار مهم خود—پدید آوردن زمینه گسترش فعالیت شرکت نفت انگلیس و ایران—به توافق رسیده بودند... شیخ خزعل خود را تسلیم رضاخان کرد...». ۸. مقام‌های نظامی، خزعل را همراه پسرش، از خوزستان، روانه تهران کردند و پس از چندی پنهانی به دستور رضاشاه کشته شد. پس از آن، رضاخان، تعهداتی را که به‌گردن گرفته بود «شرافتمندانه!» انجام داد... هنگامی که در سال ۱۹۲۹ کارگران مؤسسه‌های شرکت نفت بریتیش پترولیوم، در نتیجه شرایط تحمل‌ناپذیر کار و دستمزد بی‌اندازه ناچیز، اعتصاب کردند، نیروهای رضاشاه این اعتصاب را به‌آتش و خون کشیدند. مکی بر آن است که سیاست دوگانه انگلستان که می‌کوشید از دولت ایران امتیاز بگیرد و در واقع از رضاخان پشتیبانی می‌کرد و نمی‌خواست از قدرت وی کاسته شود، انگیزه شورش خزعل بوده است. او یادآور می‌شود که در حقیقت شورش آغاز نگردید: هیچ نبرد جدی رخ نداد، گروه‌های مسلح خزعل که شمار آنها از اردوی رضاخان بیشتر بود، به دستور انگلیسی‌ها تسلیم شدند! به هر رو، پایان مسالمت‌آمیز این شورش بزرگ، گواه سازش رضاخان با استعمارگران بریتانیا است. و از این رو، این ادعا که شکست خزعل، شکست امپریالیسم بریتانیا بوده، یکسره، یاه و باطل است. خود رضاخان، در کتاب «سفرنامه خوزستان» مدعی است که سفارت انگلستان او را تهدید کرده بود، اما بی‌آنکه بی‌می به‌خود راه دهد، علیه انگلیسی‌ها اقدام کرده است. اما راستی آن است که انگلیسی‌ها، نه تنها خطری برای رضاخان نداشتند، بلکه برعکس، پایان «مسالمت‌آمیز» شورش پای تا سرکار انگلیسی‌ها

۸. م. س. ایوانف، تاریخ مختصر ایران، ص ۳۰۹.

۹. ح. مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۳، ص ۲۹۰ و ۲۹۱.

بود. خزعزل در حساسترین لحظه‌ها برای مشورت، نزد نمایندگان انگلستان رفت و آنان به‌وی پند (فرمان) دادند که تسلیم شود.

در تهران از رضاخان، به‌عنوان فاتح پیشوازشد. برایش آذین بستند و جشن گرفتند. نمایندگان سوداگران و محافل بلندپایهٔ اداری و نمایندگان مجلس به‌رضاخان شادباش گفتند. دلاوری جنگی او، پیوسته در روزنامه‌هایش، ستایش می‌شد. در همان هنگام، بنابه سنت، مخابرهٔ تلگراف‌های بی‌شمار از ولایت‌ها به‌رضاخان، سازمان داده شد. تا فرارسیدن تابستان ۱۹۲۵ بیشتر قبیله‌های خوزستان خلع‌سلاح گردیده و سپاهیان دولتی به‌فرمانبردار ساختن قبیله‌های خراسان پرداختند.

میان قبیله‌های ترکمن و کرد (خراسان) در بهار سال ۱۹۲۴، جوشش و سپس شورش آشکار آغاز شد. دولت، پیش از فرونشاندن شورش خزعزل نمی‌توانست در این پهنه‌کاری مؤثر بکند. در خراسان، حتی جمهوری اعلام شده بود (بسرکردگی عثمان آخوند، نمایندهٔ اشراف ترکمن). دولت با دشواری بسیار توانست این شورش را در پایان سال ۱۹۲۵ فرونشاند.

فرمانبردار ساختن فتودال‌های بزرگ در گوشه و کنار و خلع‌سلاح عشایر، چندسال پیاپی، برای دولت دشواری‌هایی بزرگ پدید آورده و هزینه‌های کلانی را سبب شده بود. بارها شده بود که عشایر، پس از فرمانبردار شدن باز دست به‌اسلحه بردند. دولت این شورش‌ها را بی‌رحمانه سرکوبی می‌کرد. اما، سیاست غیرانسانی حکومت، تنها در این جلوه‌گر نمی‌شد که ده‌ها فتودال بزرگ (چون اقبال‌السلطنه، خزعزل، سرداراسعد و جزاینها) اعدام، مسموم و یا خفه شدند. خشونت سیاست مرکزیت دادن دولت در این بود که دولت با پیروی از این سیاست ده‌ها هزارتن از مردم کوچ‌نشین را از بخشی به‌بخش دیگر، گسیل می‌داشت (لرها را به‌خراسان، بسیاری از قبیله‌های جنوب را به‌بخش‌های مرکزی و ترکمن‌ها را از شمال به‌جنوب و جزاینها)، کوچ‌نشینان را اسکان می‌داد، اما زمینی بایسته برای کشت و کار و بذرو جز آنها را در دسترس ایشان نمی‌گذاشت.

کوچ دادن قبیله‌ها، هیچ سازمان نداشت و آن هزینهٔ ناچیزی را که برای این کار اختصاص داشت، مأموران نظامی به‌تاراج می‌بردند. چنانکه

بهار یادآور می‌شود، دولت با خلع سلاح عشایر کوچ‌نشین و اسکان دادن آنها به کار نامناسب و بیهوده‌ای دست زده بود که مرگ و نابودی بهترین فرزندان ایران را همراه داشت؛ صدها هزار رأس از دام‌های آنان یا مردند و یا به غارت رفتند^{۱۰}. لمتون هم این نکته را تأیید کرده و می‌افزاید که حکومت اقتصادی خان‌ها در عمل، آسیب و گزندى ندید.

بدینسان، با آنکه سیاست مرکزیت دادنی که رضاخان پیرو آن بود، ضرورت عینی داشت، نخستین هدف این سیاست، سرکوبی زحمتکشان و تحکیم دستگاه حکومت پلیسی ملاکان و بورژوازی و دیوانسالاران بود.

خلع قاجاریه و سلطنت رضاشاه پهلوی

از سال ۱۹۲۵، پس از پیروزی بر خزعل، برای پشتیبانی از رضاخان فعالیت بسیار گسترده‌ای آغاز گردید. او با بهره‌گیری از این فعالیت، از مجلس خواست که اختیارات سرفرماندهی نظامی را به وی واگذار کنند. مجلس، روز ۱۴ فوریه سال ۱۹۲۵ بی‌هیچ تردیدی قانونی تصویب کرد که بنابه آن، پلیس و همه نیروهای مسلح به فرمان رضاخان درآمدند. در قانون گفته شده بود که بدون تصویب مجلس نمی‌توان او را از مقام سرفرماندهی برکنار کرد.^۱ پیش از این، تنها شاه بود که می‌توانست چنین مقامی داشته باشد. عبدالله رازی، مؤلف ایرانی، می‌نویسد، از این رهگذر، نخستین گام در راه خلع قاجاریه برداشته شد.^۲ رضاخان برای آنکه کار خود را به گونه‌ای در برابر مردم توجیه کرده باشد، روز هفدهم فوریه با دورویی از پشت تریبون مجلس گفت: «به‌رغم اقداماتی که برای بازگشت اعلیحضرت همایونی—مخایره تلگراف و غیره—شده است، او هنوز بازنگشته و از این جهت در این اواخر اقدامات دیگری شده است که اعلیحضرت همایونی از سفر طولانی خود، هر چه زودتر مراجعت کنند.»^۳ امّا، براساسی در این باره هیچ کاری نشده بود. رضاخان، تنها می‌خواست احمدشاه را چون مردی که در اندیشه سرنوشت میهنش نیست، رسواتر کند.

روز ۸ ژوئن، رضاخان راهی آذربایجان شد و به تبریز، خوی، سلماس، اردبیل و دیگر شهرهای آن سامان رفت. او پیش از رفتن از تهران، اعلامیه‌ای منتشر و در آن اشاره کرد که بخاطر خدمت‌های ویژه آذربایجان

۱. مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات دوره پنجم لائونگذاری، چاپ دوم، تهران، ۱۳۲۴، ص ۲۵۳.

۲. عبدالله رازی (همدانی)، تاپهخ مفصل ایران از زمان باستان تا ۱۳۱۴ ه.ش. تهران، ۱۳۱۸، ص ۷۷۰. ۳. روزنامه ایران، ۱۸ فوریه ۱۹۲۵.

در برابر ایران (یعنی پشتیبانی ملاکان و سوداگران بزرگ آذربایجان در بهار و تابستان سال ۱۹۲۴ از شخص وی)، او دعوت دیدار از این ایالت را پذیرفته است. مگئی می‌نویسد، رضاخان برای این به‌سفر رفت که از رقابت عبدالله‌خان امیر طهماسبی، فرمانده نظامی منطقه آذربایجان که در ارتش هم محبوبیتی داشت، می‌ترسید و برای همین او را به تهران آورد. این گفته نباید چندان درست باشد. امیرطهماسبی، پس از آن یکی از نزدیکان و نیز وقایع‌نگار دربار رضاشاه گردید. درست‌تر آن است که سفر رضاخان برای بازرسی و دادن دستور محرمانه در تدارک برکنار کردن قاجاریه بوده است. این نکته از اینجا پیداست که دوماه پس از سفر رضاخان، سیل درخواست خلع قاجاریه از تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان به تهران سرازیر شد. در مبارزه رضاخان برای تصاحب تاج و تخت، سوداگران و ملاکان آذربایجان تکیه‌گاه وی بودند.

داروسته ائتلافی ملاک و بورژوازی، گذشته از ساخت و پرداخت اعتبار برای رضاخان، به‌حیله‌های دیگری نیز، برای وحدت نیروهای خود و فریب افکار اجتماعی دست می‌زدند. نمایندگان فراکسیون تجدّد و روزنامه‌های دولتی به‌فعالیت بزرگی در راه وحدت «نیروهای ملی برای مبارزه با ارتجاع» آغاز کردند. چنانکه در آوریل، در چند شماره روزنامه «ایران»، مقاله‌هایی زیرعنوان «نیروهای ملی» چاپ شد و نویسنده آنها، مدعی بود که حزب تجدّد و فراکسیونش در مجلس، همه نیروهای مترقی را گرد می‌آورند، اما جناح راست نماینده ارتجاع است. در مقاله‌ای گفته شده بود که هواداران رضاخان، خواهان پیشرفت هستند و همه مخالفانش مرتجع. اما، بازم از همین مرتجعین دعوت شده بود که نیروهای خود را با ناسیونالیست‌ها متحد کنند.

اقتصاد ایران در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ وضعی بسیار دشوار داشت: در سرتاسر کشور به‌سبب کمبود فراورده‌های کشاورزی قحطی بود و مردم بسیاری از بخش‌های ایران—تهران، همدان، قزوین، کاشان، دامغان، سمنان و جزاینها—از بی‌نانی رنج می‌بردند. در بهار سال ۱۹۲۵، قحطی

چنان بیداد کرد که مردم «دسته دسته در کوچه و خیابان جان می دادند.»^۵ بارها در مجلس و کابینه به این مسئله رسیدگی کردند، اما هیچ تدبیر کارآیی گرفته نشد. رضاخان از دشواری نان برای گرد آوردن هواداران تازه بهره گرفت. سوءاستفاده مقام های دولتی به آن پایه رسیده بود که روزنامه های دولتی هم در این باره نوشته هایی داشتند. روزنامه «ایران» نوشته بود، مأموران دولت که امور غلگه را در دست دارند، غلگه را خریداری و احتکار کرده و چشم به راه افزایش نرخ ها هستند. روزنامه «ستاره ایران» نوشته بود: «دیرزمانی است که مردم تا نیمه روز در کنار نانواپی ها ازدحام می کنند... تا بلکه بتوانند تکه ای خمیرسیاه بدست آورند.» میلیسپو، مستشار امریکایی که همه امور مالی ایران را بدست داشت، بناچار اعتراف کرد که سیاست دولت در رشته خوار و بارشکست خورده و در گزارش خود به دولت، نوشته بود: «کارهای بخشی از ملاکان و بازرگانان همدان (بدبختانه، برخی از آنان نماینده مجلس هم هستند)، زیان آور است. اینان با بهره گیری از فرصت، نرخ نان را بیست درصد بالا برده، با غلگه سودا می کنند، غلگه را پنهان می کنند و حتی به مأموران دولت رشوه می دهند تا بتواند غلگه احتکار شده را به هر نرخی که بخواهند بفروشند.»^۶

پایه پای تعطی در کشور بیماری های همه گیر نیز بیداد می کردند و می توان گفت که هیچ مبارزه ای هم با این بیماری سرنگرفت (یگانه کار دولت در این باره، جدا کردن بخش هایی بود که بیماری های همه گیر بیشتر در آنجا بیداد می کرد و در نتیجه در بسیاری از روستاها همه مردم از پیر و جوان مردند).

بسیاری از کارمندان جزء، معلمان و کارگران، ماه ها نمی توانستند دستمزد ناچیز خود را دریافت کنند. و همین، انگیزه اعتصاب در تهران و کرمانشاه و قزوین و دیگر شهرها شد.

دارودسته ائتلافی ملاک و بورژوازی از بیم اوج جنبش انقلابی و برای آرام ساختن اذهان اجتماعی ضروری دید که وعده های مردم فریبانه ای درباره اصلاحات بدهد. چنانکه، حزب تجدّد برنامه بازسازی اقتصادی و سیسی را

۵. روزنامه شفق سرخ، ۲۸ ژانویه ۱۹۲۶.

۶. همانجا؛ روزنامه ایران، ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۵؛ روزنامه ستاره ایران، ۱۷ مارس ۱۹۲۶.

منتشر کرد. در بخش اقتصادی برنامه، چنین پیش‌بینی شده بود: منع احتکار و سوداگری با کالاهایی که مورد نیاز اولیه هستند (ماده ۲۵)، تشویق تکنیک نو در کشاورزی (ماده ۲۶)، بخش زمین‌های دولتی میان کشاورزان و وضع قانون‌هایی که مناسبات میان کشاورزان ازسویی و ملاکان و بازرگانان را از سویی دیگر سروسامان دهد و نیز چنین قانون‌هایی برای کارفرمایان و کارگران وضع شود (ماده‌های ۲۷ و ۲۸)، برقراری ۸ ساعت کار روزانه و یک روز تعطیل در هفته. در بخش «حقوق فرهنگی ملت» از برابری، مصونیت فردی، آزادی بیان، مطبوعات، آزادی تشکیل احزاب، حق اعتصاب و جز اینها سخن رفته بود. در بخش آزادی‌های سیاسی این برنامه (ماده‌های ۶ و ۷) از برقراری حقوق انتخاباتی همگانی سخن رفته، اما پیشنهاد شده بود که با سوادان حق دادن دو رأی داشته باشند. بیش از همه، بخش عمومی برنامه درخور نگرش بود. در ماده دوم، آشکارا سخن از ضرورت «تجدیدنظر در قانون اساسی در مجلس مؤسسان» بود، یعنی فراقسیون تجدید در زیر پرده خواستار خلع قاجاریه شده بود.^۷ دازودسته ائتلافی ملاکان و بورژوازی نه تنها می‌کوشید با این برنامه قشرهای گسترده مردم ایران را فریب دهد، بلکه برای همکاری با فنودال‌ها نیز پلاتفرم یگانه‌ای ساخت و به آنان نمایاند که حتی این خواست‌های مه‌آلود برای مصالح بنیادی آنان زبانی ندارد. فنودال‌ها و اشراف درباری، بیش از پیش می‌دیدند که «نظم‌تازه» دازودسته رضاخان تفاوت چندانی با نظم پیشین ندارد (بدرستی، بخش بزرگ این خواست‌ها در قانون اساسی سال ۱۹۰۶ آمده بود و با این همه کسی را به چیزی موظف نمی‌ساخت). گذشته از این، آنها می‌دیدند که اگر باز جنبش انقلابی در کشور اوج بگیرد، سلطنت قاجاریه نمی‌تواند از امتیازهای آنان دفاع کند. در نیمه سال ۱۹۲۵، حتی مخالفان نیز در مجلس به سرکردگی مدرس در عمل به هواداران دولت پیوستند. عضویت بعدی رهبران مخالفان در کابینه به پیدایی اتحاد بورژوازی و فنودال‌ها انجامید.

تشدید تدارک برای برکناری قاجاریه، آن بخش از اشراف درباری و فنودال‌ها را که هنوز به نگهداری موقعیت خود امیدوار بودند، بر آن داشت که به آخرین چاره دست ببرند. بنابه گزارش روزنامه «ساندی‌تایمز»، چند

تن از درباریان بهمان رموکه احمدشاه در آنجا بود، رفتند و کوشیدند شاه را متقاعد کنند تا هر چه زودتر به ایران بازگردد. در پایان سپتامبر سال ۱۹۲۵، احمدشاه تلگرافی مخایره کرد و به رضاخان خیرداد که بزودی باز خواهد گشت و این تلگرام به پندار هواداراننش می‌بایست کودتایی را که برای آن تدارک دیده شده بود، دورترویا ناممکن سازد. اما، چون آمدن احمدشاه برآستی می‌توانست خلع او را دشوار کند— زیرا به دربار، ملایان بزرگ و دیگر هواداران قاجاریه روح می‌بخشید و تبلیغ ضد شاه را دشوارتر می‌کرد— رضاخان بی‌درنگ در برکنار کردن قاجاریه شتاب ورزید.

فعالیت تازه علیه بازآمدن شاه که رضاخان هزینه آن را باگشاده دستی می‌پرداخت، نخستین گام در این راه بود. چنانکه در بهار سال ۱۹۲۴ هم دیده شده بود، در بسیاری از بخش‌های ایران و بویژه در ایالت‌های شمال کشور میتینگ‌های اعتراض، تظاهرات و اعتصاب‌هایی برپا گردید. به‌نشانی روزنامه‌ها، وزارتخانه‌ها و به‌شخصیت‌های سیاسی و نمایندگان مجلس، تلگرام‌های بی‌شماری مخایره گردید. در بسیاری از بخش‌های آذربایجان و در نوبت نخست در تبریز، سوداگران، ملاکان و پیشه‌وران بستور فرمانده منطقه نظامی، تظاهرات و میتینگ‌هایی برپا و دعوت به اعتصاب همگانی می‌کردند. درگیلان و آذربایجان، شرکت‌کنندگان در این تظاهرات، نمایندگان مجلس را خائن نامیده و خواستار تدبیرهایی کارآمد بودند. روز ۲۹ اکتبر، هواخواهان رضاخان در تبریز، اعلامیه‌ای منتشر کردند و در آن گفتند که تبریز ارتباط خود را با تهران بریده است. در شهر برای یورش به پایتخت، تشکیل «گروه‌های داوطلب» آغاز شد. در اصفهان، همه دکان‌ها و اداره‌های دولتی تعطیل گردید. در دیگر شهرها هم از همین نمایش‌ها برپا کردند. در سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵، رضاخان از ایالت‌های شمال که بورژوازی سوداگر آن از بخش‌های دیگر نیرومندتر بود، یاری بیشتری گرفت. این بورژوازی در دیکتاتوری رضاخان ابزار برپایی «نظمی» را که می‌خواست، در کشور می‌دید. ملاکان شمال که چندسال با جنبش‌های بخش خلقی و دمکراتیک مبارزه کرده بودند، رضاخان و اردوی او را یگانه نیرویی می‌دیدند که می‌تواند با جنبش انقلابی مقابله کند، بویژه که

در سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۵، در بخش‌های شمال، قیام‌های کشاورزان علیه فتودال‌ها و حکومت ارتجاع هنوز دوام داشت. سرانجام، بخش‌های مرکزی و بویژه جنوبی ایران در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵، یکسره فرمانبردار شده بودند. فتودال‌ها و خان‌های بزرگ قبیله‌ها هنوز امیدوار بودند که از استقلال خود دفاع کنند و با دیکتاتوری رضاخان مخالفت می‌ورزیدند. بدین‌سان دارودسته ائتلافی ملاکان و بورژوازی در مرحله نخست، به‌شمال که از دید اقتصادی پیشرفته‌تر بود، تکیه داشت.

ده‌ها جمعیت و کمیته و سازمان‌گوناگون پدید آمدند. طهماسبی در کتاب خود، نام برخی از آنها را آورده است: جمعیت ملیون ایران، کمیسیون متحدۀ نهضت ملی آذربایجان، جمعیت انتقام ملی، کمیته وطن‌پرستان مستقل و جز اینها. اینان، میتینگ برپا می‌کردند، شبنامه چاپ و پخش می‌کردند، تظاهرات خیابانی ترتیب می‌دادند و جز اینها.

از نیمهٔ دوم اکتبر، در تهران هم شبنامه‌هایی علیه قاجاریه پدیدار شد. در همین زمان، در شهر برای اوپاش که نظم را برهم زده و نقش «ملّت» را بازی می‌کردند، نهار و شام رایگان ترتیب می‌دادند. بنابه نوشتهٔ مگی اینان مردم متظاهری از هواخواهان رضاخان و اوپاشی سرگردان بودند که برای یک‌بار خوراک تن به نوکری هرناکسی می‌دادند.^۹ طهماسبی می‌نویسد که بازرگانان در تبلیغات ضدقاجاریه در پاییز سال ۱۹۲۵، نقشی بسزا داشتند چنانکه بازرگانان در تهران در خانهٔ رضاخان و در مدرسهٔ نظام بست نشستند و از آنجا مردم را به‌خلع قاجاریه و تشکیل «سلطنت‌انتخابی» دعوت می‌کردند. گروهی از بازرگانان، تلگرامی از تبریز به رضاخان مخابره و شکایت کردند که مقام‌های حکومتی اجازه نمی‌دهند تلگرام‌های آنان که در آن برکناری قاجاریه خواسته شده است، منتشر گردد. رضاخان در زیر تلگرام نوشت: «به‌مقام‌های نظامی! بنا به‌خواست نمایندگان بازرگانان آذربایجان، اجازه داده می‌شود، تلگرام‌هایی که آنها مخابره می‌کنند، منتشر شود.»^{۱۰}

۹. ح. مگی، تاریخ بیست‌سالهٔ ایران، ج ۳، ص ۳۹۶.

۱۰. عبدالله ایرطهماسبی، تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی، تهران، ص ۹۱.

به‌نوشته مکی، رضاخان از دیگر دستاویزها هم سود می‌گرفت؛ از جمله، گشودن نمایشگاه کشاورزی را در نزدیکی تهران، برای آن روزها اختصاص دادند. در این نمایشگاه کنسرت داده می‌شد و فیلم‌های سینمایی (که برای ایران تازگی داشت) نمایش می‌دادند. رضاخان با نان و نمایش می‌خواست علاقه مردم را به‌خود جلب کند و نیات واقعی خویش را بپوشاند.^{۱۱} در پایان ماه اوت، رضاخان کابینه را ترمیم و نصرت‌الدوله را با سمت وزیر عدلیه و قوام‌الدوله را همچون وزیر داخله، به کابینه آورد. نمایندگان فراکسیون جناح چپ با این کار مخالفت کردند، اما کسی به آنان اعتنا نکرد (این، همان جلسه‌ای بود که در آن زد و خورد شد و پیشتر یادآور شده‌ایم). مکی، آوردن نصرت‌الدوله و قوام‌الدوله- رهبران فتودال‌ها- را به کابینه، مانور رضاخان در مبارزه علیه مدرس، رهبر اصلی این اردوگاه، می‌شمارد. اما، این اندیشه چندان درست نیست. پیوستن اینان به رضاخان به این معنی نبود که میان دو اردوگاه سازش پدید آمده و هیچ اختلافی محسوس نیست. پس از اینکه رضاخان شاه شد، مدرّس هم به همکاری نزدیک با او آغاز کرد و اگر پس از آن برخی از سرکردگان فتودال‌ها و از جمله مدرّس بدستور رضاخان راهی دیار نیستی شدند، سببش اختلافی محسوس و ترس از موقعیت خویش بوده است. بدیهی است آوردن بزرگترین فتودال‌ها به کابینه می‌بایست برای همه کسانی که از شاه پشتیبانی می‌کردند، یعنی برای اشراف دربار و فتودال‌های بخش‌های دوردست، چون دانه‌ای باشد و هم به آنان بنمایاند که دگرگونی‌های آینده برای حقوق آنان زیان‌آور نخواهد بود.

با آنکه بسیاری از نمایندگان مجلس از رضاخان در مبارزه برای تصاحب حکومت پشتیبانی می‌کردند، باز هم برخی از آنان در تردید بودند و یا می‌کوشیدند برای خودشان سودی دست‌وپا کنند. رضاخان تلاش می‌کرد که این گونه نمایندگان را نیز به‌سوی خود بکشاند، زیرا وی برای خلع قاجاریه به‌همه مجلس و یا دست کم به اکثریت مطلق آن نیازمند بود. به گواهی مکی، داور- نزدیکترین دستیار رضاخان- و نیز تیمورتاش، نمایندگان

را به مقرر ریاست وزرا می‌آوردند و آنان را وادار به امضاء گونه‌ای سوگندنامه می‌کردند که بنا به آن امضاء کنندگان به گردن می‌گرفتند که همیشه و همه‌جا پیرو رضاخان باشند. مگی می‌نویسد، بدیهی است که هواخواهان رضاخان بی‌چون وچرا امضاء می‌کردند، اما مخالفان او (نمایندگان صف مقابل) و نیز آنانی که به اصولی پای‌بند بودند، سر باز می‌زدند. با چنین نمایندگانی، رفتاری دیگر می‌شد. از برخی، با دادن وعده‌های گوناگون امضاء گرفتند و برخی دیگر را با تهدید به امضاء کردن وامی‌داشتند.^{۱۲} اما، آن نمایندگانی که نمی‌خواستند آشکارا در این یا آن سو باشند، و یا به گفته دیگر، می‌ترسیدند علیه رضاخان برخیزند و در عین حال جسارت دفاع مستقیم از قاجاریه را هم نداشتند، راه‌هایی را در این دیدند که به‌بهانه بیماری، به مرخصی بروند.

در همان هنگام، دولت برفشار علیه عنصرهای دمکرات افزود. در تابستان و پائیز سال ۱۹۲۵، پلیس بیش از هشتصدتن را بنابه فهرستی که از پیش ترتیب داده بود، در تهران و ایالت‌ها بازداشت کرد.^{۱۳} بدیهی است که در نوبت نخست فعالان اتحادیه‌های کارگران، اعضای حزب کمونیست و همه هم‌اندیشان آنان زندانی شدند. بدینسان، زمینه برای کودتای دولتی مهیا می‌شد و بر همه آشکار بود که رضاخان باید شاه شود. بنا به نوشته مختاری، دو سال پیش از آن، هنگامی که یکی از یگان‌های نظامی از لشکرکشی لرستان بازمی‌گشت، فرمانده این یگان مرتضی‌خان یزدان‌پناه در پاسخ به شادباش رضاخان گفت: هیچیک از افسران، جز شاه، فرماندهی برای خود نمی‌شناسند و آنها تنها وی را شاه می‌خوانند. رضاخان گفت: «هنوز من نمی‌توانم به این نکته جواب روشنی بدهم»^{۱۴}. گمان می‌رود با آگاهی و موافقت رضاخان بود که از پاییز سال ۱۹۲۵ روزنامه‌های غرب از وی تنها با عنوان «اعلیحضرت» نام می‌بردند.

احمدشاه که می‌دید آمدنش به ایران نمی‌تواند انگیزه هیچ دگرگونی باشد، از این اندیشه دست کشید. با این همه، رضاخان فرصت را غنیمت

۱۲. ح. مگی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۳، ص ۳۹۶.

۱۳. همانجا، ص ۳۷۵.

۱۴. حبیب‌الله مختاری، تاریخ بیداری ایران، تهران ۱۳۱۴ شمسی، ص ۲۴۴.

دانسته برآن شد که از لحظه مناسب برای خلع قاجاریه سودگیرد. به ابتکار نمایندگان، یاسایی و داور، روز ۲۶ اکتبر، مجلس به بررسی اوضاع کشور، یعنی به بررسی مسئله خلع قاجاریه پرداخت. تا آن روز مجلس در این باره سخنی نگفته بود و نمایندگان چنین وانمود می کردند که کار ویژه‌ای در جریان نیست. اما، اکنون داور، نماینده مجلس، می گفت باید به تظاهرات «ملکی»، میتینگ‌ها و تلگرام‌ها پاسخ داده شود و اگر جز این باشد، مردم آتش آشوب زبانه خواهد کشید. دیگر نمایندگان هم می گفتند که نمی شود بی تحرک بود و باید تدبیری اندیشید. اما در آن روز، هیچک از اینان به مسئله ضرورت برکنار کردن قاجاریه اشاره‌ای نکردند. روز دیگر مجلس باز به بررسی مسئله «اوضاع کشور» پرداخت، اما باز هم به هیچ نتیجه‌ای نرسید. روز ۳۱ اکتبر، جلسه مجلس با شور درباره نامزدی ریاست مجلس آغاز گردید. مستوفی الممالک که بیشتر نمایندگان او را به این مقام، پیشنهاد کرده بودند، ریاست مجلس را نپذیرفت و گمان می رود نمی خواست در چنان لحظه‌ای، مسؤلیت به گردن گیرد. آنگاه، بار دیگر مسئله «اوضاع کشور» برای بررسی مطرح شد. مدرس که می کوشید این بررسی را کنار بگذارند، پیشنهاد کرد که نخست کار انتخاب رئیس مجلس پایان گیرد. اما، پیشنهاد او رد شد. تدین، نایب رئیس مجلس، گفت که تعویق بیشتر این مسئله، خطرناک است و سپس اعلامیه زیر را بنام گروهی از نمایندگان خواند: «با در نظر گرفتن ناخرسندی از سلسله قاجاریه و نارضایتی از آن به حدی که کشور را تهدید می کند و با توجه به این نکته که مهمترین وظیفه، همانا نگهداری آرامش و امنیت است و با توجه به اینکه مهمترین هدف مجلس، کوشش در راه پایان دادن هرچه زودتر به بحران است، ما امضاء کنندگان با تأکید به فوریت مسئله، پیشنهاد زیر را ارائه داده و از مجلس می خواهیم که آن را تصویب کند.» سپس، تدین لایحه قانونی پیشنهادی همین گروه را خواند: «ماده واحده: مجلس به خاطر سعادت ملت، خلع قاجاریه را اعلام و اداره موقت کشور را در محدوده قانون اساسی و قوانین نافذ به آقای رضاخان پهلوی، محول می کند.»^{۱۵}

مدرس که بیگمان نمی‌خواست به‌طرفداری یا مخالفت با این لایحه سخنی گفته باشد، از جلسه بیرون رفت. تقی‌زاده پیشنهاد کرد که کمیسیونی ویژه برای رسیدگی به‌لایحه تشکیل شود. پس از وی دکتر مصدق سخنرانی کرد و او نخستین نماینده‌ای بود که آشکارا گفت با انتخاب رضاخان به پادشاهی مخالف است. داور خواستار تغییر ماده‌های مربوطه قانون لاسلی، یعنی خواستار خلع قاجاریه شد. در عین حال او می‌کوشید این نکته را که پادشاهی رضاخان مسجل است، رد کند: «اولاً، من نمی‌دانم، چطور در این پیشنهاد چنین مسئله‌ای دیده‌اید. کجا نوشته شده است که آقای پهلوی باید پادشاه شود؟ آخر، در اینجا چنین چیزی نیست. مسئله را باید مجلس مؤسسان حل کند». اما، اندکی بعد، هنگامی که نمایندگان را به‌طرفداری از ماده واحد دعوت می‌کرد، آشکارا گفت: «وقتی که آقای پهلوی پادشاه شوند؛ و بدیهی است که خواهند شد...». دولت آبادی و دیگر نمایندگان که پس از داور سخن گفتند بستایش از رضاخان لب‌گشودند و خواستار تصویب لایحه شدند. به‌طرفداری از لایحه هشتاد نماینده و به‌مخالفت با آن پنج نماینده رأی دادند.^{۱۶}

همینکه خبر تصمیم مجلس در تهران پخش شد، توپ شلیک کردند. مجلس همچنین تصویب کرد که تا تشکیل مجلس مؤسسان، حکومت مالیه کشور را موقتاً به رضاخان بسپارند. در اینجا جلسه مجلس پایان گرفت.

پس از تصویب «ماده واحد»، بیشتر نمایندگان بی‌درنگ راهی مقر رضاخان شدند و تصویبنامه مربوطه را تسلیم کردند. تدین از رضاخان خواهش کرد که درباریان قاجاریه را که هیچ گناهی ندارند، مورد پیگرد قرار ندهد و همه کسانی را که در این اواخر زندانی شده‌اند، آزاد کند. بدیهی است که این تقاضای آزادی برای فتودال‌ها و سیاست‌بازان گوناگون بود. رضاخان در پاسخ گفت که مجلس پنجم، یک «گام تاریخی» برداشته و از اعتماد نمایندگان سپاسگزاری کرد. روز دیگر، اعلامیه‌ای منتشر کرد که در

→
توانست، بدستی معین کند که در چه زمان و چگونه رضاخان، نام فامیل پهلوی به‌خود نهاد. اما، هنگامی که او رئیس‌الوزرا بود این نام فامیل را به‌کار می‌برد.

آن گفته شده بود وی همواره برای سربلندی اسلام و بهبود رفاه ملت کوشیده و اکنون نیز فرمان داده است که بهای نان کاهش یابد و فروش مشروبات الکلی در همه جا ممنوع شود.^{۱۷}

دو ساعت پس از تصویب «ماده واحده»، امیران لشکر به سرکردگی امیرطهماسبی به دربار آمدند و آن را مهر و موم کردند. شب هنگام، ولیعهد از ایران تبعید شد و فردای آن شب در کشور سه شبانه روز جشن اعلام کردند و تهران را آذین بستند. نزدیکان رضاخان و عمال دولت، ناهار و شام رایگان می‌پختند، «گشاده‌دستی» و «بزرگ‌منشی» رئیس الوزرا را می‌ستودند و به سود پادشاه شدنش تبلیغ می‌کردند.

در زمینه سیاست خارجی، خلع قاجاریه، هیچ دشواری با خود نداشت. انگلستان و ایالات متحده آمریکا، در به رسمیت شناختن کودتا، بر یکدیگر پیشدستی جستند. با آنکه احمدشاه، اعلامیه‌ای انتشار داد و در آن گفت که خلع او غیرقانونی است، زیرا اراده ملت بر آن نبوده است، بازهم، انگلستان و آمریکا از وی پشتیبانی نکردند.

۱۷. روزنامه ایران، ۲ نوامبر ۱۹۲۵. تدبیرهایی چون کاهش نرخ نان از گونه‌های سنت‌های چند صدساله فتوای است. بر تخت نشستن هر پادشاه و یا هر رویداد «نیکو» با چنین نمایشی همراه بوده است. اما، در عمل هیچ نتیجه‌ای از این کارها به دست نیامده است: نخست اینکه، بازار نمی‌تواند روزگاری دراز (بیش از چند روز و یا هفته) فرمان‌ها را اجرا کند؛ دوم اینکه، فرمان‌ها اهمیت محلی داشته‌اند؛ در مورد بالا دایره گسترش این فرمان بیرون از محدوده تهران نبود. منع فروش مشروبات الکلی نیز یابوهای بیش نبوده است. تولید مشروبات الکلی در ایران آن روز در مقیاسی بسیار محدود بود، اما، کشیدن تریاک تازیانه‌ای دهشتناک بر جان ایران بوده و هست. حکومت‌های ایران هیچ‌گله علیه این بلای خانمانسوز اقدامی نکرده‌اند و چنانکه بر همه روشن است، بزرگان و هزاران ملاک و بازرگان از سودای تریاک پول‌های کلانی اندوخته و می‌اندوزند. [رضاشاه خود تریاکی بود و بسیاری از فرزندان او سوداگران بنام تریاک و دیگر مواد مخدر هستند. دخترش، اشرف (ریاست عالی سازمان زنان ایران و مبارز «حقوق بشر») از قاچاقچیان بنام است، اما، با همه تردستی و زیرکی، یکبار در سوئیس دستگیر شد و یکبار دیگر هم در فرانسه—در درگیری با دیگر قاچاقچیان بین‌المللی—مورد سوء قصد قرار گرفت و یک هملستش کشته شد. حمید رضا در خانه شخصی‌اش در پل رومی شمیران، کارخانه هروئین‌کشی دارد. شهرام، فرزند اشرف، مالک همه مزارع تریاک سیرجان است و برای تأمین بازار داخلی‌اش—برای آنکه با مادرش در خارج رقابت نکند—می‌توان گفت، که سرتاسر مردم کرمان را معتاد کرده‌اند.—م.]

چون وضع خواربار هم در تهران و هم در بسیاری از ایالت‌های کشور هنوز دشوار بود که دولت بریتانیا، وزارت امور خارجه ایران را بر این آگاه کرد که هنگام حمل غلگه از راه بین‌النهرین گذشته از اینکه حق عبور نخواهد گرفت، برای حمل غلگه از این راه، هرگونه همکاری هم خواهد کرد^{۱۸}. این کار، نمایش یاری به رضاخان بود.

بدینسان، دودمان قاجاریه که بیش از یکصدوسی سال بر ایران حکومت کرد، سرنگون گردید. نیمه نخست ماه نوامبر به تدارک شتاب‌آمیز انتخابات مجلس مؤسسان پرداختند. با آنکه محافل رسمی چنان می‌نمودند که گزینش شکل آینده اداره مملکت، همه وابسته به مجلس مؤسسان است، باز هم برهمگان روشن بود که رضاخان، پادشاه خواهد شد. در این باره، بی‌پرده سخن می‌گفتند. عمال رضاخان در کوچه و خیابان به تبلیغ می‌پرداختند، کمیته‌های گوناگون قطعنامه‌های مربوطه را پیشنهاد می‌کردند و روزنامه‌ها می‌نوشتند که اداره کشور در ایران، شکل دیگری نمی‌تواند داشته باشد. در سوم نوامبر سال ۱۹۲۵، اساسنامه انتخاباتی مجلس مؤسسان که تفاوتی چندان با مقررات انتخابات مجلس نداشت، منتشر گردید. روز پنجم نوامبر، رضاخان به‌عنوان، رئیس موقت مملکت، فرمانی درباره انتصاب فروغی — که در کابینه او وزیر مالیه بود — به ریاست وزرا صادر کرد.

کابینه تازه می‌بایست انتخابات مجلس مؤسسان را برگزار کند. انتخابات در زمان بسیار کوتاهی برای ایران آن روز — در ده روز — به پایان رسید. هنگام فعالیت‌های پیش از انتخابات، روزنامه‌های دولتی به هرگونه که می‌شد رضاخان را جلوه‌گر می‌ساختند: روزنامه‌ها، نوشته‌هایی در این باره چاپ می‌کردند که رضاخان پول‌هایی از حساب شخصی خویش برای هدف‌های نیکوکارانه، داده است. خود رضاخان در مجلس و در اجتماعات از عشق به میهن و اسلام دم می‌زد.

دولت برای آنکه نمایشی از آزادی انتخابات داده باشد، تصویب‌نامه‌هایی صادر کرد. روز دهم نوامبر فرمانی به امضای رضاخان صادر شد که بنا به آن تا پایان انتخابات در بخش‌هایی که حکومت نظامی داشتند، مقررات حکومت نظامی لغو گردید. در کنار آن، رضاخان پیامی منتشر و در آن مزورانه اشاره

کرد که وظیفه همه مأموران لشکری و کشوری خدمت به مملکت و کشور است، نه فشار و ستم.

به گواهی مکی، انتخابات نمایندگان مجلس مؤسسان پای تاسر ساختگی بود. او از جمله اشاره می‌کند که مخالفان چپ به این انتخابات راه نداشتند. کارگزاران سردار سپه و مأموران لشکری در تهران و ولایات سخت در جنب و جوش بودند. تنها کسانی می‌توانستند «انتخاب» شوند که نام آنها در فهرست دولتی باشد. این فهرست را پلیس، شخص داور و چند تن دیگر در تهران و مأموران لشکری در ولایات، تهیه کرده بودند.^{۱۹} توده‌های زحمتکش که در عمل، راه آنها به انتخابات بسته شده بود، نسبت به این فهرست‌ها، یکسره بی تفاوت بودند.

در پایان ماه نوامبر، انتخابات به انجام رسید و در نخستین روزهای دسامبر، همه نمایندگان به تهران آمدند. روز ۹ دسامبر مجلس مؤسسان گشایش یافت. در دو جلسه نخست به اعتبارنامه‌های نمایندگان رسیدگی شد؛ در جلسه سوم، کمیسیون‌های مجلس و اعضای هیئت رئیسه انتخاب گردید. شور درباره «ماده واحد» روز دوازدهم دسامبر در چهارمین جلسه آغاز گردید و سخنرانی‌ها فرمایشی و نمایشی بود؛ درباره ماهیت مسئله هیچیک از نمایندگان سخنی نگفت. بحث، تنها در این باره بود که باید لقب «شاه» باشد، یا «شاهنشاه». تنها یک نماینده با حقوق موروثی شاه مخالفت کرد و او سلیمان میرزا بود. مسئله تغییرات در قانون اساسی، تنها بدان انجامید که واژه «قاجاریه» به «پهلوی» بدل گردید. این تغییر در ماده‌های ۳۶ و ۳۷، ۳۸ و ۴۰ آمده است.^{۲۰} در همان جلسه، رأی‌گیری شد. رضاخان، روز ۱۲ دسامبر با ۲۵۷ رأی موافق و سه رأی ممتنع، شاه شد.^{۲۱} روز ۱۳ دسامبر، پنجمین جلسه، ویژه سخنرانی‌های تهنیت‌آمیز نمایندگان گردید. کار مجلس

۱۹. ح. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، ص ۲۸۴.

۲۰. در ماده ۳۶، گفته شده بود که ملت ایران، رضاخان پهلوی را به سلطنت مشروطه برگزیده است؛ در ماده ۳۷، موروثی بودن سلطنت آمده است؛ در ماده ۳۸ مقررات مربوط به جانشینی شاه (حداقل داشتن ۲۰ سال و نایب‌السلطنه)؛ در ماده ۴۰ نیز شاه موظف به ادای سوگند شده است.

۲۱. روزنامه ایران، ۱۳ نوامبر ۱۹۲۵.

مؤسسان به همینجا پایان یافت.

از روز ۱۲ دسامبر، سه روز جشن اعلام شد. مردم تهران را واداشتند که بر درودیوار کویچه‌ها قالی بیاویزند و چراغانی کنند. نمایندگان ملاکان، سوداگران، فتودال‌ها و دیوانسالاران بلند پایه، هدیه‌های گرانبهایی به رضاشاه دادند. روز ۱۵ دسامبر، رضاشاه در حضور نمایندگان مجلس مؤسسان، اعضای سفارتخانه‌ها و نمایندگان دینیاران بزرگ و همه وزیران و رئیس‌الوزراهای پیشین، در مجلس به قرآن سوگند یاد کرد. در سوگند نامه آمده بود که وی برای تأمین استقلال کشور و دفاع از حقوق ملت ایران، قانون اساسی و همه قوانین و تقویت اسلام، همه کوشش خود را به کار خواهد برد.

چندماه پس از آن، روز ۲۵ آوریل سال ۱۹۲۶، رضاشاه تاجگذاری کرد. تاجگذاری، بسیار پرطمطراق بود و در آن مراسم نیز رضاشاه درباره تقویت اسلام، انجام اصلاحات، پیشبرد فرهنگ و بهداشت و بهبود کشاورزی و جز اینها، مردم فریبانه سخن گفت^{۲۲} و همانگونه که انتظار می‌رفت هیچیک از اینها انجام نگرفت و سخنانی پوچ برجای ماند و ماند.

پسگفتار

چنانکه دیدیم، پس از چندسال پیاپی، سرشار از کودتا و سیسه و شانناژ سیاسی و جنجال روزنامه‌ها و هیاهوی انتخاباتی، ستیز میان دوگروه‌بندی طبقه‌های استثمارگر-فئودال‌های بانفوذ و بزرگ و ملاکان بورژوازی-پایان رسید. این ستیز به گونه‌ای به توده‌های گستردهٔ مردم-کشاورزان، بورژوازی خرد شهرها، کارگران و پیشه‌وران- نیز مربوط می‌شد و گاه هم آنان را بسوی خود می‌کشانید. سرانجام، پایان این ستیز، بستگی به این نکته داشت که این و یا آن اردوگاه تا چه اندازه به پشتیبانی مردم و یا دست کم به «بی‌طرفی دوستانه» آنها یقین حاصل کند.

ستیز میان دو اردوگاه بیشتر در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ و پیش از همه در ایالت‌های شمال ایران دامنه گرفته بود.

دارودستهٔ حاکم بر ایران از خلق و جنبش‌های بخش و دمکراتیک سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ که هستی طبقه‌های ارتجاعی را تهدید می‌کرد، می‌ترسید و برخورد می‌لرزید؛ هدف این دارودسته نگاهداری استثمار بی‌کران در کشور بود. دو اردوگاه با یکدیگر تضاد بنیادی نداشتند. قشرهای ملاک و بورژوا در تلاشهای عمدهٔ خویش با گروه‌بندی فئودال‌های بزرگ همبستگی داشتند. سبب اصلی این همبستگی آن بود که استثمار زحمتکشان ایران با شیوه‌های فئودالی و نیمه فئودالی، بنیاد هستی هر دو گروه را تشکیل می‌داد. هرگونه در تنگنا گذاشتن فئودال‌ها، ناگزیر برای مصالح ملاکان و بورژوازی بازرگان نیز که با فئودال‌ها وابستگی اقتصادی نزدیک داشتند، نیز زیان‌آور بود. از این رو، ستیز آنان بسیار سطحی بود و با هر پایانی، نمی‌توانست انگیزهٔ دگرگونی‌های اجتماعی باشد. این ستیز، از همان آغاز دارای ویژگی سازشکاری

بود و برای همین هم با مصالحه به پایان رسید. سخن، بر سر این نیست که رجال اردوگاه‌های بزرگ از اعضای دولت تازه شدند. در حقیقت، این سلطنت نیز بسان سلطنت پیش نمایانگر دولتی «نو» بود. بلکه مهم آن است که این دولت به رغم اصلاحات و تقلید ظاهری‌اش از اروپا (که در ایران مفهوم دموکراتیزه کردن را داشت)، در مناسبات با مردم و در نوبت نخست با کشاورزان و کارگران، هیچ تفاوتی با دولت پیشین نداشت. استثمار توده‌های گسترده زحمتکشانش چون پیش شالوده این دولت بود و هر چند، مؤسسات و قوانین پوسیده و فرتوت جای خود را به مؤسسات و قوانین نو دادند (نو در شکل، نه در محتوی)، تغییری در نهاد داده نشد.

گرایش‌های سیاسی پارلمان ایران در سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۸، پیشروتر از گرایش‌های پس از آن سالها بود. بیهوده نیست که بسیاری از شخصیت‌های ایران در سال‌های بیستم، مجلس دوره پنجم را در سنجش با دوره نخست گامی به پس شمرده‌اند. درگیری سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۵ که گاه شکلی خونین هم به خود می‌گرفت (قتل‌های سیاسی، کشتن خان‌ها و جز اینها)، ویژگی دسیسه‌بازی و درنده‌خویی داشت. گاه در این درگیری، حتی این نکته که چه کسی با چه کسی مخالف است، روشن نبود. گذشته از آن، این ستیز دارای مهر و نشان مناسبات شخصی هم بود. در سخنان و برنامه‌های دوجناح درگیر، اگر به نام آنها توجه نشود، هیچ تفاوتی دیده نمی‌شود.

در نتیجه، درگیری میان اینان نمی‌توانست، انجامش برکناری کامل یکی از دو گروه بندی باشد. باید بیاد داشت، هر چند هر دو دسته بندی، خود را به ملت وابسته می‌کردند، با این همه با همدستی هم، جنبش دموکراتیک مردم را سرکوب کردند. چنانچه، حکومت‌های وثوق‌الدوله، سپهدار و قوام‌السلطنه، جنبش‌رهایی‌بخش خلقی و دموکراتیک سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ را به خون غرقه کردند و رضاشاه با خشونت و درندگی فزونتری با جنبش کارگران و کشاورزان در سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۱ (سال‌گریز رضاشاه)، رفتار کرد. پس از درهم شکسته شدن جنبش آزادی بخش و دموکراتیک سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ در گیلان، آذربایجان و خراسان دیگر زمینه‌ای برای اوج تازه انقلابی نبود و از این رو توده‌های خلقی در

سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵، نمی‌توانستند سخن قاطع خود را بگویند. ستیز میان دو گروه بندی طبقه‌های بهره‌کش با مصالحه‌ای به پایان رسید که هیچیک از دو طرف را به هیچگونه اصلاحات اجتماعی متعهد نمی‌ساخت. بی‌بینیم سلطنت رضاشاه نمایانگر مصالح کدام طبقه‌ها بود؟ نیروهای پشتیبان وی گله دم از مخالفت با فتوادل‌ها و امپریالیست‌ها نیز می‌زدند. دارو دستۀ رضاخان در سال‌های درگیری برای استقرار دیکتاتوری، شعار اصلاحات گسترده اقتصادی و حتی اجتماعی هم در میان می‌نهاد. اما پس از آنکه رضاخان حکومت را قبضه کرد، هیچ تلاشی برای آغاز چنین اصلاحاتی نشد. سیاست حکومت رضاشاه دارای یک هدف و آن هم، نگاهداری نظم پیشین بود. رفرم‌های دهه‌های بیست و سی برای پدید آوردن دولت بورژوازی نبود، بلکه هدف از آنها، همانا تحکیم نظام فرتوت بود و نیز آنکه به آن نظام تا اندازه‌ای رنگی هماهنگ با دوران معاصر بدهند. اما، هیچ رفرم و هیچ «نوآوری» نمی‌توانست، بی‌حل مسئله زمین که مهمترین مسئله بود، ثمر بدهد. در ایران، هم در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ و هم در سال‌های پس از آن در روستاها مناسبات تولیدی فتوادی و نیمه فتوادی فرمانروا بوده است. کشاورزان چون پیش، بیشتر بی‌زمین بودند و اندکی نیز زمین بسیار کوچکی داشتند، اما، این نکته که چند فتوادل بزرگ به آن سبب که نمی‌خواستند از برخی امتیازهای خویش محروم شوند، به‌دار آویخته شدند، تغییری در ماهیت امر نداد. بخش بزرگ زمین‌های اینان به‌زبردستان دیگر: قداره بندان نظامی، سوداگران، مأموران دولت و اشراف تازه بدوران رسیده درباری که تفاوتی با مالکان پیشین نداشتند، رسید.

قانون زمین و تدبیرهای حکومت رضاشاه در این باره یک هدف داشت و آن هم نگاهداری نظام موجود و پایدار ساختن «مناسبات فرتوت نیمه‌فتوادی در روستاهای ایران» بود.^۱ این، گواه آن است که «حکومت رضاشاه، حکومت ملاکان، فتوادل‌ها و حکومت بورژوازی بزرگ بود.»^۲ در نتیجه، سلطنت رضاشاهی بیش از همه به همان قشرهای اجتماعی که پشت و پناه سلطنت قاجاریه بودند، تکیه داشت و از این رو فعالیت آن در هیچ رشته‌ای

۱. ا. و. باشکیروف، قانون زمین در ایران (۱۹۲۵-۱۹۴۱)، ص ۶۹.

۲. برنامه کار حزب کمونیست ایران، بولتن روزنامه‌های خاور نزدیک، ۱۹۲۹، ش ۸، ص ۲۷.

نمی‌توانست به‌دگرگونی محسوسی بیانجامد.^۱

حزب کمونیست ایران با نمایاندن این واقعیت که رژیم رضاشاهی، نمایانگر مصالح فئودال‌ها، ملاگان و قشر بالایی بورژوازی است، یادآور شده بود که این رژیم «هیچیک از بنیادهای حاکمیت فئودال‌ها و ملایان را دیگر نکرده و موقعیت پیشین آنان را نیز یکسره نگه داشته است.»^۲ درگیری با برخی فئودال‌ها، فرمانبردار ساختن عشایر و مرکزیت دادن به دولت، رفرم‌های سطحی که می‌بایست ایران را به «تمدن» غرب نزدیک کند، همه و همه با مصالح اساسی طبقه ملاک به‌هیچ روی ناهمخوان نبود و با مصالح بورژوازی بزرگ و تا اندازه‌ای بورژوازی میانه حال که آنان هم با ملاگان وابستگی نزدیک داشتند، یکسره هماهنگ بود. اما، این چنان نیست که بورژوازی تکیه‌گاه اجتماعی سلطنت رضاشاه بوده و رفرم‌های وی می‌بایست راه را برای پیشرفت گسترده سرمایه‌داری باز کرده باشد.

پیشرفت سرمایه‌داری ایران، پس از سال ۱۹۲۵ یکطرفه و نیم‌بند بود. جز این هم نمی‌توانست باشد، زیرا زمینداری آن هم بی‌سرمایه‌گذاری اساسی، بیشتر از ساختمان صنایع برای بورژوازی بازرگان درآمدهای کلان داشت. از این رو حتی تدبیرهایی چون انحصار بازرگانی خارجی، افزایش تعرفه گمرکی برخی از کالاهای وارداتی که در زیر فشار بورژوازی میانه حال و خرد برای یاری به پیشرفت صنایع گرفته شده بود و نیز گشودن بانک‌ها، شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری دولت در صنایع، همه‌اش نیم‌بند بود.

بدینسان، دیکتاتوری رضاشاه به‌معنی استقرار حاکمیت بورژوازی نبوده است. برعکس، در دارودسته ائتلافی رضاخان، بخش بسیار کوچکی از بورژوازی و آنهم بیشتر از بورژوازی بزرگ کمپرادور شرکت داشتند. حزب کمونیست ایران در دوّمین کنگره خود، هنگام افشای اپورتونیستها، که در سیادت این دارودسته، دیکتاتوری بورژوازی را می‌دید، یادآور شده بود؛^۳ این ادعا را که ماهیت کودتای رضاخان، واژگون کردن حاکمیت فئودال‌ها و برپا داشتن نظام بورژوازی است، بایستی ادعایی دانست اپورتونیستی و ضدانقلابی؟ مجله «ستاره‌سرخ»، ارگان حزب کمونیست بارها به‌این نکته

۳. همانجا.

۴. کنگره دوّم فرقه کمونیست ایران، ص ۳ و ۴.

اشاره کرده است: اشراف و ملاگان تکیه‌گاه وفادار رژیم تازه هستند... نفوذ بورژوازی صنعتی در ایران ناچیز است، اما بورژوازی کمپرادور... تکیه‌گاه سرمایه‌ی بیگانه بوده و هست.^۵ اینکه اردوگاه ملاک و بورژوازی در دوره‌های گوناگون درگیری، شعارهای گوناگونی به میان آورده و کوشیده است برقشرهای گسترده بورژوازی تکیه کرده و عناصر چپ را هم به‌بازی گیرد، بسیار طبیعی است. اما همینکه میان قشرهای ملاک و بورژوازی از یک‌سو و فئودال‌ها از سوی دیگر سازش شد و در پرتو اتحاد آنان دیکتاتوری در شکل سلطت رضاخان پدید آمد، آنگاه همه شعارهایی که پیشتر در پس آن پنهان بودند، کنار انداخته شدند و حکومت به پیروی از سیاست ارتجاعی آشکار پرداخت. حزب کمونیست ایران با یادآوری همین نکته نوشته بود: هرچند رضاخان در آغاز درگیری خود برای حکومت می‌کوشید بر عنصرهای بورژوازی تکیه کند، جمهوریخواهان و حتی طبقه کارگر را به‌بازی گیرد، با این همه، فعالیت‌های او رویهم از چارچوب رژیم فئودالی و ملاکی، پای فراتر نهداده است؛^۶

سیاست امپریالیستی انگلستان در پدید آوردن ائتلاف بورژوازی—ملاگان—فئودال‌ها و نیز برپای داشتن سلطت ارتجاعی رضاخان، نقشی بس بزرگ داشت. اگر پیش از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، انگلستان برای برده ساختن ایران (به‌همراهی دولت روسیه تزاری)، از سیاست مشترکی پیروی می‌کرد و از سال ۱۹۱۷ سیاست انگلستان هدفش تسلط بر ایران و مستعمره ساختن آن بود، از سال ۱۹۲۱ در پرتو تأثیر پرولتاریای پیروزمند روسیه و در شرایط نیرومند شدن جنبش‌های بی‌بخش خلق‌ها در همه کشورهای ستمدیده، دیگر امپریالیست‌های انگلستان ناچار به‌دگرکردن شکل این سیاست شده بودند. اکنون، اینان نه‌برای تضعیف ایران و نه‌برای نگهداری ملوک‌الطوایفی فئودالی، بلکه برعکس برای پدید آوردن دولتی نیرومند و متمرکز تلاش می‌کردند. برای این کار می‌بایست، سلسله پوسیده قاجاریه را ببرند و فئودال‌های پشتیبان این دودمان را وادارند تا با هم‌ملستی قشرهای نیرومندتر ملاک و بورژوازی،

۵. مجله ستاره سرخ، ۱۹۲۹، ش ۵ و ۶، ص ۱۱.

۶. برنامه کار حزب کمونیست ایران، ص ۲۶.

یک حکومت استوار پلیسی بسازند.

باید گفت بورژوازی ایران که با ملاکان بستگی نزدیک داشت در پیکار با جنبش دمکراتیک به یاری امپریالیست‌ها نیازمند بود. نزدیکی آنان نیز بر همین زمینه آغاز گردید.

و ای. لنین نوشته است: «میان بورژوازی کشورهای استثمارکننده و مستعمرات نزدیکی معینی پدید آمده است و از این رو اغلب، و حتی می‌توان گفت در بیشتر موارد، بورژوازی کشورهای ستمدیده هرچند که از جنبش ملی پشتیبانی می‌کند، در عین حال در سازش با بورژوازی امپریالیستی، یعنی به همراه آن، علیه همه جنبش‌های انقلابی و طبقه‌های انقلابی، مبارزه می‌کند.»^۷

برای همین است که سیاست بریتانیا (و نیز امریکا) پس از سال ۱۹۲۱ در پشتیبانی از ائتلاف ملاکان و بورژوازی بوده است. رژیم که در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ در ایران بنیادگذارند، یکسره با مصالح انگلستان و ایالات متحده امریکا همخوان بود. حزب کمونیست ایران یادآور شده است: تا آن زمان (سال ۱۹۲۵) سلسله قاجاریه نقش ننگین خود را دیگر بازی کرده بود و از این رو امپریالیسم بریتانیا که از قاجاریه چشم بریده و دیگر نیازی به آن نداشت با باور به اینکه رضاخان بهتر می‌تواند از مصالح انگلستان دفاع کند، او را مورد توجه قرار داد.^۸ حزب کمونیست ایران نوشته بود: رضاخان نیز که چون سلفش، نمایانگر رژیم ارتجاع فئودالی است، عامل مشخص امپریالیسم بریتانیاست و خواهد بود.^۹

از سال ۱۹۲۵ دیکتاتوری آشکار ارتجاع در ایران پای برجا شد. حتی آزادی‌های محدود بورژوازی نیز که پس از سال ۱۹۱۷ در ایران بود، ریشه کن گردید. حزب کمونیست و اتحادیه‌های کارگری تارومار شدند و به کار پنهانی ژرف پرداختند. نه تنها سازمان‌های دمکراتیک، بلکه بسیاری از سازمانهای بورژوازی و همچنین روزنامه‌ها زیر پیگرد قرار گرفتند. لنتسوفسکی

۷. و ای. لنین، دومین کنفرانس انترناسیونالیست کمونیستی، — مجموعه آثار، ج ۳۱، چاپ چهارم، ص ۲۱۷.

۸. کنفرانس دوم فرقه کمونیست ایران، ص ۳ و ۴.

۹. برنامه کار حزب کمونیست ایران، ص ۲۷.

نوشته است که پس از سال ۱۹۲۵، همهٔ حزب‌ها و گروه‌های سیاسی ناپدید شدند تا راه دیکتاتوری نظامی پادشاه تازه هموارگردد. مجلس در عمل نه قوهٔ قانون‌گذاری، بلکه قوهٔ اجرایی گردید. هاس می‌نویسد که در زمان رضاشاه، این وظیفه—مسئولیت دولت در برابر مجلس—تشریفات پوچ بود.

لبهٔ تیز این رژیم ارتجاعی علیه پرولتاریا، کشاورزان، پیشه‌وران و رویهمرفته علیه زحمتکشان بود. حزب کمونیست ایران در دومین کنگرهٔ خود در سال ۱۹۲۷ اعلام کرده بود: امروز، رضاخان نمایان‌ترین نمایندهٔ رژیم سیادت نامحدود اشراف و ملاگان و سرسخت‌ترین دشمن سوگند خوردهٔ آزادی‌های سیاسی کارگران و کشاورزان است.^{۱۰}

در پایان دههٔ بیستم، فاشیستی کردن آشکار کشور بنا به نمونهٔ ایتالیا و آلمان آغاز گردید. در همان سال ۱۹۲۴ که هیاهوی جمهوریخواهی براه انداخته بودند، برخی از روزنامه‌های دارودستهٔ ائتلافی ملاکان و بورژوازی پیشنهاد کرده بودند که در ایران هم رژیم دیکتاتوری، چنانکه موسولینی در ایتالیا آورده است، برپا شود. حزب کمونیست ایران، همان هنگام، با اشاره به این خطر، یادآور شده بود که در این اواخر وضعی دیگر پدید آمده و خود را نمایان کرده است. حکومت ایران، در زیر شعارهای ناسیونالیستی، برنامهٔ مسلحانهٔ فاشیستی را اعمال می‌کند.^{۱۱} محافل حاکمهٔ ایران برای پیشگیری از گام‌های انقلابی زحمتکشان به تبلیغات شوونیستی پرداختند و کوشیدند خلقی را علیه خلق دیگر و کوچ‌نشینان را بر کشاورزان و مردم شهرها برانگیزانند. رژیمی که در سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ در ایران ساخته شد، در سیاست ضدشوروی انگلستان و ایالات متحدهٔ آمریکا، جایی شایان داشت. به اندیشهٔ اینان، دیکتاتوری رضاشاهی می‌بایست، بدل شدن ایران را به میدان تجاوز علیه اتحادشوروی تأمین کند. هاس می‌نویسد که همینکه تردید و ترس از روسیه، شالودهٔ سیاست خارجی شاه گردید، از مصالح آنان—انگلیسی‌ها—چنانکه بایسته است، پاسداری شد.

مجلهٔ «ستاره سرخ»، ارگان حزب کمونیست ایران در همان هنگام با افشای سیاست تجاوزکارانهٔ امپریالیست‌ها و نقشه‌های آنان برای بدل

کردن ایران و چند کشور دیگر خاور نزدیک به میدان هجوم به اتحادشوروی، در مقاله «جنگ آینده علیه اتحادشوروی و نقش ایران رضاشاهی در این جنگ»، نوشته بود: «هر چند، به هیچ روی گمان نمی رود در ایران حتی یک تن هم پیدا شود که خواهان جنگ با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی باشد، باز هم اگر زحمتکشان ایران رضاخان و مزدوران جیرمخوارش را به زیاده دانی نریزند، ماجراجویی و جاه طلبی وی که دولت را به مصالح نظامی انگلستان بسته است، دیر یا زود ما را به چنین جنگی خواهد کشاند.»^۱

رژیم ارتجاعی رضاهلوی و از جمله سیاست دشمنی و تدارک تجاوز علیه اتحادشوروی که وی از آن پیروی می کرد، در سال ۱۹۴۱ (سوم شهریور ۱۳۲۰) چون خانه‌ای پوشالی از هم فروریخت. این، پیامد ژرف تر شدن بحران عمومی سرمایه داری بود.

برای آنانی که بخواهند از سال‌های پس از کودتای ۱۹۲۱ در تاریخ ایران درس بگیرند، این سال‌ها بسیار آموزنده‌اند. بیش از چهل سال پیش، ایران در آستانه تبدیل شدن به مستعمره امپریالیسم بریتانیا بود. سرزمین ایران را سپاهیان انگلیسی اشغال کرده بودند و حکومت وطن فروش فئودال، قراردادی را امضاء کرده و کشور را زیر کنترل کامل اقتصادی و سیاسی انگلستان گذاشته بود. اما دو عامل بسیار مهم: پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه و نیرو گرفتن مبارزه رهایی بخش خلقی در ایران، از چنین پیامدی پیشگیری کرد. با این همه، محافل حاکمه ایران، به سرکردگی رضاخان، توانستند کشور را نخست پیرو نقشه‌های تجاوزکارانه و ماجراجویانه انگلستان و سپس، آلمان فاشیستی گردانند. اینک نیز محافل حاکمه ایران در واقع، به پیروی از سیاست ارتجاعی رضاشاه ادامه می دهند. اینان بی هیچ توجه به مصالح حیاتی مردم ایران، کشور را دنباله رو سیاست امپریالیستی ایالات متحده آمریکا و انگلستان کرده‌اند. سبب شرکت ایران در پیمان تجاوزکارانه سنتو و نیز امضای قرارداد دوجانبه نظامی و سیاسی با ایالات متحده آمریکا که نیروهای تجاوزکار آن تلاش دارند از خاک و منابع ایران برای تدارک جنگ علیه اتحادشوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بهره گیرند در همین امر نهفته است.

ترکیب کابینہ ہا

۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵

۱. کابینہ سیدضیاء الدین. تاریخ تشکیل: پنجم مارچ ۱۹۲۱.

۱. سیدضیاء الدین، رئیس الوزرا و وزیر امور داخلہ
۲. مدیرالملک، وزیر امور خارجہ
۳. عیسیٰ خان، وزیر مالیہ
۴. مسعودخان، وزیر جنگ
۵. منصورالسلطنہ، وزیر عدلیہ
۶. نیرالملک، وزیر معارف
۷. مقرالدولہ، وزیر فوائدا عامہ
۸. مشیرمعظم، وزیر پست و تلگراف
۹. مؤدب الدولہ، وزیر صحیہ و مؤسسات خیریہ

۲. کابینہ قوام السلطنہ. تاریخ تشکیل: چہارم ژوئن ۱۹۲۱.

۱. قوام السلطنہ، رئیس الوزرا و وزیر امور داخلہ
۲. مستشار الدولہ، وزیر مشاور
۳. محتشم السلطنہ، وزیر امور خارجہ
۴. رضاخان، وزیر جنگ
۵. ممتاز الدولہ، وزیر معارف و اوقاف
۶. مصدق السلطنہ، وزیر مالیہ
۷. مشار السلطنہ، وزیر پست و تلگراف

۸. امیدالسلطنه، وزیر عدلیه
۹. ادیب السلطنه، کفیل وزارت فوائدعامه، فلاح و تجارت
۱۰. حکیم الدوله، وزیر صحیہ.

۳. کابینہ قوام السلطنه. تاریخ تشکیل: اول اکتبر ۱۹۲۱.

۱. قوام السلطنه، رئیس الوزرا و وزیر امور داخله؛
 ۲. رضاخان، وزیر جنگ؛
 ۳. مشارالسلطنه، وزیر عدلیه؛
 ۴. امیر علم، وزیر معارف؛
 ۵. شهاب الدوله، وزیر پست و تلگراف؛
 ۶. عمیدالسلطنه، وزیر فوائد عامه؛
 ۷. مصدق، وزیر مالیه؛
- کرسی وزیر امور خارجه خالی بود.

۴. کابینہ مشیرالدوله. تاریخ تشکیل: ۲۲ ژانویه ۱۹۲۲

۱. مشیرالدوله، رئیس الوزرا و وزیر امور داخله؛
۲. رضاخان، وزیر جنگ؛
۳. حکیم الملک، وزیر امور خارجه؛
۴. سردار معظم، وزیر عدلیه؛
۵. نیرالملک، وزیر معارف؛
۶. اطلاع السلطنه، وزیر پست و تلگراف؛
۷. ادیب السلطنه، وزیر فوائد عامه.

۵. کابینہ قوام السلطنه. تاریخ تشکیل: ۱۷ ژوئن ۱۹۲۲.

۱. قوام السلطنه، رئیس الوزرا و وزیر امور خارجه؛
۲. رضاخان، وزیر جنگ؛
۳. حاجی محتشم السلطنه، وزیر معارف؛
۴. فخیم الملک، وزیر مالیه؛
۵. وحیدالملک، وزیر پست و تلگراف؛

۶. مشارالسلطنه، وزير عدليه؛
۷. عميدالسلطنه، وزير فوائدعامه؛
- وزيرامور داخله ديرتر معرفي شد.

۶. كابينه مستوفي الممالك. تاريخ تشكيل: ۱۴ فوريه ۱۹۲۳.

۱. مستوفي الممالك، رئيس الوزرا و وزيرامور داخله؛
 ۲. رضاخان، وزيرجنگ؛
 ۳. محتشم السلطنه، وزيرمعارف؛
 ۴. ممتازالملك، وزيرعدليه؛
 ۵. ذكاءالملك، وزيرامورخارجه؛
 ۶. ناصرالملك، وزيرماليه؛
- اندكى ديرتر فجالسلطنه به وزارت فوائد عامه و فجالدوله به وزارت پست و تلگراف گمارده شدند.

۷. كابينه مشيرالدوله. تاريخ تشكيل: ۱۶ ژوئن ۱۹۲۳.

۱. مشيرالدوله، رئيس الوزرا؛
 ۲. مصدق السلطنه، وزيرامورخارجه؛
 ۳. رضاخان، وزيرجنگ؛
 ۴. حكيم الملك، وزيرعدليه؛
 ۵. ذكاءالملك، وزيرماليه؛
 ۶. حكيم الدوله، وزيرمعارف؛
 ۷. فخيم الدوله، وزير پست و تلگراف؛
 ۸. اطلاع السلطنه، كفيل وزارت امورداخله؛
- وزير فوائد عامه اندكى ديرتر تعيين شد.

۸. كابينه رضاخان. تاريخ تشكيل: ۲۷ اكتوبر ۱۹۲۳.

۱. رضاخان، رئيس الوزرا و وزيرجنگ؛
۲. ذكاءالملك، وزيرامورخارجه؛
۳. مصدق السلطنه، وزيرعدليه؛

۴. میرزا قاسم خان صوراسرافیل، وزیر امور داخله؛
۵. مدیرالملک، وزیر مالیه؛
۶. سلیمان میرزا، وزیر معارف؛
۷. حاجی الممالک، وزیر فوائد عامه؛
۸. خدایارخان، وزیر پست و تلگراف.

۹. کابینه رضاخان. تاریخ تشکیل: ۱۰ آوریل ۱۹۲۴.

۱. رضاخان، رئیس الوزرا و وزیر جنگ؛
 ۲. ذکاء الملک، وزیر امور خارجه؛
 ۳. مدیرالملک، وزیر مالیه؛
 ۴. معضد السلطنه، وزیر عدلیه؛
 ۵. امیراقتدار، وزیر پست و تلگراف؛
 ۶. میرزا قاسم خان صوراسرافیل، کفیل وزارت امور داخله؛
 ۷. مشارالدوله، کفیل وزارت فوائد عامه؛
- مقام وزارت معارف که پیش تر با سلیمان میرزا بود، وزیر ندا این کابینه رضاخان، سوم اوت با آوردن اسعد بختیاری و امیراۃ ترمیم شد.

۱۰. کابینه فروغی. تاریخ تشکیل: ۱۹ دسامبر ۱۹۲۵.

۱. فروغی، رئیس الوزرا؛
۲. میرزا قاسم خان مشار، وزیر امور خارجه؛
۳. امیر لشکر عبداللہ خان طهماسبی، وزیر جنگ؛
۴. میرزا حسین خان دادگر، وزیر امور داخله؛
۵. داور، وزیر فوائد عامه؛
۶. بیات، وزیر مالیه؛
۷. فاطمی، وزیر عدلیه؛
۸. سردار اسعد بختیاری، وزیر پست و تلگراف؛
۹. میرزا یوسف خان مشار، کفیل وزارت معارف.

